آزادی — دموکراسی — عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۷ قوس ۱۳۷۶ ـ دسامبر ۱۹۹۷

کربلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی» گری

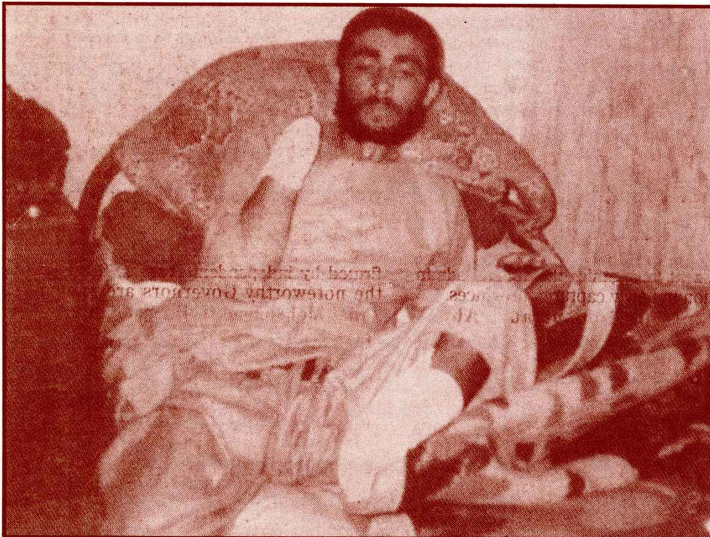
صفحه ۴

ا. نگارگر، شیر نری که روباهی پیر شد !

صفحه ۸

«د افغانستان د طالبانو لپاره یوه عظیمه خوشخبری»

۸۴ مخ



طلبه‌ی ناکرام، شما با ناقص‌العضو ساختن هموطنان بینوای ما به نام «شریعت»، آنان را تا آخر عمر معذب و بدبخت می‌سازید. ولی فردا مردم ما به نام انسانیت، سنگسار تان نکرده، دست و پای تان را نبریده بلکه پس از یک تف‌باران مختصر شما و برادران خاین جهادی تان را مادام‌العمر منحیث اردویی بیگار فقط برای صفایی کناراب‌ها و طویله‌ها در دهات‌کشور موظف خواهند ساخت.

با مردم و رزم آزما
در راه ایجاد جبهه ضد بنیادگرایی

ما پیوسته گفته‌ایم که خاینان و جنایتکاران بنیادگرا به هیچ معاهده و پیمانی وفادار نمانده و مسابقات شکم دری آنان تا نابودی کامل شان کماکان ادامه خواهد داشت. صحت این حکم بار بار در عمل به اثبات رسیده است. تضادهای حاد طالبان و نیروهای شمال از یکسو و تضادهای درونی هرکدام، باعث سگ جنگی های فعلی در صفحات شمال گشته است و باز شاهدیم که اگر تا دیروز این جنگها کابل و سایر ولایات را برباد کرد امروز آتش آن به شمال سرایت کرده و مردم نگونبخت ما را با شرایط دهشتناکی مواجه ساخته است.

چون زنجیر تمام خاینان جهادی و طالبی به دست مالکان خارجی شان است باید مطابق سیاست و خواست آنان عمل نمایند. از همینجاست که جورآمدن های موقتی این اجیران، بنابر تضادهای اربابان، در مقطعی به جنگ و زدوخورد می‌انجامد. تفوق کامل یکی بر دیگری نیز دایمی بوده نمی‌تواند. اینان که از زمان پیدایش به مثابه نیرویی نظامی در گرو دستگاههای جاسوسی و دولت های خارجی بوده اند، در «روزهای مبادا» خود را آسان به بادار دیگری فروخته امکانات بدست می‌آورند. گلبدین نمونه بارز آنست که اگر تا دیروز از سوی رژیم ایران تهدید به مرگ بود چگونه امروز در آغوش آن آرام گرفته است.

ولی‌نعمتان بنیادگرایان حتی‌الوسع می‌کوشند سگان شانرا تا لحظه‌ای که مورد مصرف داشته باشند سرپا نگهدارند.

دوستم که پا به فرار گذاشته، در دامان پدران ترکیش رفته بود به اعتراف خود وی، از سوی امریکا و روسیه دوباره چارج گرفته به مسند خیانت و جنایت نصب شد. فرار عبدالملک نیز به معنی پایان زندگی ننگینش نخواهد بود. خواهیم دید که چگونه و در کجا از این مزدورک تازه مشهورشده، استفاده به عمل خواهد آمد.

رژیم ایران که به برکت سیاست های امریکا و پاکستان و پیشروی های طالبان به نوکران فراوانی دست یافته، هرگز نخواهد توانست با توجه به نامتجانس بودن آنان روابطش را با هریک طوری عیار سازد که به انکشافات مهمی به نفع ایران بیانجامد. ایران با این دست نوازش کشیدنها، فقط به تشدید زدوخورد های وحشیانه کمک خواهد کرد. کنفرانس‌ها وکله به کله کردن های مزدورانش در اصفهان و تهران نیز سرنوشت بهتری از کنفرانسهای پشاور و اسلام‌آباد و مکه و مدینه نخواهد داشت. با اینکار ایران فقط می‌خواهد بخصوص به رخ پاکستان بکشد که قلاده‌ی تعداد زیادی از سگانش را در دست دارد.

در شرایط فعلی که کلیه مرتجعان بجان هم افتاده و به سلاخی و ماتم نشاندن توده های ما می‌پردازند، انقلابیون کشور باید راه را بر هرگونه ناامیدی و یاس بسته و با توجه به کین و نفرت بیکران خلق‌ما نسبت به بنیادگرایان، مجدانه‌تر دست بکار شوند تاامکان تشکیل جبهه وسیع ضدبنیادگرایی متحقق گردد. امید بستن به ملل متحد، دولتها و یا هر مرجع دیگری بخاطر رهایی از وضع فعلی واهی و بیهوده است. طرفهایی که سالها به جنگ و خونریزی در کشور ما مواد سوخت رساندند هرگز حاضر نخواهند بود به سادگی از آن دست بشویند. تنها با سرنگون ساختن نوکرانشان است که قادر خواهیم شد دم آن کشورها را از افغانستان خود کوتاه کنیم. بر افراد و تشکل های مدعی آزادیخواهی است که با هر شیوه ممکن بپاخاسته، اما و اگر های روشنفکرانه را بدور انداخته و با متشکل ساختن مردم سوگوار و پر ازکینه ما بخاطر نبردهای سخت با دشمن آماده گردیده و با استفاده از هر روزنه‌ای به افشای آنان و نوکران رنگارنگ شان بپردازند. ولی سوای آن روشنفکران شرفباخته‌ای که تن به خفت همکاری با خاینان بنیادگرا داده اند و بمثابه جارچیان آنان عمل می‌کنند، متأسفانه شماری از مدعیان انقلابی و مترقی بودن در خارج کشور نیز ترسان و لرزان مهر سکوت بر لب زده و بطور شایسته و بایسته به افشاگری و مبارزه علیه جنایتکاران بنیادگرا نمی‌پردازند.

> شب
> باگلوی خونین
> خوانده‌ست دیرگاه.
> دریا
> نشسته سرد.
> یک شاخه
> در سیاهی جنگل
> به سوی نور
> فریاد می‌کشد.

در شرایط کنونی آنانی جدی و انقلابی اند که با تمام نیرو به سازماندهی و مبارزه سازش ناپذیر ضدبنیادگرایی پرداخته و آنچه را ادعا دارند در عمل به اثبات رسانند. این یگانه و بهترین راه نیل به اتحاد بزرگ، اصولی و رزمنده میان کلیه گروههای جنبش آزادیخواهانه‌ی ضد بنیادگرایی انقلابی کشور به شمار میرود.

افغانستان ما دیر یا زود از شر این جانوران رهایی خواهد یافت ولی بر نیروهای مترقی و دموکراسی‌خواه است تا روند دستیابی به این رهایی را با اتکاء به توده‌ها سریع‌تر سازند. □

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۷ قوس ۱۳۷۶ ـ دسامبر ۱۹۹۷

درین شماره:

پیام زن

آزادی — دموکراسی — عدالت اجتماعی

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۷ قوس ۱۳۷۶ ـ دسامبر ۱۹۹۷

کربلایی داکتر موسوی،
از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی» گری

صفحه ۴

ا. نگارگر، شیر نری که روباهی پیر شد!

صفحه ۸

«د افغانستان د طالبانو لپاره یوه عظیمه خوشخبری»

ص ۸۲



روی جلد:

طلعت‌خان جوان افغانی که به اتهام دزدی، دست راست و پای چپش به دستور محکمه اسلامی طالبان در لشکرگاه قطع شد.

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی برای روپیه پاکستانی:

MRS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

پست الکترونیک (E-mail) :

rawa@geocities.com

صفحه ما به روی شبکه جهانی اینترنت:

http://www.geocities.com/wellesley/3340

اشاره‌ای به نوشته‌ی «عاصی، شعر و جامعه»
به قلم داکتر سیدعسکر موسوی

کربلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی»گری

خوانندگان ما داکتر سید عسکر موسوی را می‌شناسند. وی همانیست‌که همراه فرد دیگری موسوم به ارغوان، از رادیو بی‌بی‌سی هرچه از تعصب و تنگ‌نظری قوم‌گرایی یاد داشت به زبان راند و هرقدر می‌توانست خود را زیر پای حزب وحدت و لیدران جنایتکارش چپاند تا حق «دفاع از قوم هزاره» را به بهترین نوع ممکن اداء کرده باشد!

هنوز آزار تبلیغات او برای باند مزاری از یاد نرفته بود که اینک زیر عنوان پرطمطراق «عاصی، شعر و جامعه» در «تعاون» (شماره پنجم ۱۳۷۵) چیزهایی گفته که اگر صرفاً بنابر سطحی، مبتذل و ارتجاعی بودن، آنها را نادیده بگیریم درست نخواهد بود زیرا وی نیز گویا شامل همان خیل شاعران و نویسندگانی است که با سقوط رژیم نجیب خود را بی‌پدر و مادر احساس کرده و اکنون هم هیچ ابایی ندارند که به ساز جنایتکاران جهادی و طالبی برقصند. معذلک با توجه به امکانات مطبوعاتی رژیم پوشالی از یک طرف، و بی‌سوادی و چرکین بودن فرهنگی بنیادگرایان از طرف دیگر، هستند روشنفکرانی که اظهارات ادبی و غیرادبی داکتر موسوی‌ها را جدی گرفته و موضع و ماهیت ارتجاعی آنان را به لقای «صلاحیت» و «مقام» ادبی یا علمی آنان می‌بخشند. از دید روشنفکران مذکور، یک فرد «فرهنگی» علیرغم زندگی‌ای مملو از ریزه‌خواری پوشالیان و جنایت پیشگان اخوانی، تولیدات به درد خور داشته و ازینرو نباید به افشاء و طرد خصمانه‌اش پرداخت!

این روشنفکران از نوعی بی‌اعتمادی نسبت به خود و در واقع بی‌اعتمادی و ناامیدی نسبت به مردم و نیروی روشنفکران مردمی رنج برده و میدان را برای قلمزنان خادی-جهادی-طالبی باز می‌گذارند. اینان از یاد می‌برند که آنچه تولیدات یک «فرهنگی» را حایز ارزش می‌سازد اینست که آیا او دشمن بنیادگرایی است یا نه. اگر نه، آنگاه فراورده‌اش برای دشمن حکم کیمیا را خواهد داشت و برای مردم حکم زهر افعی را.

بناءً به همین خاطر هم که شده باید چهره اصلی داکترموسوی‌ها را برملا ساخت. ولی طبعاً -چنانچه پیوسته تصریح کرده‌ایم دلیل اساسی افشای روشنفکرانی معین از سوی «پیام‌زن» اینست که خلاف تصور ساده‌لوحانه‌ی بعضی‌ها، اینان «فرهنگیانِ» صد فیصد «غیرسیاسی» نه بلکه مستقیم یا غیرمستقیم، در خدمت میهنفروشان پرچمی و خلقی بودند و یا حالا به شکلی از اشکال زیر پای میهنفروشان جهادی و طالبی می‌لولند. لهذا چگونه می‌توان در پیکار علیه آن تبهکاران، قلمداران مزدور شان را نادیده انگاشت؟

ما معتقدیم که در شرایط حاضر یکی از جبهه‌های مهم مبارزه علیه بنیادگرایان، افشای بی‌امان و بدون ملاحظه‌کاری کلیه روشنفکرانی است که کمرِ چاکری برای آن خاینان را بسته اند.

از خوانندگان عزیز خواهشمندیم قبل یا بعد از مطالعه این مطلب نگاهی هم به «داکتر جاوید، از قهارعاصی تا سمنک‌پزی از سمنک‌پزی تا کجا؟» («پیام‌زن»، شماره ۴۴) بیاندازند تا بیشتر به نظرات ما راجع به غوغای پیرامون قهارعاصی آشنا شوند.

* * *

عاصی، مقاومت‌جو یا مصلحت جو؟

داکتر سید عسکر موسوی از کلیاتی در باره شعر و «میانه شعر و جامعه» شروع می‌کند، با نقل قولی از مهدی‌اخوان‌ثالث:

> «انسان هنرمند و شاعر در یک جامعه، اگر نگوییم حساس‌ترین اعضاء و عناصر، لااقل یکی از حساس‌ترین نقطه‌ها و شاخه‌های پیکره و درخت آدمیت است، درختی در جنگل انسانی و جامعه ی بشری. بنابراین نسبت به حال و هوا و چند و چون اوضاع و کیفیات و کمیات آن جمع و جامعه حساسیت و عکس‌العمل دارد، هر نسیم آرام یا باد تندی که می‌وزد، هربارش و تابش، ضربت و ریزش و نواخت، بر او و در او شاید بیش از دیگران تأثیر می‌کند و طبیعی است که او خاصه به این دلیل که زبان و زبانهٔ روزگار و جامعهٔ خود است بیش از دیگران صدایش دربیاید، فریاد ضجه، یا آواز به شور و شعف داشته باشد، اگر خلاف این باشد معلوم است که آن عضو مرده است...»(۱)

از آنجاییکه مراد اصلی نویسنده «اثباتِ» جور بودن اشعار قهار عاصی با معیارهایی است که اخوان ثالث داده، باید دید وی آنها را درست فهمیده یا اینکه آنهمه ابراز «ارادت»ش نسبت به اخوان ثالث(۲)،

در واقع تظاهری بدآیند بیش نبوده و بهیچوجه نسبت به گفتار آن شاعر بزرگ صادق نیست.

آیا عاصی «نسبت به حال و هوا و چند و چون اوضاع و کیفیات و کمیات آن جمع و جامعه حساسیت و عکس‌العمل دارد»؟

داکتر موسوی مثل سایر ستایشگران از خیل نان و نمک شده با پوشالیان و بنیادگرایان جواب می‌دهد:

> میانه‌ی عاصی شاعر با «حال و هوا و چند و چون اوضاع و کیفیات و کمیات» جمع و جامعه‌اش از همان آغاز کار مشخص است. گوییا خدا و طبیعت او را ذاتاً شاعر می‌آفریند. طبیعت نجیب شاعرانه‌ی او در بی‌قراری، حساس بودن، پرکاری و از همه مهمتر در واکنش تند و سریع او در برابر کنش های اجتماعی و عصیان هنری او تجلی می‌کند و او را به عنوان زبان بیان زمان و روزگارش بر می‌انگیزد. شعر های عاصی آنچنان از عین الوقایع زمان و زمینش پرشده و تأثیر و تأثر می‌پذیرد که به آیینه‌ی تمام نمای آن مبدل می‌گردد.

این بازی با کلمات و مدیحه سرایی های میان تهی قرابتی با واقعیت نداشته و بجای نزدیک ساختن، خواننده را از شاعر بیزارتر می‌سازد. در شرایطی که قهار عاصی شعر می‌گفت، افغانستان در آتش تجاوز روسها و جلادیهای سگهای خلقی و پرچمی آنان می‌سوخت؛ اکثریت مردم بر ضد تجاوزکاران برخاسته و سوسیال فاشیستها هم بخاطر سرپا نگهداشتن سگان وطنی شان، مردم را قصابی می‌کردند؛ دنیا به مقاومت بی‌نظیر ملت ما آفرین می‌گفت و اتحاد شوروی بصورت بی‌سابقه‌ای رسوا، محکوم و منفرد گشته بود. بعد که دوران اشغال و رژیم نجیب میهنفروش پایان می‌یابد، افغانستان در دام وحشتناک جنایتکاران جهادی که در مزدوری به دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی روی پوشالیان پرچمی و خلقی را هم سفید کرده‌اند، گیر می‌آید.

در آن شرایط «اصلی‌ترین مسایل فکری اجتماع» و «عین‌الوقایع زمان و زمینش» چه می‌توانست باشد غیر از مقاومت علیه تجاوزکاران و سگان شان به هر وسیله‌ی ممکن؟ آیا شعر عاصی شمشیر بود و در قلب تجاوزکاران و عمال پرچمی و خلقی آنان فرو می‌رفت؟ بهیچوجه. لااقل ۶ مجموعه شعر او دم دست ماست. در کدام یک از آنها شعری می‌توان سراغ کرد که واقعاً سرود مقاومت بشمار رفته و الهامبخش مبارزان باشد؟

آیا می‌توان قبول کرد که شاعری کاملاً در کنار مردم تفنگ بدستش باشد و با اینحال همه‌ی کتابهایش در مطبعه‌ها و دستگاههای پوشالی رژیم چاپ شود؟ از دو حال خارج نیست. یا روسها و پوشالیان طرفدار شعر مقاومت و آزادی بودند یا اینکه نه، عبدالقهار فقط تخلصش عاصی بود اما شعرهایش بی‌رمق‌تر، بی‌اثرتر و رام‌تر از آن بود که «صدای رسای شورش و عصیان» برضد دشمنان از آنها مترنم باشد.

قسم و قرآن نویسنده برای «شورشی» بودن قهارعاصی براین سطرها استوار است:

> باز پاییز آمد/ بلبلان خانه نشین/ قمریان قفل به منقار و به بال/ نه حدیثی از رود/ نه حکایتگری از رسوایی/ خاطرات خوش باران و بهار/ موسم تازهٔ دلگیری را در من/ دست در کارانند.

داکتر عسکر موسوی باید عمدتاً به سایقه سینه‌زنی خود و معبودش برای جمهوری اسلامی ایران و نیز عنایت حزب خاینش (حزب وحدت) به قهارعاصی باشد که این حرفهای شاعر را «حماسه‌سازی قیام و جهاد مردمش» نام می‌نهد.(۳)

«حلاوت این طرح دیر سال دهن ذوق و خیالات ما را آب می‌انداخت و گاهی عاصی می‌گفت که اگر دل‌آباد را ساخته بودیم امروز او اینقدر بیخانه نبود.»

اینست افق و آسمان یک «نابغه»، یک «صاحبدل» و یک «عاشق‌ترین عاشق دنیا»!

براستی که نوذرالیاس، قهارعاصی و فرهاد دریا دربحبوحه جنگ مقاومت سرتاسری، به چه چیزهای باشکوه، بنیادی و عظیمی می‌اندیشیدند واز «دهن ذوق و خیالات» سلحشورانه‌ی شان چه لیرهای غلیظ و بوداری که سرازیر نمی‌شد! تف!

«بلبلان» زیاد «خانه‌نشین» نبوده بلکه غیراز «کشور های برادر» به ایران نیز کم رفت و آمد نداشتند. یکی از خوش‌الحان‌ترین «بلبلان» که همان واصف‌باختری باشد،بیشتراز‌همه‌از گلگشت در خارج بهره‌مند بود.

عاصی خود هر چه کتاب و شعر داشت به چاپ رساند و همینطور است صاحبدل واصف که پارچه شعری چاپ نشده در دست نخواهد داشت چه رسد به کتابی چاپ نشده. هر چه بود به «زیورطبع» پوشالیان آراسته شد. سخنرانی های غرای شان در رادیو، اتحادیه و دیگر جا ها نیز به مثابه اسناد محکومیت ایشان از ذهن مردم نخواهد رفت.

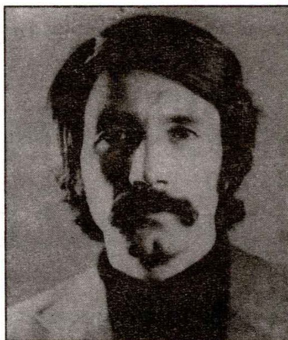
توده ها که می‌جنگیدند و فرصت و آرزوی پروبال کشیدن نداشتند، پس این «بلبلان» و «قمریان» مظلوم کی ها می‌توانستند باشند آقای موسوی؟ شما لطف کرده و چند تا از آنان را معرفی بفرمایید.

از کجای شعر فوق «صدای رسای شورش و عصیان» بالاست؟ این جملات در زمانی نوشته می‌شوند که ملتی یکپارچه و مسلحانه قیام کرده؛ از زمین و آسمان کشور آتش می‌بارد و دولت نامنهاد و مالکانش مخالفان را از هلیکوپترها به پایین انداخته یا در پولیگونهای پلچرخی زنده زیر

خاک می‌کنند؛ بعد از ایران بیشترین تعداد آزادیخواهان در زندانهای افغانستان می‌پوسند؛ جواب سگان خادی به زنانی که از سرنوشت شوهران شان می‌پرسند اینست که «شوی کم نیست برو یکی دیگر بگیر!»؛ این «حماسه»ها در روزهایی نوشته می‌شوند که ـ دقت کنید آقای داکتر موسوی ـ خون شاعران مردمی و تسلیم‌ناپذیر در قتلگاه‌های رژیم پوشالی هنوز نخشکیده است و همرزمان شاعر آنان در یکدست قلم و در دست دیگر تفنگ، با غلبه بر تهدید و ترور فاشیستهای مذهبی در راه آن هنرمندان شهید، گامزن‌اند.

پس در آن روزگار آن کلمات، نسبت به حماسه‌ی واقعی که جریان داشت، بشدت کمرنگ و بی‌روح و بی‌وزن بودند. **مطمئن باشید، پوشالیان ـ که سگان بوکش «ادبی» نظیر سلیمان لایق، سخی‌کاوون، عبداله شادان، اسداله‌حبیب، الهام و... هم کم نداشتند ـ اگر شمه‌ای «حماسه» و «مقاومت» از نوع شخصیت و شعر رستاخیز، سرمد، آزاد و... را در شعر و شخصیت قهارعاصی سراغ می‌کردند، نه اینکه کتابهایش را مثل نقل و نبات پخش نمی‌کردند و در انجمن‌هایشان راهش نمی‌دادند بلکه چنانچه همیشه گفته‌ایم جایش فقط می‌توانست پهلوی آن شاعران جانباخته باشد؛** ممنوع‌القلم می‌شد؛ بیش از ۱۳ کتابش پشت سرهم چاپ نمی‌شد؛ کم از کم اجازه نمی‌دادند که «حماسه»هایش از حلقوم آوازخوانان رادیو و تلویزیون ساز گردد یا در «جشن‌های فراغت دانشجویان دانشکده»های کابل حضور یابد که بعد هم «چون گنجی از شانه به شانه دیگر تحویل»(۴) داده شود.

آن شکوه‌های عاصی، «حماسه» نه بلکه دقیقاً ضد حماسه واقعی مردم و ضد شعرهای حماسی‌ایست که سرایندگان آنها را نه در مطبعه‌های رژیم راه بود و نه در انجمن‌های ادبی و غیر ادبیش و نه پاسپورت رژیم را در بغل داشتند که به ایران یا «همسایه بزرگ شمالی» در سیر و سفر باشند. در آن هنگام، به قولی، شاعر باید شمع آتش رزم توده‌ها می‌بود و نه مگس دور شیرینی دولت پوشالی. و شعر باید سرخی و داغی گلوله را می‌داشت که می‌توانست چشم دشمن را بدرد. پوشالیان و ولی‌نعمتان از آن گونه شعرها می‌ترسیدند و نه از شعرهای عاصی و نظایرش که در بهترین حالت از حد چسناله‌ها و گلایه‌های شاعرکانی «شوریده‌حال» و «رنجیده‌خاطر» بالاتر نمی‌رفتند.



حیدر لهیب

اخوان ثالث خونبارترین دوره‌های تاریخ ایران را تجربه کرد اما چرا «قوماندان نظامی» یا مدیر مسئول ارگان این و آن اتحادیه‌ی رژیم سلطنتی یا جمهوری اسلامی نشد؟ چرا حیدرلهیب‌ها تیرباران می‌شوند ولی واصف باختری‌ها رئیس و سفیر ادبی؟

در «اثبات» «مقاومتگری» شاعر می‌گوید:

> در حالیکه قدرت و حاکمیت «حزب دموکراتیک خلق» در اوج خودش هست و کمتر مقاومتی در داخل به چشم می‌خورد و بیشترین مدعیان «مقاومت فرهنگی در داخل» به نحوی از انحاء اشباع و ارضاء شده اند و صدایی از آنها درنمی‌آید، قهارعاصی با شاعرانه‌ترین بیان، باغ سرخ و سبز و سپید رژیم را به مسخره می‌گیرد.

کاش آقای موسوی سوته‌دلی را یکسو گذارده صداقتی بخرج داده و «بیشترین مدعیان مقاومت فرهنگی در داخل» را که «به نحوی از انحاء اشباع و ارضاء شده‌اند و صدایی از آنها در نمی‌آید» افشاء می‌ساخت تا می‌دانستیم که بالاخره ایشان کدام هنرمندان را خاین می‌شمارند، زیرا داکتر جاوید، «بسا از همقطاران» عاصی را از «مبارزان دلیر سنگر مقاومت درون مرزی» قلمداد می‌کند.

به آن گله و گذاریهای عاصی هم، رژیم و مشخصاً مشاوران «ادبی»اش ارزشی قایل نمی‌شدند. وقتی وی و کلیه استادان و همردیفانش که با مزه‌ی مقام و مأموریت در دهان، جوپه‌جوپه به دیدار از «کشورهای دوست» می‌روند؛ به ذلت ابدی دریافت جایزه و نشان گردن می‌نهند؛ شب و روز در انجمن نویسندگان بزم‌آرایی می‌کنند؛ کتابها انتشار می‌دهند؛ به ضیافتها به افتخار هنرمندان خارجی همرنگ خودشان شرکت می‌جویند و خلاصه طبق خواست و رهنمود خاد به هر فعالیتی می‌پردازند، چاپ آن «شکوائیه»ها از شاعری از آن جرگه‌ی مطیع، چه مانعی می‌توانست داشته باشد؟ رژیم‌های پوشالی برای عوامفریبی و نمایش «دموکراسی» به حیله‌های بسیاری دست می‌زنند و از آنجمله است بیرون کشیدن تشکل‌های مخالف، سیاسیون مخالف و «فرهنگیان» مخالف که آه و ناله سر دهند از زندگی و مشکلات و حتی از رژیم که گفته بودی بخیر در هر چیز گشایشی پدید می‌آید اما نیامد «کو؟کجاست؟»(۵) مخصوصاً با ظهور گورباچف، سگان کرملین در افغانستان هم با اتکاء روی ایادی مطبوعاتی شان به طرز مهوعی شروع کردند به «گلاسنوست»بازی تا به مردم بگویند که: اینک آزادی بیان، انتقاد از کمبودهای دولت، شعری که در آن از «ابرهای سترون» و «شب» و «ظلمت» صحبت رفته، عکسهای جوانک های دختر و پسر که گویا در مورد عشق و زندگی به صراحت سخن گفته‌اند و.... یعنی که دروغ است که می‌گویند در افغانستان رژیمی دست‌نشانده و قاتل و فاسد حاکم است و سراسر کشور را جنگ فراگرفته است؛ این مجله‌ی

اما این تکیه به «صاحبدل واصف»، لنگیدن پای استدلال محقق ما را چاره نمی تواند. «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» کی و چیست؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» دهها هزار شهید و منجمله شاعران شهید؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» جلادیهای هولناک پرچمی‌ها و خلقی‌ها مثل اعدام ۱۳هزار نفر؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» زنده بگور کردن‌ها در پولیگونهای پلچرخی؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» زندگی و چگونگی شهادت روشنفکران انقلابی ما توسط پوشالیان و بنیادگرایان خاین؟

«سباوون» را که دردست دارید جز مدیر مسئولش داکتر ظاهرطنین و هیأت تحریریش بارق‌شفیعی، محمودحبیبی و عبداله شادان که پرچمی بشمار می‌روند بقیه (آصف خان معروف و رهنورد زریاب) به خدا و رسول قسم که کارت حزبی ندارند! پس ای مردم چرا فریب بیگانگان را خورده و علیه رژیم برخاسته‌اید؟ بیایید «سباوون» را بخوانید و شادی کنید و بخندید تا دنیا هم به روی شما لبخند زند!

به این سبب است که تکرار می‌کنیم آن قلم‌فروشی‌های بی‌شرمانه برای نشریات رژیمی نامنهاد، بدترین خیانتی بوده که مزدوران «فرهنگی» در طول ۱۴سال نسبت به مردم ما مرتکب شده‌اند. اگر از یک طرف رژیم با توپ وتانک و بم‌های ناپالمش مردم را می‌درید، از طرف دیگر «دلالان فرهنگی» مذکور با خیانت نامه‌هایی قی‌آور، مردمی اسیر و ماتمدار را به استهزاء گرفته و به منظور کسب وجهه برای رژیمی پوشالی جان می‌کندند.

شعر عاصی، ساطور سنگین یا شمشیر چوبین؟

لُب کلام اینکه اگر داکتر موسوی‌ها از دید خود صدها شعر «شورش و عصیان» از قهار عاصی نقل کنند بازهم متاع بی‌ارزش یا کم‌ارزشی را می‌کوشند به زور جار زدن و توصیف هرچه گوشخراشتر بفروش برسانند. **عاصی و همقطارانش شاعرانی بشمار می‌روند که از یکسو از رژیم مواجب مادی و غیر مادی دریافت می‌دارند و از سوی دیگر بنابر «طبع لطیف» و یا بنابر فلسفه «دم غنیمت شمار و شوله‌ات را بخور و پرده‌ات را بکن» از جنگ آزادیبخش، «خوش» شان نمی‌آید چونکه آرامش شان را برهم زده و مزاحم برپایی مجالس شعر و موسیقی و خانقاه دایر کردن و اعمار «دل آباد» و مستی‌هایی ازین قماش می‌باشد.** اینان در چهارچوب رژیم و تابعیت از لیدران خادی و ادبی شان، گاهگاهی خواستار اصلاحاتی می‌شدند و در این و آن مصاحبه سرکاری با سگان رژیم زبان به «انتقاد» هم می‌گشودند که از آنها پوشالیان برد می‌کردند. و مردم قیام کرده‌ی ما به آن ادیبان که می‌دیدند هنوز در اتحادیه‌های مختلف و رادیو تلویزیون رژیم، شادمانه به شعرسازی و قصه‌خوانی و ترانه‌سرایی و پایکوبی مشغول‌اند، نفرین می‌فرستادند.

اگر جریان «دل آباد» را «پیام زن» می‌نوشت حتماً متهم می‌شد که برای لجن پاشی شاعران معین ساخته و پرداخته است اما «عاشق ترین عاشق دنیا» است که در مقدمه‌ی «از آتش از بریشم» برملامی‌سازد:

> بیاد دارم در یکی از همان شب‌ها که مثل همیشه سخن سخن عشق و شعر و موسیقی بود (و لابد دعا به درگاه خدا و رسول و چهاریار که رژیم را توان بخشد تا کابل را حفظ کرده و شرایط برای سخن عشق و شعر و موسیقی را برایتان مهیا نگهداشته و آخرین ضجه ها و صدای گلوله‌هایی که سینه‌ی هزاران زندانی در پلچرخی را می‌شکافد هم مزاحم تان نشود) نوذرالیاس طرح مبنی بر بنیادگذاشتن خانه شعر و موسیقی بنام «دل‌آباد» بمیان آورد که بایستی بر دامنه کوه کارته سخی بدست خود ما تهداب‌گذاری می‌شد (حتی اگر اسداله حبیب یا سلیمان‌لایق یا عبداله‌نایبی می‌پذیرفت و تهداب‌گذاری را با دست مبارک خود انجام می‌داد بازهم قبول نمی‌کردید؟) حلاوت این طرح دیر سال دهن ذوق و خیالات ما را آب می‌انداخت و گاهی عاصی می‌گفت که اگر دل‌آباد را ساخته بودیم امروز او اینقدر بیخانه نبود.

اینست افق وآسمان یک «نابغه»، یک «صاحبدل» و یک «عاشق‌ترین عاشق دنیا»!

براستی که نوذرالیاس، قهارعاصی و فرهاد دریا در بحبوحه جنگ مقاومت سرتاسری، به چه چیزهای باشکوه، بنیادی و عظیمی می اندیشیدند و از «دهن ذوق و خیالات» سلحشورانه‌ی شان چه لیرهای غلیظ و بوداری که سرازیر نمی‌شد! تف!

شخصیت و سطح و میزان «مقاومتی» بودن سه تفنگدار شعر و موسیقی را از همین قصه بالا بخوبی می‌توان قیاس کرد. ولی در مقدمه پربرکت مذکور چیزهای دیگری نیز هست که به برخی آنها اشاره‌ای خواهیم داشت.

قهار عاصی بر عکس گفته‌ی اخوان ثالث و برعکس زندگی و کار

بقیه در صفحه (۹۴)

داؤد

ا.نگارگر، شیر نری که روباهی پیر شد!

تا این شماره باز هم چند پاسخ دیگر به نوشته‌ی استاد شیرنر برای ما رسید که درینجا فقط یکی از آنها را می‌آوریم.
تمامی عنوانهای فرعی از ماست. «پیام‌زن»

من به عنوان صرفاً یک خواننده دایمی و طرفدار «پیام زن» می‌خواهم به چند نکته از نوشته آقای ا.نگارگر بپردازم. تنها خواهشی که از وی دارم اینست که بر من هم چوب «شعله‌ای» را حواله نکند که بیشتر از آن بدون سابقه سیاسی قابل توجه و تجربه مبارزه هستم که آن برچسپ برمن روا باشد. من بی‌ادعاتر از آنم که در مقام یک «شعله‌ای» به پاسخ برآیم. و توضیح دیگر درین باب اینکه در صحبت با آشنایانی در پشاور (دو تن از آنان را می‌شناختم که شعله‌ای بودند) وقتی راجع به نامه نگارگر به «پیام‌زن» بحث شد، یکی از «شعله‌ای»ها مطلبی با این مضمون گفت: «قضاوت در مورد شعله‌ای‌ها و کسانی که به آن جریان پشت کردند برای مردم افغانستان مشکل نیست. آنان از روی خون شعله‌ای‌ها و توبه نامه‌های ا.نگارگرها مدتهاست قضاوت خود را کرده اند. شعله‌ای‌ها با نگارگرها کاری ندارند. سروکار آنان با اربابان نگارگرها است.» در توضیحی که خواستم گفتند که نگارگر توبه نامه‌ای به گلبدین فرستاده است و اخیراً هم خود را زیر پای طالبان انداخت که پدر توبه نامه دادن می‌باشد!

منظورم اینست که «شعله‌ای»ها صحیح یا غلط یکچنان برخوردی به مسئله دارند ولی من از دید یک دوستدار «پیام زن» و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» حرف می‌زنم، از دید یک دوستدار نشریه و سازمانی که بی‌تردید موجب مباهات تمام افراد و تشکل های ضد پرچم و خلق و ضد بنیادگرایان وطن ماست.

۱) ا.نگارگر (که زمانی واقعاً استاد من بود لیکن اکنون در می‌یابم که رد این لقب وی از سوی «پیام زن» چقدر بجاست) نامه‌اش را با این «بیت» می‌آلاید:

خلقی اگر ملک را به روس می‌دهد
تو دهی بهر چینیان به‌گرو
تو خری بار اژدها بر دوش
نرسد به خر به غیر از جو
گربگیرم به دست خامهٔ خویش
سازمان ترا بگیرد تو
با شتر خارکون خویش مخار
بر سر شیرنر دلیر مدو

شنیده بودم که لحن «پیام زن» خیلی «نامناسب» و «تند و تیز» است بدون اینکه منتقدین دقت کنند این نشریه با کدام نوع خاینان تاریخ افغانستان روبرو است و تنها نشریه ایست که به دفاع از ستمکش‌ترین زنان سیاره ما برخاسته و چرا نباید مثلاً قصه‌ی فلان وزیرک میهنفروش سیافی را که پیش‌روی زنان، مردان آنان را «مرده‌گاو» خطاب می‌کند و زنی دلاور از آن میان بلند شده و متقابلاً وزیرک و همکارانش را «مرده‌گاو»های واقعی می‌خواند، در صفحاتش انعکاس ندهد یا نفرت برحق مردم را علیه جنایتکاران بنیادگرا بیاورد که مبادا عده‌ای بگویند لحنش چطور و چکار است؟

«پیام زن» خروش راستین مردمی زیر تیغ جلادان است. این دشمنان «پیام زن» اند که چون پاسخی در برابر حکم‌هایش ندارند، در بحث‌های شان تنها سقوط عفت و اخلاق است که خودنمایی می‌کند.

به آقای نگارگر، به فردی که سالها معلمی کرده، مدعی «شاعر» بودن است و در «بش هاوس» نشسته، بنگرید که جواب افشاء شدنش منحیث یک معامله‌گر با بنیادگرایان را با چه «شعر» و نوشته‌ای داده است.

درینجا باید به «پیام‌زن» اجازه داد که چنانچه بدرستی به لطیف‌پدرام خادی-جهادی اشاره داشته، شک کند نگارگر «بدست خامهٔ خویش» گرفته یا انبان فحش پرانیش را. جالب است که «استاد» می‌خواهد او را منطقی و مؤدب پنداریم:

> می‌روم به سراغ نگارش شان و می‌کوشم برای هر بخش آن پاسخی در خور و مناسب بدهم و البته پند سعدی را هم آویزهٔ گوش خواهم کرد که: دلایل قوی باید و معنوی/ نه رگهای گردن به صحبت قوی.

معلوم نیست که اگر ایشان پند سعدی را «آویزهٔ‌گوش» خود نمی‌کرد، به جای خامه، بدست چه می‌گرفت!

نگارگر، ضد دموکراسی و ضد زن

۲) آقای نگارگر، در همان نگاه اول از سرنامه و «شعر»تان پیداست که وجود سازمانی از زنان، نشریه بی‌نظیرش و مبارزات تاریخیش، شما را آزار می‌دهد و به اصطلاح چشم دیدنش را ندارید. طبعاً با این گونه حساسیت نمی‌توانید حقیقت وجود «راوا» و کارش را بپوشانید، اما من و امثال مرا از تربیت و شخصیت خود ناامید و بیزار می‌سازید.

«راوا» ۲۰ سال سابقه مبارزه علیه روسها و عوامل خلقی، پرچمی و ستمی آنان را دارد؛ زمانی که شما «مردانه» در افغانستان، پاکستان یا لندن غنوده بودید، و در رؤیای تکیه زدن بر چوکی‌ای در «دولت اسلامی مجاهدین» بسر می‌بردید، «راوا» بانگ برآورد که «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» و گذشت زمان ثابت کرد که چقدر برحق، بصیر و واقف بر ماهیت بنیادگرایان است ولی روشنفکرانِ با رگ سازشکاری چقدر کوتاه‌بین، خوشخیال و ساده‌نگر اند؛ مادری بنام مینا که رهبر «راوا» بود با دو نفر از دستیارانش بخاطر عقاید، قاطعیت و اهمیت مبارزه‌اش، با توطئه مشترک

خاد و حزب اسلامی گلبدین به شهادت می‌رسد اما پیکار «راوا» بطور روز افزون اوج می‌گیرد؛ امروز «پیام‌زن» این یگانه نشریه زنان در تاریخ سرزمین ما که همچون تبری بر فرق بنیادگرایان و نوکران شان است، از سوی اعضای «راوا» در پاکستان به فروش می‌رسد و احتمالاً پر تیراژترین نشریه خارج کشور است؛ سرودهای «راوا» (که چه می‌دانم به آنها گوش داده باشید) با شعر و تصنیف‌های ساده اما زنده و سرشار از کینه‌ی مقدس نسبت به دشمنان مردم، کل شعرهای چاپ شده و چاپ نشده شما را می‌خرند. (آیا سایر آثار شما در سطح بالاتری از «معراج مؤمن» اند؟)

آری، یکچنین تشکلی را با بدزبانی و توسل به «شترخار» و «شیریت» و «نریت» تان قادر نیستید تعجیز نموده و رزمندگانش را با «خانم‌های روی پرده»، «خانمهای معرکه آفرین ایدئولوژی فروش»، «انقلابیات ارجوفه سرا» وغیره نامیدن، در نظر مردم ناچیز نشان دهید. برعکس، به گواهی امتناع تقریباً تمامی نشریات خارج کشور از چاپ دشنام نامه‌ی شما، ثابت می‌شود آن کس که در این نخستین «ضد حمله» به «راوا» شکست مفتضحانه‌ای خورده باشد شمایید و نه «پیام زن».

طوریکه گفتم حملات عاری از چوکات تربیت و نزاکت قبول شده‌ی عام، قبل از همه ضدیت بیمارگونه‌ی شما را با زنان مبارز نمایان می‌سازد. خفتی که تا وقتی روشنفکران مذکر گرفتار آن باشند، برخورد انتقادی آنان به زنان غیر از یاوه سرایی‌ای جهادی یا طالبی نخواهد بود.

هر کس زمانی که تظاهرات «راوا»یی‌ها، پخش و فروش «پیام‌زن» زیر ریش تروریست‌های اخوانی، سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های آنان را می‌بیند، اگر غرض و مرضی در کار نباشد و وجدانش در گرو این و آن باند تبهکار، نمی‌تواند از رشد و دلاوری هموطنان زنش، به هیجان نیامده و آن را طلیعه‌ی پیکارهای بزرگ فردا نداند. برای شخص من مشاهده‌ی فروش «پیام‌زن» توسط دختران با وقار و با اعتماد بخود «راوا»یی در پشاور یا سخنرانی آنان در تظاهرات کافی بوده است که در این روز و روزگار چیرگی یأس و ترس و زانو زدنها مقابل جنایتکاران جهادی و طالبی، شعله‌ی امیدی قلبم را گرم سازد و باور بیاورم به اینکه خون مینا ثمرش را داده و این زنان بدون «مردان حجله نشین» یا مردان بش‌هاوسی برای رهایی شان مبارزه خواهند توانست و دنیا را به تحسین وا خواهند داشت. حالا شما هر قدر اینان را توهین کنید فقط بر کوچکی، واماندگی و ارتجاع ضد زن و ضد دموکراسی بودن خود صحه می‌گذارید و لاغیر.

کی بی جرأت است؟

۳) می‌گویید:

> من معمولاً به «شبنامه‌ها» و یا آنچه خود آن را تروریزم نویسندگی می‌خوانم پاسخی نمی‌دهم. تروریزم نویسندگی یعنی اینکه در سنگر گمنامی بنشینی و حریف خود را یا آن را که خود را ابلهانه حریف پنداشته‌ای زیر رگبار مسلسل کلمات مستهجن، تکراری و غالباً خالی از مفهوم بگیری و آنگاه با افتخاری از قماش افتخار قاتل رستم شغاد قد برافرازی و خویشتن را فاتح میدانی که تو دزدانه در گوشه‌اش خزیده‌ای به حساب آوری.»

د افغانستان سفر

...
ز نبي مصداق په برېطانيه د افغانانو د
تعلیمي مشر سید محمد کاروانې حرال
رحمت الله صافي و استاد محمد اسحق
نگار گړو ښکلی شو استاد نگار گر عطر د
وری نوانو یکی د یکې د مشکلاتو نه
امنه زمونږ خپه بود هفته ورو سته
زړوان شو او بیا په کابل کی دیوه
فامیلي معذرت له امنه د مزار له تگ
... دا ستونزه ولاړ مونږ

مجاهد ولس
پرله پسې گڼه ۲۳۷

آیا شما آنقدر عامی شده‌اید که نمی‌دانید نشریاتی کاملاً مخفی یا نیمه مخفی در دنیا فراوان بوده و هست و مثال آنهایی هم که اعتبار بزرگی نزد مردم کمایی کرده و اثر پای غیرقابل انکاری در مقطعی از تاریخ از خود بجا گذاشته اند کم نیست؟ آیا تشکلی که با کثیفترین مستبدان تاریخ افغانستان درگیر است و طبعاً نمی‌تواند نشریه‌اش را در مطبعه آنان به چاپ برساند، حق انتشار در کشور دیگری را ندارد؟ آیا در اوضاعی که جهادی و طالبی سایه زنان مبارز و آنهم زنان پیشگام «راوا»یی را به گلوله می‌زنند، انتظار دارید هیأت تحریریه «پیام‌زن» سجل و سوانح خود و همکاران شان را در پیشانی صفحات درج کنند؟ آیا نشریه‌ای واقعاً ضد سازشکاری و ضد بنیادگرایی در پاکستان یا حتی اروپا را می‌شناسید که طبق خواهش شما نام و نشان نویسندگانش را بیاورد؟ آیا افراد دیگری را هم درک دارید که «پیام‌زن» را «شبنامه» بخوانند؟

از اینکه بقول خودتان «پیام‌زن» از روی «معراج مؤمن» «سیروپودینه»ی شما را «روی بازار افکنده»، مطلقاً حق دارید دستپاچه شده شیون سر دهید. اما صحیح نیست که از روشن نبودن هویت نویسندگان «پیام‌زن» اینقدر به غیظ بیایید. آخر برای شما و من چه اهمیتی دارد که فلان مطلب را فردی بنام الف نوشته یا ب؟ آیا اگر بر سر مطلبی که «سیروپودینه»ی شما را کشیده، یک نام مستعار درج می‌شد کار فوق‌العاده‌ای بود و خشم تان فرو می‌نشست؟

فرق بین شما و «پیام‌زن» از زمین تا آسمان است. «پیام‌زن» در افشای جنایت‌پیشگان بنیادگرا نقش بزرگی ایفاء می‌کند اما شما به دست و پای آنان از دور و بالمواجه بوسه می‌زنید! زنان «راوا»یی در تظاهرات و سایر اکسیونهای شان با قبول فشارها و محرومیت و تهدیدها، شعار مرگ و ننگ بر رهبران جهادی و طالبی را سر می‌دهند اما شما با بیدردی و شادی به دیدار «امیرالمؤمنین»صاحب و چلی بچگان تفنگدار شده می‌روید. با اینحال می‌نویسید:

> خانمهای معرکه آفرینی که به همکاری آقایان حجله‌نشین آن دشنام را سرهم بندی نموده اند جرأت نوشتن نام خویش را در پای مضمون نداشته اند و بنابرین از همان شیوه تروریزم نویسندگی استفاده کرده اند.

راستی، کی بی‌جرأت است، آن زنانی که درفش نبرد ضد بنیادگرایی را برافراشته اند و یا شما که به مثابه «منور»ی «بش هاوس»نشین برای ساخت و پاخت با قصابان بنیادگرا نقشه می‌ریزید؟

«پیام زن» را زمانی محکوم می‌توانستید که مبلغ سازش با امارت خاینان بنیادگرا می‌بود. فقط آنانی که خواست و شهامت ندارند واژگونی تام و تمام آن خاینان را بطور پیگیر و قاطع مطرح نمایند، و ضرورت‌مبارزه در داخل کشور را از برنامه شان بکلی حذف کرده اند، علاقمند اند نام و عکس و آدرس‌های خود را در نشریات بیاورند. البته استثناءً ممکن است مبارزانِ حتی سرشناس در موقعیت‌هایی اینکار را لازم و مفید تشخیص دهند ولی قاعدتاً چنین نبوده و نخواهد بود. مضاف بر اینها تا جایی که من می‌دانم مسئولیت مطالب بدون امضاء در یک نشریه معمولاً به عهده خود نشریه و در نهایت سازمان ناشرش می‌باشد. ازینرو جنجال روی نام و نشان نویسنده یا نویسندگان «معراج آن "مؤمن" و هبوط این مرتد»،گذشته‌ازپلیسی‌بودنش، جنجالی‌کودکانه‌است.آن مقاله حرف «راوا» خطاب به شماست وشیرنرنامه شماعلیه‌آن،فحاشی علیه «راوا». اما مسئولیت نوشته‌ی‌حاضرفقط به دوش اینجانب (داؤد) می‌باشد.

اکثر آنانی که نامه شما را خوانده اند خواهند گفت: بفرمایید «استاد»، بدون نام، به هر نامی، به هر زبانی و در هر نشریه‌ای در دنیا، یکصدم «پیام زن» علیه فاشیستهای بنیادگرا و مالکان شان افشاگری‌کنید تا در دیده‌ی ما واقعاً «شیرنر» و ژیان بیایید و نه روباهی مکار و بی‌دندان.

اثبات درستی گفتار «پیام زن»

چه بهتر که کلمات «مستهجن» را نشانی می‌کردید. «پیام‌زن» شما را «خادم ارتجاع»، «تسلیم‌طلب»، «مرتد»، «دروغگو»، «بی‌ایمان»، «بزدل»، «خودفروخته در برابر جنایتکاران حاکم»، «متملق»، «کسیکه می‌کوشد دل اخوان و جواز مسلمان خوب‌بودن را بدست آورد» و «عاشق بنیادگرایان» نامیده است.

یک لحظه آن خشم درونسوز تان را فروخورده، نسبت‌های بالا را با «خانمهای خوشگل و معرکه آفرین»، «خر»، «خاریدن شرمگاههای تان با شترخار» و «کون» خود مقایسه کنید. کدام «مستهجن» است و خبر از لچکی، افلاس منطق و به قول مردم ما «نامردی»و «بی‌غیرتی» می‌دهد؟

بیعت شما به طالبان متأسفانه صحت تمام آن کلمات «مستهجن» «پیام‌زن» در مورد شما را به اثبات رساند. من به نوبه خود آرزو می‌کردم مقداری از آنها علیه شما صدق نکند. بخاطر غوطه خوردن شما در قعر نکبت بنیادگرایی اگر از یکسو احساس درد می‌کنم، از سوی دیگر می‌بینم که این زنان ما چگونه روشنفکران نظیر شما را «کشف» کرده، تزیینات ادبی و استادی وغیره را از روی تان پس زده و شما را «دشنام» می‌دهند اما هنوز سالی نمی‌گذرد که ماهیت خود را تیره‌تر و مشکوک‌تر از آنچه آنان گفته اند عیان می‌سازید. «دشنام»های آنان بیگمان بیان واقعیت ترحم‌انگیز شما اند.

فیل «استاد» موش زایید!

۴) به نوشته‌ای که «سیر و پودینه» تان را یادکرده یکی هم به این دلیل می‌تازید که:

> پای حیثیت دوست مرحوم من یعنی انجنیرعثمان در میان است که مشتی ایدئولوژی فروش حراف می‌خواهند از حادثهٔ مرگ او سؤاستفاده نموده او را نیز تا سطح خود پایین بیاورند.

لیکن باز تنها دلیل تان اینست که آن مرحوم براساس ریاضی فلسفی «در عقب هر پدیده ذات باری تعالی را مشاهده میکند» و بدینترتیب راه «عظیم‌ترین حملات بر مکتب ضد انسانی و ضد اخلاقی ماتریالیزم» را نشان می‌دهد و همه را به پیروی از دین اسلام بعنوان کاملترین دین‌ها دعوت می‌کند. و بعد از آوردن جمله‌های او از مجله «شوخک» می‌نویسید:

> بخوانید خانمهای معرکه آفرین و آقایان حجله‌نشین و با سرافکندگی به سوی همدیگر ببینید و اعتراف بفرمایید که دروغ و جعل کار شماست، نه کار من.

بخاطر غوطه خوردن شما در قعر نکبت بنیادگرایی اگر از یکسو احساس درد می‌کنم، از سوی دیگر می‌بینم که این زنان ما چگونه روشنفکران نظیر شما را «کشف» کرده، تزیینات ادبی و استادی وغیره را از روی تان پس‌زده و شما را «دشنام» می‌دهند اما هنوز سالی نمی‌گذرد که ماهیت خود را تیره‌تر و مشکوک‌تر از آنچه آنان گفته اند عیان می‌سازید.

اما این استدلال راه به جایی نمی‌برد:

«پیام‌زن» کجا روی این عقیده انجنیرعثمان که «اسلام کامل‌ترین دین‌هاست» به بحث پرداخته وکجا انکار نموده که انجنیرعثمان آن اعتقادات دینی را داشت و ریاضی فلسفی را هم در خدمت اعتقاداتش می‌گرفت؟ کنه حرف «پیام‌زن» اینست که او به اندازه‌ی شما دشمن مبارزه آزادیخواهانه و نتیجتاً بنیادگرا دوست نبوده است. او آنقدر وجدان داشت که بیانات مذهبیش را اگر قبل از تجاوز جهادی‌های خاین منتشر ساخت، بعد از فاجعه ۸ ثور به «راوا» و مبارزات و نشریه‌اش اظهار خوشبینی و از جنایتکاران اخوانی اظهار بیزاری می‌نمود. خود **می‌نویسید:**

«انجنیرعثمان تامغزاستخوان بر ضد بنیادگرایی بود».

آیا مسئله خیلی ساده نیست؟ اغه لاله «تا مغزاستخوان برضد بنیادگرایی» بود اما شما چه؟ شما ثابت کردید که تا مغز استخوان مردارخوار بنیادگرایان هستید!

پس «پیام‌زن» هزار بار برحق بوده بگوید که آن مرحومی را در سطح خود تنزل ندهید. اگر انجنیرعثمان زنده می‌بود و از بیعت ننگین شما خبر می‌شد چه می‌کرد؟ آیا آن مرد «تا مغز استخوان برضد بنیادگرا» ناگهان تا مغز استخوان به بویناک‌ترین نوع بنیادگرایان دل می‌باخت و شما را همراهی می‌کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد در آنصورت

ادعای تا مغزاستخوان ضد بنیادگرا بودن انجنیر عثمان دروغ است.اگر پاسخ منفی باشد درآنصورت باید مثل یک «شیر نر» بپذیرید که از لحاظ سیاسی بین شما و او فاصله بسیار بوده است.

پس کیست که آن مرحومی را در سطح خود پایین آورده و از نام او سوءاستفاده می‌کند؟ از اهل خانواده‌ی تان هم که بپرسید جواب شان روی شما را سرخ خواهد کرد.

اگر کسانی قبل از زیارت «امیران» راجع به شما تردیدهایی داشتند و بر «پیام‌زن» نیز خرده می‌گرفتند، بعد از آن سفر ذلتبار به چشم خود دیدند که چگونه فیل «استاد» موش زایید. برهمگان روشن شد که کی دروغ می‌گفته «پیام‌زن» یا دشمن «منور» شده‌اش.

و حالا که وی با رسوایی «طالبان گیت»اش برهمه‌ی ادعاها، خود صحه گذاشت، بر اوست که با شعر یا با نثر - دومی به نظرم بهتر است - باختش را شیر نر آسا بغرد تا آخرِ زندگی را رها از زردرویی دوچندان و عذاب نیش نگاههای نفرت مردم، سپری کند.

۵) شیوه مذموم آقای نگارگر آنست که اول حکم مطلق «شعله‌ای»، «دموکراتیک نوینی»، «مائویست» و... را نسبت به گردانندگان «پیام زن» صادر می‌کند و سپس طبق معمول اکثر متخصصانِ قلم به مزدِ دستگاههای استخباراتی جهانی، به «رد» و تمسخر مفاهیمی چون «رهبری توده‌ها»، «مبارزه طبقاتی»، «ایدئولوژی»، «امپریالیزم»، «ارتجاع» و غیره پرداخته، پلِ‌پت را به رخ می‌کشد، از «عفریت خون آشام و کابوس وحشتناک کمونیزم» یاد می‌کند و بعد که مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو تا انورخوجه و کاسترو را «خدایان کاذبِ» «پیام زن» می‌نامد «بی‌اختیار به یاد آیهٔ از کلام‌اله مجید» می‌افتد! و در آخر از نویسنده‌ای در باره لنین نقل قول می‌آرد که «خون را در بدن او منجمد کرد» (ولی گویا بخیر گذشته و آن نقل قول هلاکتبار باعث انفجار جمجمه‌ی «شیر نر» ما نشده است).

بدینترتیب در سه چهار صفحه مطالبی را عنوان کرده و به «رد» آنها کوشیده که هیچگاه در «پیام‌زن» مطرح نشده است. «پیام‌زن» با بیرق آزادی و دموکراسی، نگارگر را به مثابه سازشکار با پوشالیان و بنیادگرایان، ترسیم کننده‌ی انجنیرعثمان بسان یک بنیادگرای مفلوک، و کسی که توغ «معراج مؤمن»اش را به منظور توبه و تملق دربرابر بنیادگرایان بالا کرده محکوم می‌کند. اما ایشان از پاسخ به آنها طفره رفته و به امید جلب بنیادگرایان و صاحبان شان، نویسندگان «پیام‌زن» را «مائویست» و... نامیده و بعد برای کوبیدن موضوعِ بی‌ربط «مائویست»ها، شمشیری از نیام برمی‌کشد که بسیار زنگ زده است و من از مکث روی آنها می‌گذرم.

خیانت نگارگر در اثر مطالعه یا ترس از مبارزه؟

۶) در صفحه ۸ آورده است که «خوشبختانه ما دچار مرض تحجر و پوپنک زدگی مغزی شما نبودیم و آثار آرتورکوستلر، آندره‌ژید، سخارف، آقابیکف، اوترخانف، باژآنف، جورج ارول و دیگران راکه قبل از ما به دلایل مشابه با به اصطلاح جنبش انقلابی مقاطعه کرده بودند نیز خواندیم وگر نه گردن با هیچ طوقی آشنا نبوده است و بعد ازین هم نخواهد شد.»

کسانی را که اسم گرفته اید شماری به غرب تعلق دارند با فرهنگ، مسایل و تلقیات خاص شان و شماری به روسیه اما با روحی ضد روسی که زمانی ژان‌پل‌سارتر آنان را که به جایزه نوبل هم دست می‌یافتند «خاینان به شرق» نامیده بود. علاوتاً برخی افراد مذکور نه با «جنبش انقلابی» بلکه با نظام شوروی به رهبری استالین «مقاطعه» کرده بودند. حال چطور شده که مطالعه آثار آنان شما را به خیانت به جنبش انقلابی افغانستانی واداشته که عقب‌ماندگیش در دنیا همتا ندارد، مسئله‌ای برای همه شک برانگیز است. باری، اگر حضرات زنده می‌بودند، به شمول حتی همان جورج‌ارول که گویا از پولیس بودن و جاسوسی هم بدش نمی‌آمده، چه بسا به شما اندرز می‌دادند که:

«نه مستر نگارگر، شما وطن بی‌مانند عقب مانده و مردم اخوانی‌زده‌ی تان را در نظر گیرید و به تقلیدهای میمون وار و تعهدگریزانه از ما نپردازید تا در افغانستان زیر تسلط نیروهای غیر انسانی کاری برای مردم سیاه‌بخت تان انجام داده بتوانید.»

من باور ندارم که شما از افراد فوق یادگرفته باشید. سخاروف تبعید و آزار را تحمل کرد ولی از اعتراض به تجاوز دولت شوروی به کشور ما دست نکشید. لیکن جناب شما خود را به طالبان که در جهالت و بربریت روی هر جماعتی در کره زمین را سفید کرده‌اند، تسلیم می‌کنید!

در تاریخ فردای ماکه به دست کسانی غیر از حسن‌کاکرها و قاسم رشتیاها و صباح‌الدین کشککی‌ها نوشته خواهد شد، ترجمه «فارم جانوران» در ردیف کتابهایی جاخواهد گرفت که برای جلب مرحمت جنایتکاران بنیادگرا و قلاده‌داران شان به چاپ می‌رسیده اند.

چه میدانم که خواندن سخاروف، به مسخ یک «دموکرات چپ» به یک راست اخوانی آنهم از جنس طالبی بیانجامد.

راستی اجازه دهید بپرسم از سخاروف چه اثری خواندید که در

بقیه در صفحه (۶۰)

گزارش هایی از سرزمین اسیر سگ جنگی و دار و تحقیر

کابل

— وحید

شفاخانه وزیراکبرخان یا محبس زنانه کابل

شفاخانه وزیر اکبرخان حدود ۲۱۰ بستر داشته و شعب فعال آن فزیوتراپی، لابراتوار، رادیولوژی (ایکس‌ری) با موجودیت دو یا سه ماشین کهنه، بخش مرکز دیابت و شعبه عاجل زنانه و مردانه می‌باشد که تقریباً ۶۵ داکتر در این بخش‌ها فعالیت می‌نمایند. منبع کمک به شفاخانه آی‌سی‌آرسی (صلیب سرخ) بوده که این مؤسسه مواد غذایی و ادویه مریضان داخل بستر و مدد معاش برای نصف پرسونل مسلکی را تادیه می‌دارد. معاش ماهوار یک داکتر مانند معاش یک مامور به اساس رتبه دولتی تعیین می‌گردد. ۱۶ لک افغانی به داکتران، ۱۲ لک برای نرس‌ها و حدود ۹ لک افغانی به کارگران پرداخت می‌شود که تعداد شان محدود است. یعنی از جمله ۴۰۰ نفر پرسونل شفاخانه برای صرف دو صد نفر که حدود ۳۰ نفر داکتر و متخصص و متباقی نرس و کارگر و تخنیکرها را در بر می‌گیرد، پرداخت می‌شود.

طالبان کار زنان حتی داکتر و نرس زن را منع قرار دادند اما بعد از کسب اجازه از «وزارت صحت عامه» و شورای طالبان تنها در شفاخانه وزیراکبرخان کار آنان مستثنا بود زیرا مریضان داخل بستر همه زنان بودند و نمی‌شد که آنانرا از شفاخانه جواب دهند. فعلاً سرویس زنانه کاملاً جدا از مردان می‌باشد.

به شفاخانه وزیر اکبرخان که در گذشته وسایل و سامان آلات طبی توسط کشور جاپان کمک صورت گرفته بود، تا همین اواخر با وجود کهنه شدن آن‌ها استفاده می‌گردید.

یک نرس آلمانی که کمک تعدادی از وسایل عملیات را به عهده گرفته و پیهم کمک می‌کرد و به تاریخ ۶ جدی ۱۳۷۵ مورد لت و کوب رئیس شفاخانه قرار گرفت و چند ساعتی زندانی بود، کمک‌هایش را قطع نمود. از جمله شفاخانه‌های فعال در سطح شهر کابل مرکز یک کشور، تنها شفاخانه وزیراکبرخان، جراحی کارته سه و شفاخانه جمهوریت بوده و آنهم نه به کمک «طلبه‌ی کرام» بلکه به کمک مؤسسات خارجی. دروازه شفاخانه‌های چهار صد بستر، صحت طفل، ابن‌سینا، علی‌آباد، ملالی و شفاخانه مرکزی باز است. اما نه به مریض غذا میدهند نه گرم اند، نه برق دارند و نه هم ادویه. بناءً آنها را فعال گفته نمی‌توانیم.

سرویس زنانه شباهت به محبس زنانه ولایت کابل دارد. دروازه‌اش مسدود و بوسیله پهره‌دار مرد دخول و خروج زنان کنترول می‌گردد و وضع داکتران، نرس‌ها و کارمندان زن شبیه اسیرانی است که اجازه خارج شدن از وارد را ندارند.

تعداد متخصصین و داکتران سابقه‌دار بسیار محدود است و یگانه دلیل همین تعداد باقی‌مانده همانا کمک‌های آی سی آر سی می‌باشد.

وضع دوا و دارو از برکت حاکمیت طالبان

دوای با کیفیت تنها دوای چینی و ایرانی است که بوسیله تاجران به مقدار محدودی وارد کابل می‌شود. گر چه منابع با صلاحیتی وجود ندارند که کیفیت دوا را معلوم نمایند اما دواهای متذکره در مقایسه با دواهای پاکستانی و هندی قاچاقی به مراتب بهتر اند. دواهای مهم و عاجل در بازار یافت نمی‌شوند و اگر پیدا هم شوند تاریخ آنها گذشته می‌باشد. نرخ دوا بلند است که مناسبت با اسعار خارجی دارد. و به همین علت اکثریت مردم بینوا توانایی خرید آنها را ندارند.

— ش.ر.

حاکمیت طالبی و شفاخانه جمهوریت

شفاخانه جمهوریت به کمک مؤسسه MSF باداشتن ۲۲۰ بستر و شعبه‌های جراحی، داخله، لابراتوار و اکسری و تداوی روزانه تعداد زیاد مریضان بصورت اوپی‌دی، از فعال‌ترین شفاخانه‌ها در شهرکابل محسوب می‌شد.

شفاخانه در جدی ۷۵ به وسیله طالبان غصب و عده‌ای از داکتران آن که به نظر طلبه‌کرام خوش نخوردند تبدیل و به عوض داکتران مورد اعتماد خود را گماشته شدند. در این شفاخانه تنها مریضان طالب تداوی شده مریضان غیر طالب پذیرفته نمی‌شوند.

مؤسسه MSF با دیدن این وضع از کمک و همکاری به شفاخانه

جمهوریت دست کشید. تعدادی از داکتران نیز فرار کردند. از همه مهمتر پروگرام تربیه داکتران جوان در رشته جراحی و داخله که درین جا صورت می‌گرفت قطع شده و بدین ترتیب شفاخانه در حال فلج شدن است.

در کابل هیچ شفاخانه‌ای توسط «دولت طالبان» فعال نبوده و فقط با کمک صلیب سرخ و بعضی NGO ها کار می‌کنند.

نرسهای شفاخانه‌ها را فعلاً اشخاص بی‌سواد که فقط دو یا سه ماه کورس‌های ابتدایی طبی را خوانده‌اند، تشکیل می‌دهد. نرس‌های با تجربه بسیار کم اند.

ـــ اسماعیل

چلی‌ها و بانک

متأسفانه درین اواخر بالاخص در مدت حاکمیت بنیادگرایان جهادی سکتور بانک‌ها نیز متلاشی گردیده طوریکه بنیادگرایان طالبی و جهادی، با در خدمت قرار دادن بانک‌ها جهت بهره‌برداری سیاسی از مسیر اصلی آن که عبارت است از رشدو انکشاف معاملات تجارتی، صنعت، زراعت، حمل و نقل و مواصلات می‌باشد انحراف نموده است. فعلاً یگانه وظیفه عمده و اساسی بانک‌هابه مثابه ذخیره پولی و حیف و میل نمودن در راه تمویل و بخشش مبالغ هنگفت به قومندانان خطوط اول جبهات و اجیر نمودن نیروهای مخالف میباشد. از زمان استقرار حاکمیت اخوان و «طلبای کرام» تمام دارایی های عامه تحت پوشش مال بیت‌المال به یغما برده شده و بانک‌ها نیز خالی گردیده اند.

اگر احیاناً برای کارکنان ادارات دولتی معاشات توزیع گردد پول‌های پنجاه افغانگی و صد افغانگی در حدود چهل و یا پنجاه فیصد ضمیمه پول کلان برای ایشان تادیه میگردد که اصلاً در بازار دارای ارزش نمی‌باشدو پول های کلان با یک پرزه ناچیز از طرف مقامات بالایی بدون در نظر داشت پرنسیب و مقررات بانکی مورد استفاده قرار داده میشود. اگر وضیعت به همین منوال دوام نماید شاید در آینده قریب بانک‌ها به افلاس کامل مواجه گردند. قبلاً بانک‌ها پول مورد ضرورت را تا حدودی میتوانستند از طریق پس اندازها و حسابات جاری و امانات مفادی بدست آورند اما درین اواخر نسبت مشکلات زیادی که در توزیع پول برای دارندگان حسابات ایجاد نموده اند (با مراجعه غرض اخذ آن با هزاران توهین و تحقیر و با جیره بندی روبرو می‌گردند.) و بخصوص از زمان استقرار «طلبه‌ی‌کرام» که مفاد پس‌اندازها از بین رفته حجم حسابات پس انداز به تناسب سالهای قبل سیر نزولی خود را می‌پیماید و این منبع تمویلی پولی را از دست داده از درک شمول حسابات پس اندازها و حسابات جاری با مشکلات عظیم مواجه می‌باشند.

«طلبای کرام» جهت پیاده نمودن «شریعت غرای محمدی» مفاد تعدادی از بانک‌های کشور را که در لندن، امریکا، هامبورگ، و پاکستان نمایندگی دارند و از سابق در آن جاها مبالغ هنگفت اسعار به طور دیپوزیت گذاشته شده بود و از این ناحیه مبالغ قابل ملاحظه مفاد نصیب کشور می‌گردید، مغایر شریعت دانسته و مفاد دیپوزیت را لغو قرار داده اند. بساط عواید ملی ازین ناحیه در کشور چیده می‌شود. طالبان دستور داده اند تاآن همه دارایی های اسعاری از کشور های خارج به داخل افغانستان انتقال و در خدمت سیاست های ضد ملی و ضد ترقی آنان قرار گیرد. در شرایط فعلی که اتباع کشور از فقر و گرسنگی جان شان به لب رسیده اسعار مذکور را میخواهند غرض رفع نیازمندی های شخصی و گروهی خود مصرف نمایند بدون آنکه با دادن قرضه برای تاجرانیکه خواهان وارد نمودن مواد غذایی و دیگر ضروریات اولیه مردم اند، اقداماتی را روی دست گیرند. و این خود باعث آن گردیده که حجم ورقه اعتبار رو به کاهش گذارد. طالبان با وجود آنکه از جانب کشورهای خارج مبالغ هنگفتی دریافت می‌نمایند درصدد اند تا اسعار موجود در بانک‌های مختلف کشور را به بانک مرکزی انتقال داده و سپس در جهت اهداف نظامی ضد ملی خویش به مصرف برسانند. افراد مسلکی که در اصول بانکداری صاحب تجربه باشند و بتوانند سیاست‌های معقول را جهت تحت کنترول در آوردن سیستم پولی کشور طرح‌ریزی نمایند وجود ندارند و در بانک‌ها ملایان و آخندهای بی‌سوادی قرار گرفته که از امور بانکداری بویی نمی برند و صرف به این توجه دارند که کارکنان طبق تقسیم اوقات مرتبه به دروس دینی و نماز حاضر گردند!



پای ترقیده های طالب اکنون که به کلاشنکوف و تانک و طیاره دست یافته اند می‌دانند که چگونه هزار و یک عقده‌ی دیرین خود را با انتقام از مردم ما وا کنند.

ـــ ضیاء

وضع وزارت داخله طالبی

وزارت داخله به مثابه یک کاروان سرای درآمده برای شب‌باش یکتعداد اوباش که هویت اصلی آنان معلوم نبوده در آن اعاشه و اباته می‌گردند. از طرف روز یکتعداد منسوبین سابقه‌دار صرف برای امضای حاضری بدون معاش که مدت ۴ ماه می‌شود برایشان داده نشده آمده و بعد از امضا به منظور اعاشه فامیل راهی بازار می‌شوند تا لقمه نانی

بدست آرند. از امور اداری کدام خبری نیست. صرفاً ریاست‌های پاسپورت، ثبت احوال نفوس، جنایی، ترافیک و لوژستیک در وزارت داخله فعال اند که آنهم برای اعاشه قاتلین مردم و چرب کردن شکم شان بوده و کدام منظور دیگر ندارند.

عملکرد ریاست پاسپورت: نظر به وضع موجوده در کابل که عرصه زندگی بالای مردم بکلی تنگ شده، یک تعداد زیاد فامیل‌ها با فروش خانه و کاشانه و اثاثیه منزل خود میخواهند کابل را ترک و هر چه زودتر خود را بجایی برسانند تا از شر نکبت طالبان نجات یابند. بدینصورت تعدادی به منظور اخذ پاسپورت به وزارت داخله مراجعه می‌کنند. اما مقامات طالبان قیودات زیادی را وضع نموده تا از فرار فامیل ها جلوگیری نمایند. مثلاً عدم اجرای پاسپورت فامیلی، توقف اجرای پاسپورت، بلند بردن قیمت پاسپورت و بهانه‌های در مورد عکس ریش‌دار و لنگی‌دار و هزار یک بهانه دیگر، اما با آنهم جلو فرار مردم را گرفته نتوانسته و صرف قیودات وضع شده باعث گردیده تا رشوه ستانی و استفاده جویی آنان بیشتر و بهتر صورت گیرد. صف مراجعین عقب ریاست پاسپورت همه روزه طویل‌تر می‌شود. مامورین و کمیشن کاران پاسپورت در زدوبند با همدیگر عاید کلانی دارند. تعدادی از مامورین سابقه دار که در رشوه ستانی دست بالایی دارند با تغییر رژیم‌ها یکسان تغییر قیافه داده و هرکس که در راس کار آنان قرار گیرد میتوانند هرچه عاجلتر مزایای چوکی را برایش بفهمانند و سرمایه دارش سازند. فعلاً طالبان بی خاصیت را رشوه‌های دبل مست و الست ساخته و کمیشن کاران نیز شتر سواری دارند.

به چوکی چون رسد نادان بیند روی آسایش
که شوق جامه نو طفل را بی‌خواب میسازد

قیمت پاسپورت ۲۰۶۰۰۰ افغانی و توسط کمیشن کار دو چند و باز اگر بخواهند آنرا فامیلی بسازند، مبلغ بیست‌لک تمام میشود. البته فامیلی ساختن قسمی است که بعد از اجرای پاسپورت بنام شخص، ستون فامیلی آن طور جعلی با نصب عکس، خانه پری و مهر گردیده، خپ‌وچپ به مراجعین داده میشود که پول آن قبلاً اخذ شده است.

ریاست ثبت احوال نفوس: آقای شیخانی رئیس اداره توزیع تذکره-از نیروهای شر و فساد و فعلاً طالب شده- برای توزیع تذکره مقررات جدید و ضد مردمی وضع کرده است، مثل تفکیک روزهای توزیع برای زنان و مردان، داشتن ریش و کلاه برای مردان بمثابه حجاب مردانه، رعایت حجاب زنانه وغیره. آقای شیخانی در زمان زمامداری احمدشاه‌احمدزی وزیر داخله و صدراعظم ربانی به دستور سیاف‌خان که وزارت داخله تحت قیمومیت وی قرار داشت به ۸۰۰ نفر عرب تروریست و فراری تذکره تابعیت افغانستان و پاسپورت توزیع کرد که به ممالک دیگر جهت انجام وظایف دهشت افگنی بنام افغان اعزام گردیدند. اما فعلاً شیخانی طالب شده برای خود افغانها خصوصاً زنان بیچاره، فقیر، بیسواد و نابلد که اکثراً بخاطر دریافت کمک‌های مؤسسات خارجی ضرورت به تذکره دارند مقررات وضع نموده است. وقتیکه زنان به روزهای شنبه و چهارشنبه به خاطر اخذ تذکره مراجعه می‌نمایند اولاً به دروازه دخولی وزارت داخله از طرف طالب بچه‌ی کیبل بدست، کیبل‌کاری شده و هیچ مردی حق ندارد حتی خانم بی سواد و نابلد خود را همراهی نماید. بعد از اینکه داخل وزارت می‌شوند پیشروی دهلیز ریاست طالب بچه دیگر کیبل بدست بازهم با روش غیر انسانی، عین جریان قبلی را تکرار نموده و با زدن کیبل و چوب به فرق و تن زنان بیچاره آنها را صف‌بندی می‌کنند. زنان این وضع را در روزهای معینه باربار تحمل می‌کنند تا اینکه بعد از سپری شدن چند هفته تذکره بدست شان می‌رسد. مثل اینکه از رژیم پوشالی خلق و پرچم ترخیص گرفتن مشکل بود فعلاً تذکره گرفتن چنین حالت دارد.

تر هغه چی له هیواد ثخه د جهادی او طالبی بنسټپالان ناولتیا په غوثه توگه نه وی پاکه شوی زمونږ ولس به هیثکله د سوکالی او نیکمرغی مخ ونه وینی!

ریاست جنایی: این ریاست نیز در کش‌وگیر و زجر و شکنجه دادن سابقه طولانی دارد. بگیروبزن و ببند و پول بگیرورها کن وظیفه اساسی آنرا تشکیل میدهد. خوی بد را بهانه بسیار است. سلاح خود را چه کردی؟ مخابره را بیار، با نیروهای شروفساد چه رابطه داری؟ موتر دولتی را چه کردی؟ افراد مسلح را نشان بده و امثالهم. اگر هیچ سوالی آنان به حالت مطابقت نداشته باشد در تاریکی شب و در محوطه قاتلان حرفوی کیبل کاری چیز معمول است. همین وضع در حوزه‌های امنیتی، قومندانی‌های امنیه کابل و ولایات و ولسوالی‌ها نیز جریان داشته و وحشی گری‌های آنان مرز و حدی نمی‌شناسد.

ریاست ترافیک: با ورود طلبه‌های کرام به شهر کابل و دستیابی آنان به ادارات دولتی یک تعداد وسایط نقلیه که از نزد برادران همزاد شان باقیمانده و برده نتوانسته بودند به دسترس آنان قرار گرفت. به شوق موتر یابی چشمان خود را تیزتر سرمه نموده گروپ وار هر کوچه و سرک و سرای و گاراج‌ها را جستجو می‌کنند. تا موتری دستگیر شان شودکه هم پول است و هم وسیله. این مهم نیست که موتر شخصی است یا دولتی. اگر موتر شخصی می‌بود یک گروپ اسناد موتر

را از مالکش گرفته باطل میسازد و گروپ دیگر موتر را به جرم اینکه اسناد ندارد گرفته صرف تکه سفید را در آنتن آن نصب و به طرف خوست، جلال‌آباد و قندهار و از آن طریق به مرزهای پاکستان در موتر فروشی‌ها غرض فروش انتقال میدهند. فعلاً ریاست ترافیک و نمایندگی های آن در ولایات، محل ترتیب اسناد جعلی، جوازسیر وغیره عوارض ترافیکی به منظور خریدو فروش آن می‌باشد. چنانچه در تعیین پست مدیریت ترافیک کابل و ولایات بزکشی است. ولایات مرزی که محل تجمع موترهای غنیمت گرفته شده است که قبلاً ترافیک آن شعبه جوازسیر نداشت فعلاً به منظور رفع مشکل دزدان که جابجا موتر دزدی شده خرید و فروش گردد امر تشکیلاتی آنرا از وزیر صاحب داخله طالبان اخذ و شعبه مذکور ایجاد و فعال گردیده است. مثل شهر خوست در ولایت پکتیا.

ریاست لوژستیک: طالبی چنانچه از نام آن پیداست یعنی ریاست بخور بخور. در شرایط فعلی که قیمت مواد ارتزاقی بشدت بالا رفته، رهبری ریاست لوژستیک بهترین چانس را بدست آورده تا هم شکم «طلبه‌های کرام» را چرب نگهدارد و هم مشکلات خود را بوجه احسن مرفوع سازد.

— آذرنوش

کوتاه آمدن طالبان در دراز ساختن ریش مردان

طالبان طی عملیات «از اله منکرات» شان در یکروز ۷۰۰ تن از مردانی را که ریش شان را اصلاح نموده بودند در شاهراه کابل-قندهار مورد مجازات قرار دادند. این تفتیش بی‌سابقه ریش در حضور ملانورالدین ترابی سرپرست وزارت عدلیه صورت گرفت.

«خلاف ورزی» شرعی زمانی از متخلفین سر می‌زند که دو ماه از حکومت طالبان در کابل می‌گذرد و طی این مدت آنان با استفاده از شلاق و برچه و زندان، اهالی شهر کابل را کوچه به کوچه تحت تفتیش و تعقیب قرار داده‌اند اما هنوز نتوانستند بصورت کامل به ریش مردم برسند تا طول شرعی پیدا کند.

بین یک میلیارد مسلمان در جهان هیچ ملت، گروه یا فردی بخاطر شخصی‌ترین مسئله زندگیشان مثل ملت تیره بخت ما اینچنین مورد تحقیر و مجازات قرار نگرفته‌اند.

بی‌ناموسی طالبان

درین اواخر که تعداد زیادی از طرفداران طلبا شنیده‌اند «نرخ» زنان در کابل بمراتب ارزان تر از زنانی است که در مناطق جنوبی خرید و فروش می‌شوند، به شهر کابل ریخته‌اند تا به خریداری دلخواه شان بپردازند.

عقب‌ماندگی تاریخی و سنتی مردم ما بخصوص در جنوب کشور که موجب می‌شود با زنان مثل حیوان رفتار شده و در معرض خرید و فروش قرار گیرند عده‌ای طالب را که تمام خواب های خوش شان در مسایل جنسی خلاصه می‌شود تحریک نمود تا از برکت حکومت اسلامی شریعتی به تجارت زنان در کابل مشغول شوند. اینان که شنیده بودند فقر و فلاکت و گرسنگی، خانواده‌ها را ناگزیر می‌سازد در بدل مبلغ ناچیز دختران شان را به عقد دیگران در آورند، به رهنمایی امارتیان طالبی می‌خواستند تا بعد از جان و مال مردم به تباهی سیستماتیک ناموس شان دست زنند.

اما برخورد مردان و زنان کابل به این بی‌ناموسان تازه‌وارد چنان کوبنده و قاطع بود که با جیب‌های پر و دستان خالی و کوه‌هایی از حقارت درخور شأن خود دوباره به محل شان بازگشتند.

تعداد قابل‌ملاحظه این افراد را مردان بالاتر از پنجاه سال تشکیل می‌داد تا کلکسیون زنان چهارتایی شان را تکمیل کنند.

قتل به جرم استفاده از ویدیو

نوجوانی در قلعه فتح‌اله خان بجرم دیدن فلم ویدیویی زیر شکنجه طالبان جان باخت. وی که گنگه بود و ضمناً تکلیف قلبی داشت همراه با برادر و شش تن از دوستانش در اوایل ماه سرطان بجرم دیدن فلم ویدیویی توسط طالبان دستگیر و زندانی شد.

او زمانی زیر شکنجه جان سپرد که برادرش از تکلیف قلبی وی به طالبان هشدار داده و داوطبانه می‌خواست خود هرگونه جزا را بپذیرد.

طالبان بعد از ارتکاب این جنایت، جسد او را به سردخانه شفاخانه وزیراکبرخان انتقال داده و به فامیلش اطلاع می‌دهند تا از مریض خود عیادت کنند. اما فامیل تیره‌بخت فرزند شان را که آثار شدید شکنجه در بدنش مشاهده می‌شد، مرده می‌یابند.

برادر نوجوان از زندان آزاد می‌گردد ولی از شش تن دیگر هیچ خبری در دست نیست.

طالبان از طریق استراق سمع مستقیم و یا از طریق جاسوسک های خود فامیل های کابل را تحت نظارت دارند تا نه فلم ویدیویی تماشا کنند و نه کاست موسیقی بشنوند.

آنان در این اواخر تعداد قابل توجهی از اهالی شهر را به همین جرم به حوزه های امنیتی برده بعد از شکنجه و رشوه‌گیری آزاد می‌سازند.

وحشت طالبی دوست و دشمن نمی‌شناسد

کلینر یکی از بس های زنانه در لین مکروریان در حالیکه در دفاع از طالبان با خانمی مشاجره داشت، تصادفاً موتر امر بالمعروف طلبا بس را *بخاطر تفتیش متوقف نمود.*

چون هوا گرم بود زنان داخل بس همه پیشبندهای چادری خود را بالا زده بودند. سرکرده‌ی امر به معروف به افراد خود امر کرد که بخاطر این خلاف رفتاری زنان، اول کلینر را شرعاً به «اقامه معروف و از اله منکرات» دعوت کنند، یعنی وی را پیشروی زنان چپه کرده با کیبل به حدی بزنند تا منبعد در برابر «فحشای» زنان بی‌تفاوت نماند. این امر به معروف اجراء شد. وقتی دریور به دفاع از کلینر پرداخت او را نیز مثل کلینرش به «اقامه‌معروف» دعوت کردند. بعد از آن زنان را با کلمات «فاحشه‌ها»، «چشم‌پاره‌ها»، «ماچه‌سگها»، «بداخلاق‌ها»، «بازاری‌ها» و... توصیه اسلامی نمودند که دیگر حق ندارند از خانه برآیند و یا روی خود را به مردان نشان دهند.

وقتی موتر امر به معروف رفت، آهسته‌آهسته فضای متشنج آرام شد و خون در رگ‌های همه دوید. در این اثنا خانمی که با کلینر در مورد بی‌ناموسی، رذالت، وطنفروشی وغیره طالبان در مشاجره بود از وی پرسید: «چطور بود بیادر جان، مثلی که طالب‌ها مردم بدی نیستند؟!» کلینر لجوج که از یکطرف اعصابش خراب بود و از طرف دیگر نیشخند زن به رگ غیرتش برخورده بود گفت: «هر روز مرغ‌پلو نمی‌باشد. یگان وقت آدم نان و دوغ هم می‌خورد.»

اما زنان همه در محکوم کردن کلینر همصدا شدند. یکی گفت: «خوبست چند بار دیگر هم امربه‌معروف شوی تا سر عقل بیایی.»

کار زن در مؤسسه خارجی فساد است!

بتاریخ ۴ جوزای سال جاری پنج زن کارمند مؤسسه (CARE) بخاطر «بدحجابی» و محشور بودن با خارجیان بصورت دستجمعی و در محضر عام مورد لت و کوب قرار گرفتند. این زنان در حالی مورد لت و کوب قرار می‌گیرند که همه‌ی شان رسماً اجازه کار داشتند. لشکریان «رنج و عذاب»☆ ضمناً اعلام کردند هر زنی که در مؤسسه خارجی کار می‌کند فاسد است.

مؤسسه مذکور به عنوان اعتراض به این ماجرا تمام فعالیت های خود را متوقف ساخت تا آنکه طالبان رسماً از این حرکت وحشیانه خود عذر خواهی کردند. ولی رادیوی «صدای شریعت» به تکذیب این عذرخواهی پرداخت و باینصورت طالبان هم کذب خود را به نمایش گذاشتند و هم باثبات رساندند که در قاموس آنان کلمه‌ای بنام عذرخواهی جا ندارد.

جرم پنجشیری بودن

مرزا شکیب استاد کورس تایپستی که «جرم» دیگری جز پنجشیری بودن نداشت حین صرف چای در یکی از رستوران‌ها از طرف طالبان ربوده می‌شود.

فامیل وی بعد از تلاش زیاد پی‌بردند که او در ریاست ۳ خاد تحت شکنجه قرار دارد.

طالبان از فامیل شکیب خواستند تا مبلغ ۲۰۰ لک افغانی را در بدل رهایی وی بپردازند. چون پرداخت این مبلغ از توان آنان بسیار بالا بود در صدد می‌شوند تا از طریق چنه‌زدن و پیداکردن واسطه‌ای، پول رهایی را کمتر سازند.

نکبت هدیه‌ی یونس‌قانونی

طالبان مردی را که بیشتر از هفتاد سال عمر داشت در ریاست پنج زندانی می‌سازند و موترش را به بهانه اینکه آن را یونس‌قانونی برایش خریداری نموده ضبط می‌نمایند و به خود وی می‌گویند دو میل کلکوف را تسلیم کند و یا معادل آن پولش را بپردازد. موصوف در بدل پرداخت مبلغ ۱۳۰ لک افغانی و از دست دادن موترش آزاد می‌گردد.

اختاپوت عذاب طالبی

طالبان فردی را به بهانه داشتن یک میل کلکوف زندانی نموده زیر شکنجه قرار می‌دهند. او چون بی‌گناه بود «اعتراف» نمی‌کند. اما وقتی یکی از چوکره‌های طالبان به او اندرز می‌دهد که مقاومت در برابر طالبان دیوانگیست و بهتر است کلکوف را به آنان تسلیم نمایی، وی می‌پذیرد و در بدل تضمین آزاد می‌گردد و کلکوف را خریده به طالبان می‌دهد. ولی این بار طالبان او را بجرم اینکه چرا در حالیکه کلکوف داشتی به ما دروغ گفتی زیر شکنجه می‌گیرند. وی اعتراف می‌کند که اصلاً کلکوف نداشته آنرا از فرد دیگری خریداری کرده است. این بار شکنجه چند برابر می‌شود و از او می‌خواهند که آن سلاح فروش را معرفی کند.

این فرد که در مخمصه عجیبی گرفتار آمده بود بالاخره راه خود را می‌یابد و چنین اعتراف می‌کند:

«طلبای عزیز، همان ادعای اول تان کاملاً درست بود. من سلاح داشتم اما انکار کرده بودم. شما زحمت تان را ببخشید! این همان سلاح است، مبارک تان باشد.» بالاخره به این ترتیب هم آن دوست خود را نجات می‌دهد که سلاح برایش تهیه دیده بود و هم به ماجرا پایان می‌دهد.

«نیت کردم ادا سازم چهار رکعت نماز برای طالبان»

یکی از دانشمندان مشهور وطن ما که در پست‌های مهم دولتی نیز کار کرده سفری داشت به ولایت قندهار. مؤظفین پاتک های کنترول ریش و نماز در شهر، وی را مجبور ساخته بودند تا نماز عصر را سه بار بخواند.

وی ادای نماز را برای بار دوم اندکی بعد از اعتراض و مقاومت و قسم خوردن‌ها پذیرفت. اما وقتی چند قدم دورتر او را برای سومین بار

بقیه در صفحه (۶۷)

☆ ـ اصطلاحی است که مردم به حکومت طالبان داده اند.

ښځه او اسلامی جمهوری

په ایران کی د اسلامی حکومت له ۱۷ کلنی وا کمنی وروسته، اوس هم ددی نظام پلویان په ډول ډول او راز راز ښهو توهماتو ته لمن وهی او دا حکومت د ښځو لپاره یو ژغورندویه حکومت گڼی. په داسی نړی کی چی د پرمخ تللی تکنولوژی او د نړیوالو اړیکو او صنعتی پنځونو مهال دی په خواشینی سره باید ددی مسئلی شاهد اوسو چی د همدی ارتی نړی په بل گوټ کی، د مذهب او د ودونو او خرافاتو له کبله نیمایی خلک تر اوسه د بربریت او جاهلیت د دوری په شان ظلم لاندی دی. او وینو چی څرنگه بنسټپالی سیستم د ښځو په ژوندانه باندی خپل شوم سیوری اچولی دی. د ایران، الجزایر، مصر، سودان، افغانستان او ... ښځو ژوند ته کتنه د ژوری فاجعی خبر را کوی.

د نساء سوره ۲ آیت کی راغلی دی:«له ښځو څخه چی مو هر څومره خوښیږی، دوه دوه، دری دری، څلور څلور ... واخلی او که ویره لری چی عدالت به ونکړی یواځی یوه ښځه او یا هاغه وینځه چی ستاسو په ولکی کی ده، غوره کړی.»

او یا د نساء سوره په ۳۴ آیه کی ویل شوی دی چی «هر سړی حق لری چی خپله میرمنه په ډانگ ووهی» او یا د اسلام پیغمبر وایی:« که چیرته سجده کول پرته د الله نه روا وای، امر می‌کولو چی ښځی د نارینه‌وو په وړاندی سجده وکړی» (د حجت‌الاسلام عمادزاده د «پیامبر ښځی» کتاب څخه)

د نه بدلیدونکو امرونو څخه چی تیر شوو، وینو چی د طلاق په اړوند د ښځو د حق په هکله، ښاغلی مطهری په ډا گه‌کوی:«د دی علت چی نارینه د طلاق حق لری دادی چی د میړه او میرمنی اړیکی د طبیعی مینی په بنسټ وی او یو ځانگړی میکانیزم لری، ددی د ټینگولو او د سستولو او لمنځه وړلو کلی خلقت د نارینه لاس ته ورکړیده». («په اسلام کی د ښځی حقوق» کتاب څخه) د اسلامی جمهوری نظام رهبر (خمینی) د «توضیح المسایل» په کتاب کی وایی:« که‌چیری یو سړی د نامحرمی ښځی د درملولو لپاره‌مجبوره دی چی هغه ووینی او دهغی په بدن لاس ووهی، پروا نه لری، خو که چیری په کتلو سره علاج کولای‌شی باید د ښځی په بدن لاس ونه وهی او که په لاس باندی معالجه کوی شی هغی ته باید ونه گوری»!! («توضیح المسایل» ـ ۲۴۴۱ مسئله) ...هغه ښځی چی خپل ځانونه د اسلامی فمینیسم پلویانی بولی او په دی باور دی چی آیاتونه او سورتونه ناسم او حتی په بدنیتی سره د نارینه وو لخوا ژباړل شویدی، آیا نه غواړی ومنی چی په ایران کی‌د ښځو حقوقو څخه د دفاع د غورځنگ بنسټیزه پښه له دولت څخه د دین بشپړ بیلتون او د اسلامی جمهوری نظام په نوم، شتوالی سره مبارزه ده؟ ددی جمهوری په چوکاټ د برابر حق او له دی پورته د برابرو شرایطو تأمینول څه چی حتی د ښځی انسانی پیژنه د شک لاندی راغلی!!!



دایران په بنسټپالی رژیم کی د ښځو د مغز وینځلو یوه ټولگی

...همدا د اسلامی جمهوری قانون دی چی د امیدوارو ښځو د ویشتلو او مخکی له اعدام څخه په پیغلو نجونو د جنسی تیری کولو اجازه‌یی‌ورکړیده. د ښځو سنگسارولو قانون، د میراث قانون، د شهادت قانون، د ښځو څخه قضاوت اخیستل، نارینه ته د طلاق او واده او صیغی او د څو ښځو ودولو حق، حجاب، د ماشومانو پالنه، د ولایت او تمکین قانون او...

زما په نظر ایرانی ښځی ته یواځی یوه لاره شته او هغه دا چی «ښځی د انسانی شرف او پت» تر پښولاندی کولو په جرم دا جمهوری له خپلو ټولو قوانینو سره یو ځای د تاریخ ډیران ته وسپاری.

د یوه داسی اسلامی جمهوری نظام په چوکاټ کی چی پښی یی د جهل، خرافاتو، ځپلو او مذهبی او سیاسی استبداد باندی ړغول شوی دی، د قوانینو هرراز بدلون ته د ښځو د سوکالی لپاره هیله مند کیدل پرته د ټولنی دنیمایی برخی له غولولو او ځپلو او په دوی باندی زورزیاتی له دوام موندلو څخه بله نتیجه نلری.□

(لنډه شوی ژباړه له «پیوند» ۱۹گڼی څخه ـ د لادن توکلی لیکنه)

... و دروغی دیگر از دروغستانی

نگاهی به سوگنامه‌ی سیاوش کسرایی «شمعی در شبستانی» از رهنورد زریاب مندرج ماهنامه «کلک» شماره ۷۹ ـ ۷۶

یکی در چشم درآمدن است و یکی هم در چشم درآمدن با هر آنچه برتن است! آقای رهنورد زریاب که علی‌الرغم مماشاتش با روسها و سگهای پرچمی و خلقی آنان از روز اول تا سقوط رهبرش نجیب، ادعای «نبودن» و حتی «مخالفت» با تجاوزکاران و میهنفروشان را دارد، واقعاً شامل آن تیپ از انسانها می‌باشد که با کالا وبوت خود در چشم آدم می‌درآیند.

در شماره ۴۶ «پیام زن» موضوع را تا حدودی روشن ساختیم. شماره ۷۹ـ۷۶ ماهنامه «کلک» چاپ تهران، خاطره‌هایی از آقای رهنورد را در باره سیاوش کسرایی شاعر معروف به چاپ سپرده که خوشبختانه یا بدبختانه سند دیگریست دال بر درستی آنچه قبلاً راجع به موضع سیاسی ایشان یادآور شدیم. بهر حال امیدواریم یادداشت حاضر به مثابه تکمله‌ی «... و لاکن سازشکاران یجتمعان!» و پایان توجه به رهنورد زریاب و کارنامه‌اش باشد.

بدون اغراق در هر پراگراف نوشته‌ی رهنورد نکاتی هست قابل بحث که هرچند ملال‌آور می‌شود ولی چاره‌ای نیست جز پرداختن مختصر به برخی از آنها. زیرا اگر چنین نشود هیچ نشریه دیگری وجود ندارد که افشای سیمای واقعی او و شرکاء را در اتحادیه نویسندگان رژیم پوشالی از زمره وظایفش بشمارد و در نتیجه اینان که با قبای تازه ـ معمولاً قبای ژنده‌جهادی ـ تلاش می‌ورزند عرض وجود کنند، کماکان ناشناخته خواهند ماند.

نویسنده در دوران اشغال، زیر تسلط بی‌آبروترین رژیم دست نشانده در تاریخ ژریم‌های دست نشانده‌ی دنیا و در حالیکه افغانستان غرق آتش و خون بود، به دو افتخار مهم نایل آمده یکی دیدن به‌آذین و دیگر سیاوش کسرایی.

اصلاً نوشته بر سر دومی است اما چند سطر یادش از اولی هم بی‌گپ نیست:

> در آغاز دههٔ شصت دو تن از فرهنگیان وابسته به جناح چپ
> ایران به کابل آمدند (...) به‌آذین وسیاوش کسرایی

اگر آقای رهنورد را آدمی بسیار عامی بپنداریم که معتقد است خدا یکی است و چپ هم همانست که مارکسیزم و امپریالیزم و توده ... همواره چاشنی حرفش باشد، درینصورت او مثل مفسران سیاسی سرکاری‌وطنی، امپریالیستی و یا وابسته به رژیم‌ایران، گناهی ندارد و می‌توان از آن گذشت. اما با توجه به گذشته‌ی خودش ـ که به آن اشاره می‌کند ـ و آگاهی‌اش از اوضاع ایران، نمی‌توان «وابسته به جناح چپ» نامیدن آن دو نفر را فقط از سر بی معرفتی و عامی بودن ایشان دانسته و وی را بخشود.

به آذین گرچه «اتحاد دموکراتیک مردم» خودش را که منافاتی با سیاستهای حزب توده نداشت، اعلام کرده بود ولی دل و جانش برای حزب توده‌ی ایران می‌تپید.☆ سیاوش کسرایی نیز که شاعر نامدار حزب توده بود حزبی در حد پرچم و خلق میهنفروش و جاسوس مسکو که بعد هم خیانتش تا بجایی پیش رفت که شعارش شد:

> توده‌ای هستم و همراه امام	ماندگارم که زمان است به کام!

اینها را رهنوردزریاب می‌داند. می‌داند که حزب توده و چریک‌های (اکثریت) خاین، به هر چیز می‌ماندند به استثنای چپ. او می‌داند که «جناح چپ» ایران ضد وابستگی به شوروی و یا هر کشور دیگر و ادامه‌ی مبارزه‌ای آشتی ناپذیر با جمهوری اسلامی بود. آری، رهنورد در حدی از قلت سواد سیاسی رنج نمی‌برد که این مسایل را نداند، معذلک هردو را باید به نامی آبرومند مثلاً «جناح چپ» بخواند تا اولاً یادهایش ظاهراً از دونفری نباشد که تجاوز قبله‌ی آمال شان به افغانستان را می‌ستودند و ثانیاً و اساسی تر اینکه اگر او آن دو تن را به هیچ عنوان دیگر نه و فقط به عنوان مدافعان تجاوز شوروی به وطنش محکوم می‌دانست، در آنصورت جور آمدن برده‌وار چهارده ساله‌ی خود با روسها و سگان پرچمی و خلقی آنان را چه چاره و چگونه توجیه کند؟ بنابرین به صلاح است که همه‌ی آنان را «چپ» بنامد و نه میهنفروش، خاین و غلامان پست مسکو تا بعد بتواند به مدد کلمات بی‌زبان، چهارده سال «زیست باهمی» با پرچم و خلق و مالکان شان را «عادی» و «بی‌اهمیت» جلوه دهد.

ادامه می‌دهد:

> به‌آذین، فکر می‌کنم که، بهار سال ۶۰ یا ۶۱ بود که به کابل آمد. در ساختمان رادیو تلویزیون دیدمش. شماری از فرهنگیان پایتخت آن جا بودند. نمی‌دانم چه مناسبتی بود. او را خوب می‌شناختم ـ از روی ترجمه‌های زیبایش.

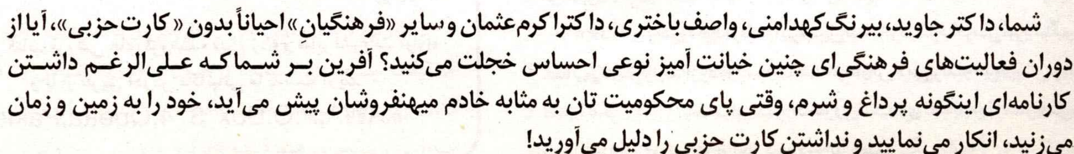
در همین دو سطر لااقل سه خرابی خودنمایی دارد: ۱) بهار که بوده‌یعنی بگمان اغلب همان ماه ثور و روز هفتمش بوده، یعنی سالگرد

☆ـ به‌آذین در جلد دوم «از هر دری (زندگینامه سیاسی ـ اجتماعی)» اش مینویسد: «می بینم که از یک سو پیوندم با حزب گسسته است و از سوی دیگر بارشته نهفته، ـ وفاداری به انقلاب جهانی رنجبران، ـ به آن بسته‌ام.» و نیز «اگر روزی لازم بدانم که عضویت حزبی را بپذیرم، بی شک آن حزب تودهٔ ایران خواهد بود.»

«انقلاب ظفرنمون»! چطور ممکن است «مناسبت» یاد تان رفته باشد آقای رهنورد؟ شما که نام خدا به خاطر می‌آورید به‌آذین از کدام «لقب خوشش» آمد، حالا ناگهان «مناسبت» روزی را «فراموش» می‌کنید که او بین «شماری از فرهنگیان» حضور بهم رسانیده بود؟ نه، فراموش نمی‌کنید، فقط دچار شاید اندکی «محظور اخلاقی» می‌شوید، اگر نه برای خود برای به‌آذین. براستی برای نویسنده و مترجمی معتبر چه خفتی بالاتر از اینکه بخاطر تبریک به تجاوزکاران روسی و سگان شان وتف انداختن به مردمی فقیر قیام کرده، در آن روز نحس و در آن جمع پلید سروکله‌اش در پایتخت کشوری اشغال شده پیدا باشد! یعنی شما با «فراموش» کردن «مناسبت» شاید می‌خواهید بر به‌آذین رحم نمایید تا هواخواهان بی‌خبرش از او دلزده نشوند که اوه، به‌آذین و تجلیل سیاهترین روز تاریخ یک ملت؟! ولی «مناسبت» تشریف فرمایی به‌آذین و کسرایی و امثالهم هیچ ارزشی ندارد. حقیقت دردناک اینست که همینکه آنان به خواری قبول دعوت میهنفروشان تن دادند، سقوط اسفبار سیاسی خود را به نمایش گذاردند چه در هفت‌ثورها با ببرک و نجیب و سایر جاسوسان روبوسی کرده باشند چه در شش‌جدی‌ها. پس شما آقای رهنورد هم می‌توانستید خجالت نکشیده و «مناسبت» را تصریح نمایید.

۲) شناختن به‌آذین «از روی ترجمه‌های زیبایش» بی‌قیمت است. اگر از نظر شما افشای خاینان پرچمی و طرفداران ایرانی شان نمک‌حرامی نمی‌بود، به یقین به مواضع سیاسی آقای به آذین توجه می‌کردید و می‌دیدید که به اندازه‌ی ترجمه‌هایش «زیبا» اند یا زشت و مطرود. و روشن می‌ساختید که چرا وی از ذلت رفاقت با کثیفترین دست‌نشاندگان اباء نورزیده است.

۳) و باز هم اگر رهنوردِ بدون کارت حزبی، با هزارو یک رشته با



آقای رهنورد، حتی به خاطر این هرزه‌نامه‌های کثیف وتخدیرکننده که به همراهی میهنفروشان پرچمی انتشار می‌دادید، باید شدیداً مجازات شوید.

شما، داکتر جاوید، بیرنگ کهدامنی، واصف باختری، داکترا کرم‌عثمان و سایر «فرهنگیان» احیاناً بدون «کارت حزبی»، آیا از دوران فعالیت‌های فرهنگی‌ای چنین خیانت آمیز نوعی احساس خجلت می‌کنید؟ آفرین بر شما که علی‌الرغم داشتن کارنامه‌ای اینگونه پرداغ و شرم، وقتی پای محکومیت تان به مثابه خادم میهنفروشان پیش می‌آید، خود را به زمین و زمان می‌زنید، انکار می‌نمایید و نداشتن کارت حزبی را دلیل می‌آورید!

میهنفروشان پرچمی بسته نباشد، خونسرد و ساده نمی‌نوشت «شماری‌از فرهنگیان پایتخت»، بلکه می‌نوشت «شماری از چوبدستهای فرهنگی رژیم»، «شماری از دلالان فرهنگی»، «شماری از خادیها و دیگر شکنجه‌گران در لباس فرهنگی» و ازین قبیل. در آن زمان فرهنگ حاکم، فرهنگ سوسیال امپریالیستی و پوشالی بود. «فرهنگیان» دولتی هم اغلب جز قلم‌بدستانی خود فروخته چیز دیگری به شمار نمی‌رفتند.

و در آخر آمده:

> دیگر به‌آذین را ندیدم تا این که «گواهی چشم و گوش»اش را خواندم که گزارش همین سفرش به‌کشور مان بود. و دریافتم که بسیاری از قضایا را درست در نیافته است.

شما آقای رهنورد، ناآگاهانه یکی از چپنکی‌ترین «فرهنگیان» طرفدار میهنفروشان پرچمی به نظر می‌خورید، چون در نوشته‌های تان فاکت‌های بیشماری مبنی بر علایق و احساسات ناگسستنی تان نسبت به خاینان مذکور را بدست می‌دهید.

اگر در موقعش وحشت کردید که «گواهی چشم و گوش» را حتی با نامی مستعار در نشریه‌ای مورد انتقاد و محکومیت قرار دهید، حالا چرا؟ حالا☆ چرا نمی‌گویید که گزارش مزبور «گواهی چشم وگوش»ی علیل و مغرض بود، در حالیکه بایستی «گواهی وجدان» می‌بود، وجدانی پاک و غیر وابسته به مسکو؟

البته اگر علناً بگویید «من کجا آن وجدان را داشتم که از دیگران توقع کنم»، دیگر با شما طرف نخواهیم بود.

ناگفته نماند که در آخرین سطر یک «افشاگری» هم دارد:

> «رفقا»☆☆ حتی در باره نام «شاه دوشمشیره» به او معلومات نادرست داده بودند. فکر میکنم گفته بودند که «شاه‌دوشمشیره» ازالقابیست که مردم به امیرالمومنین علی داده اند و او، به‌آذین، از این لقب خوشش آمده بود

اما اجازه بدهید به صحت این «حمله» تان به رفقا که چندان با منطق جور نمی‌آید شک کنیم زیرا: خاینان پرچمی چه نیازی داشتند که به رفیق والامرتبت ایرانی شان هم دروغ بگویند؟

و باز گیریم میهنفروشان عادت داشتند که به خودی‌ها هم دروغ بگویند، چرا موضوع را نام یک زیارت انتخاب کنند که همه آن را می‌دانند و به‌آذین هم با اندک جستجو در کتابخانه‌اش می‌توانست واقعیت را دریابد؟ آیا میهنفروشان آنقدر ابله بودند که مهمان ارشد شان را نیز در سطح خود حقیر و بیچاره می‌دیدند که اگر لقب «شاه دوشمشیره» را منسوب به «امیرالمومنین‌علی» نمایند، وی بسان طفلکی مملو از احساسات شیعه‌گری «خوش» می‌شود؟

خیر. به‌آذین از لحاظ سیاسی هرچه هست، تصور نمی‌کنیم آنقدر شیعه‌باز باشد که از یک لقب ساختگی رفقای میهنفروشش به «امیرالمومنین‌علی» به وجد آید.

آقای «کارمندشایسته فرهنگ»، شما قصه‌های مؤثق فراوانی از دروغ و ریا و رذالت پرچمی‌ها و خلقی‌ها یاد دارید، چرا آنها را برملا نمی‌سازید؟ آیا نکات بالا «در نمد موی پالیدن» است؟ از دید یک «فرهنگی»‌ای که دیروز از نوکری به روسها وعمال شان شرم نداشت و امروز هم دلش برای چاکری به بنیادگرایان قروتک می‌زند، بلی. اما از دیدما نه. چون معتقدیم که هر «فرهنگی» و هنرمند شرافتمند با درنظرداشت استیلای فاشیستهای مذهبی بر وطن دریده شده‌ی ما، باید ژست‌گرفتن‌ها، غمزه‌ها و درویش‌نمایی‌های «روشنفکرانه» را یک سو نهاده و پیکان قلم خود را از هدف -بنیادگرایان و مالکان- به هیچ بهانه‌ای منحرف نسازد. و طبعاً اگر حرف بر سر میهنفروشان پرچمی و خلقی می‌آید باید جنایات جانوران بنیادگرا را وسیله‌ی «مظلوم» نشان دادن و تطهیر آن مزدوران قرار نداده و با صراحت افشای شان سازد. □

ادامه در شماره بعدی

☆- هرچند طوریکه در شماره پیشتر گفتیم این خطر هست که امروز هر قدر هم شداد وغلاظ ضد روسها و پرچم وخلق بتازید مردم آن را «چهارزانو نشستن پس از باد رفتن» خواهند خواند، لیکن بهر حال از این خاطره نویسیهای خنثی و پرده پوشانه بهتر خواهد بود.

☆☆- آقای رهنورد لفظ «رفقا» را برسبیل تمسخر درنا خنک می‌گیرد تا گویا حساب وکتابش راجدا از رفقا وانمود نماید. اما ایشان از یاد می‌برند که غده‌ی بیش از یک دهه دوندگی برای رژیم دست نشانده و «افتخار» ریاست‌های اتحادیه‌ها و نشریاتش را نمی‌توان با آنگونه شکلیات جراحی کرد و دور انداخت.

شکیبا - اسلام آباد

دیانا «ملکه قلبها»ی مردم من نبود

دردنامه‌ی یک زن افغان با یاد دیانا

دیانا، دیانا مرگت را به کی تسلیت بگویم؟ به ملکه الیزابت این ثروتمندترین زن دنیا؟ به خانواده سلطنتی بریتانیا؟ آنانی که دوستت نداشتند و طلاقت را از شهزاده چارلس طلبیده بودند؟ به پسرانت؟ من لبخند بی‌خیال و حالت ساختگی آندو را در پشت جنازه‌ات دیدم. هیچکدام از اعضای خانواده‌ات سوگوار بنظر نمی‌آمدند. ولی صدها هزار مردم عوام در انگلستان و سراسر دنیا عزادارت بودند. مرا فقط دیدن اشک صمیمانه‌ی آنان تحت تاثیر قرار می‌داد که شاید می‌اندیشیدند همانند خود شان آسان و مظلومانه قربانی هیولای نظام حاکم شده‌ای و نه آنهمه تشریفات و عظیمترین فعالیت تاریخ رسانه‌های جمعی کشورت و سایر رسانه‌های کره‌ارضی که چنانچه زنده بودی بطور وسیعی برای مقاصد خود، برای ترسیم چهره‌ای دوست داشتنی از سیستم خون‌آلود اما مزین با پوش «دموکراسی» و «حقوق بشر» خود، برای منحرف ساختن سمت مبارزه مردم، تبلیغت کردند بی‌توجه به بیزاری تو از آنها و حالا هم که دیگر درین جهان نیستی بر تابوتت سوداگری می‌کنند تا بر هر چه واقعیات سر سخت و سیاه و غیر انسانی است، نمایش چگونگی مرگت و مابعد آن را اجرا کرده و بیکاران و بیماران و بی‌خانه‌ها و تمامی استثمارشوندگان را از مسئله و مبارزه واقعی شان دور نگهدارند.

دیانا، من از مرگت متأسفم ولی بر سر هزاران داغ جنایت و رذالت بنیادگرایان، داغ دیگری هم قلب و روحم را می‌آزرد اگر که می‌دانستم حاضر نیستی ملعبه‌ای در دست دولت خود و سایر دولتهایی قرار بگیری که می‌خواهند ستم و تحقیر و تهدید شان بر ملل دیگر را زیر نمایی از «ستایش» از کارهای خیریه‌ی تو بپوشانند.

دیانا جان، تو هنوز برای خودت نشده بودی، از تو استفاده می‌کردند، تو را به مناطق مین‌گذاری شده در بوسنیا می‌فرستادند چراکه منطقه‌ای در اروپا است اما ایکاش به سرزمین من توجه می‌کردی که از سوی روسها و سگهای شان و خاینان بنیادگرا بیشترین تعداد مین‌های ضد نفر در دنیا، در شهرها و قریه‌جاتش فرش شده است. تو تا پاکستان هم آمدی ولی دوزخ مهاجران ما را از یاد بردی؛ تو را به افریقا می‌فرستادند تا کودکان گرسنه و بیمار را در آغوش بگیری اما از سرزمین طاعون‌زده و میلیونها مهاجر دربدر ما در پاکستان و ایران و داخل کشور که در شرایط شبیه بازداشتگاههای مرگ هیتلری بسر می‌برند، دورت نگه داشتند چراکه جاسوسان و چوب‌بدستان بنیادگرای خود شان اند که اینک میهن ما را به ترسناکترین قبرستان و شهر ارواح تاریخ بدل کرده‌اند و هنوز از مسابقه‌ای که بین سگها راه انداخته اند نتیجه نهایی را نگرفته‌اند.


دیانا با امام مسجد شاهی در لاهور

دیانا نمی‌دانستی که دولت خانم مارگرت تاچر تو نیز هرقدر توانست به باندهای جنایتکار بنیادگرای ما میزایل بلیوپایپ و دیگر ساز و برگ نظامی و کمک پولی و سیاسی داد و امروز همان بقه‌های اژدها شده‌اند که با جنون قدرت‌گیری، هر کدام با بیرق اسلام و شریعت بدوش، افغانستان را جهنمی بی‌همتا ساخته‌اند؟ ایکاش به خانم تاچر اعتراض می‌کردی و از دولت فعلی می‌خواستی تا ضمن عذرخواهی از مردم افغانستان بخاطر کمک‌های قبلی به باندهای خون‌آشام و قرون وسطایی، تمام نفوذ و نیرویش را با متحدان اروپاییش بکار گیرد تا جنایتکاران بنیادگرای ما نتوانند از هیچ منبعی اسلحه دریافت دارند؛ کاش، مخصوصاً از آقای بل‌کلنتن که ترا «سفیر جهانی امریکا» نامید، می‌خواستی که با نوریگاهای افغانیش نیز همان کند که با نوریگای پانامه‌ایش کرد؛ کاش دولت امریکا را هم بخاطر بلیونها دالر کمکش به وحشی‌ترین و پست‌ترین خاینان وطن ما سرزنش کرده و از آن می‌خواستی تا از محشر جاری در افغانستان که حاصل حمایتش از بنیادگرایان پلید است، اگر از مردم ما پوزش نمی‌خواهد لااقل دیگر جلو ارسال سیل دالر و اسلحه برای نوکرانش را بگیرد؛ کاش می‌توانستی بدانی که در حال حاضر مردم و بخصوص زنان افغانستان از جفا دیده‌ترین و خردشده‌ترین مردان و زنان گیتی اند و هر رذالت، توهین و شلاق خوردنی را که از دست جنایتکاران جهادی و طالبی می‌بینند، ناشی از جرأت، تشویق و امکاناتی می‌دانند که امریکا و انگلستان و متحدان به آنان ارزانی داشته‌اند.

دیانا، من دچار وطنپرستی‌ای افراطی و محدودیت فکری نشده‌ام، حقیقت سیطره‌ی خیانت و خون و خوک صفتی بنیادگرایان در کشورم چنان برجسته است که از برخی زنان تیره‌بخت آواره‌ی فلسطینی وکشمیری هم شنیده‌ام که دوزخی که زنان افغانستان در

آن می‌سوزند در دنیا بی‌مانند است.

دیانا، کاش زنده می‌ماندی و می‌دیدیم که در شکستن قید وبند پوچ و ضدمردمی سلطنتی بریتانیاچقدرپیش می‌روی وآیااین‌تاسرحد تف‌کردنت به اشرافیتی که تا آخرین لحظه به آن تعلق داشتی، منجر می‌گشت؟

ترا «شهزاده خانم مردم» و «ملکه قلبها» نامیدند، اما تو با ابراز فقط چند کلمه‌ای برای ماتم مردمم، توجه دنیا را نسبت به سلطه‌ی فرزندان هلاکو و هیتلر و فرانکو در مرز و بوم پاره پاره شده‌ی من جلب نکردی. تو هیچ کاری به کار بنیادگرایان در الجزایر و ایران و سودان و ترکیه و بخصوص افغانستان و اربابان آنان نداشتی؛ مگر تو «شهزاده خانم» مردم ستمدیده‌ی فلسطین، کشمیر، الجزایر، ایران، کردستان، ترکیه، امریکای لاتین، افریقا بشمار می‌روی؟ شاید. اما شهزاده خانم مردم من نشدی؛ در قلب سوخته‌ی مردم بینوای من جانگرفتی.

طالبان برادرم را بخاطر ریش اصلاح شده‌اش زندانی کردند؛

بنام شریعت زنی زیر سنگ مدفون شد و پسرکش باید می‌دید که نفسش برآمده یانه؛

مادر رنجورم را بخاطر پوشیده نبودن یک بجلک پای لنگش بنام شریعت به شلاق بستند و سخت فحش دادند؛

طالبان بنام شریعت قصد نابودی بزرگترین مجسمه بودا در بامیان را کرده‌اند؛

طالبان تنها در یک قریه بیش از صد نفر را قتل عام کردند و....

آه دیانا، این خبرها همچون خنجرهایی تا ژرفای روانم را می‌درند. شک دارم که نام سرزمین جهنمی‌شده‌ی مرا شنیده و می‌دانستی که کجا موقعیت دارد و در آن چه می‌گذرد.

از حادثه هلاکتبارت متأسفم لیکن خوبست نمی‌توانی ببینی که سبع‌ترین دشمنان آزادی و زن نظیر طالبان که خواهران و مادران ناکام مرا در وطنم به کیبل می‌بندند و در زندگیت نتوانستند آزادی و عشقت را با چوب شریعت شان «تقبیح» کنند، اکنون در برابر عکس بی‌حجاب و «بی‌سترت» زانو زده و سالوسانه و نفرت‌انگیز در کتاب تسلیت، امضاء می‌نهند و بدینترتیب به کثیفترین نوع ممکن به خاطرات توهین روا می‌دارند. اینان همان‌هایی‌اند که شرف و عزت و «مردانگی» شان را در آن می‌دانند که روزانه به ریش و زیر ناف مردان ما دست برند و زنان تیره‌بخت ما را به شلاق تحقیر ببندند.

زمانی که جنازه‌ی تو ساعتها با آن فر و شکوه از برابر میلیونها نفر می‌گذشت، من از فکر مرگ بی‌کفن و پردرد و آرام و بی‌تجلیل و تنهای صدها و هزاران زن و کودک معصوم هموطنم در بیدادگاه طالبان و جهادیان خاین می‌سوختم.

دیانا، تو هر چند غمناک با عشقت از این دنیا رفتی، ولی عشق مرا هشت سال پیش بجرم آزادیخواهی تیرباران کردند و من پنج سال است که با سه کودکم مرگی پر از تلخی و ذلت را تجربه می‌کنم و نمی‌دانم زبانه آتش نحس طالبی و جهادی تا چه وقت بالا خواهد بود. دیانا، زندگی و مرگ من و تو را چه دره عظیمی از هم جدا می‌سازد! به تو دروغ نمی‌گویم آن خبرها جایی برای اندوه جوانمرگی تو در قلب خونچکانم باقی نمی‌گذارند. اگر از وضع کشور من و حاکمان بی‌شاخ و دم آن آگاه می‌شدی، شاید فریاد مرا درک می‌کردی. شاید.

دیانا، مرا ببخش که جانم بیشتر از آن زخمی دستِ پست بنیادگرایان است که بتوانم با تو افزون برین صحبت کنم. □

بقیه از شماره قبلی

چساله‌های داکتر محمداکرم عثمان برای صلح

گاندی و گورکی برگ ساتر جنایتکاران

باری، چون داکتر صاحب در جنگ بین جهادیهای خاین، بیشتر شاهد «برادرکشی» است، بنابرین اینطور با جنگ قهر می‌کند:

ما هیچگاه چون «بروتوس» از پشت سر خنجر نمی‌زدیم اما حالا با اقتدا به نام «بروتوس» در قفای زندگی برادر خویشیم تا بخاطر منفعت و مصلحتهای فصلی غافلگیرش کنیم و کتف و کمرش را بشکافیم، از اینجاست که من به سهم ناچیزم سخت از جنگ متنفرم

این اصطلاح «برادرکشی» را قبل از همه سران خاین بنیادگرایان بکار برده و می‌برند تا عوامفریبی کرده و خود را مخالف جنگ و سوختن در شهوت امارت نشان دهند. و اکنون نویسنده‌ای وامانده و زهره‌کفک شده‌ی ما نیز آنرا نشخوار می‌کند تا دشمنان خونی مردم را از آنان پنهان نگهداشته و در نتیجه موفق به دلبری در برابر باندهای مذکور شود.

فردی که ۱۴ سال تمام در بغل روسها و سگان شان آرام گرفت و ناظر حدود یک میلیون «زن‌کشی و کودک‌کشی» علیه هموطنانش بود و امروز هم با وقوع فاجعه ۸ ثور مجبور شده بهار، صدای پرستوها و گشت و گذار باشه‌ها و زیباییهایی ازین نوع را در غرب به تماشا بنشیند، ناگهان به فکر گاندی و گورکی و بشر دوستی آندو می‌افتد:

گاندی را به یاد آوریم که می‌گفت: «انسان وقتی می‌تواند آزادانه زندگی کند که حاضر باشد در صورت لزوم به دست برادرش کشته شود اما هرگز در فکر کشتن او نباشد. هر نوع کشتن با هر نوع آزار که بر دیگری تحمیل شود، بهر عنوانی که باشد، جنایت بر ضد بشریت است، وقتی شمشیر را به دور افکندم دیگر چیزی جز جام محبت ندارم تا به آنانکه با من دشمنی می‌کنند تقدیم بدارم.» و گورکی را به خاطر آوریم که در بحرانی ترین روزهای زندگی ندا می‌داد: «همه چیز در انسان است، همه چیز بخاطر انسان است، انسان چه با شکوه است، انسان چه طنین پر غروری دارد، باید به انسان احترام گذاشت!»

یکچنین راهنمایی و اندرز دادن به مردمی که پنج سال است دهشتناکترین فاجعه ممکن را از دست شرفباخته‌ترین جنایت‌پیشگان زمان ما تجربه می‌کنند، بدترین خیانت به آنان است. اولاً تاریخ به یاد ندارد که دیکتاتورهای مذهبی یا غیر مذهبی به شیوه پسندیده‌ی گاندی ساطورهای شان را به زمین انداخته باشند، و ثانیاً بفرض هم چنین می‌بود ملت افغانستان حق دارد و کاملاً انسانی است که روزی سردمداران پرچم و خلق، و بنیادگرایان قاتل بشمول حامیان روشنفکر شان را مجازات کنند تا دیگر ازین نوع سبزه‌های هرزه هرگز در این سرزمین جوانه نزنند.

به زبانی دیگر حرف اینست آقای داکتر عثمان که شما با رفقای پرچم و خلق تان بر مردم ما زخمهایی مرگبار زدید و در حال حاضر هم برای خون‌آشامان بنیادگرا گاهی رجز خوانی می‌کنید و گاهی گاندی‌گری. بناءً رسیدن نوبت مردم ستمدیده را نه با نقل‌قول آوردن از گاندی و گورکی و نه به هیچ عنوانی دیگر نمی‌توان نفی کرد. مردم با جلادان مزدور خواهی نخواهی باید محاسبه کنند. اگر شخص شما خادم تجاوزکاران و عمال شان هم نمی‌بودید، بخاطر این موعظه‌های بیشرمانه و اخوانی بوی باید مورد بازخواست قرار بگیرید.

گناه سگ‌جنگی را عمدتاً به گردن دولتهای دیگر انداختن، طوری که بارها گفته‌ایم، در درجه اول به معنی تبرئه بنیادگرایان می‌باشد و این خاینان یکی از خواستنی‌ترین مفهوم‌ها و شیوه‌های برخورد به مسابقه رذالت شان را همین «مداخله بیگانه» می‌دانند در عین حالی که رقصیدن به ساز بیگانگان را با اکتهای تهوع آوری «رد» می‌نمایند!

«زن کشی» و «کودک کشی» بدست فاتحان ضد مردمی در جنگهای خطه‌ی ما کم دیده نشده است. روسها و اراذل پرچمی و خلقی هم در ۱۴ سال جنگ بحد کافی زن‌کشی وکودک‌کشی کرده‌اند و اگر شما و یاران، قلم تان را به آن دست‌نشاندگان و اربابان نمی‌فروختید، تاکنون در باره آن جنایتها آثار تکاندهنده‌ی فراوانی از داستان و شعر و قلم و غیره آفریده می‌شد.

طبع حیوانی بنیادگرایان با زن‌کشی و کودک‌کشی محدود و مشخص نمی‌شود. اگر پای تعهد تازه درمیان نمی‌بود، داکتر عثمان هم خوب می‌داند که جانیان بنیادگرا به جنگ به اصطلاح ارزش‌های وطنی نه بلکه به جنگ هرچه نامی از آدمیت و وجدان آدمی داشت، رفته‌اند. چرا وی از تجاوز به کودکان هفت ساله و مادران و حتی پدران هفتاد ساله، تماشای

وضع حمل زنان در حال نزع، مسابقه چشم کشیدن، خودکشی دختران نوجوان بخاطر نجات از تجاوز جهادی، به عقد درآوردن دختران نوجوان توسط جانوران جهادی، چپاول‌های جهادی و... سخن نمی‌گوید؟؟

قلب هر انسان نجیب از آنچه جهادیان بر سر هموطنانش آورده باید آتش گیرد و بر ضد این سگان پلید زبان بگشاید بخصوص فردی که خود را «صاحب قلم» و «فرهنگی» می‌پندارد. اما هستند کسانی که احتمالاً تا خود مستقیماً توسط بنیادگرایان گزیده نشوند، از آتش ماتم همسایه و هموطنش هیچگاه به خشم نیامده و از راه سازش و زدوبند با دشمن برنمی‌گردد. اینجاست که خطاب به داکتر عثمان نیز باید گفت:

اگر شبی عده‌ای تفنگدار بنیادگرا به منزلتان می‌ریختند و زن یا دخترک یا پسرک نوجوان تان را با خود می‌بردند، آنگاه اگر ادامه زندگی بدون نبردی قاطع علیه بنیادگرایان را ذلت ابدی نمی دانستید، لااقل در سطح گاندی بازی و «رخسار بوسی» با جهادیان سقوط نمی‌کردید. شاید به دلیل همین برکنار ماندن از هر آسیبی بود که **در زمان جنگ مقاومت یعنی «یکی از عادلانه ترین جنگهای تاریخ» که زن و مرد و کودک ما با بم‌های شاخه‌ای و کیمیاوی پارچه پارچه و ذغال می‌شدند، شما و دیگر شاعران و نویسندگان تسلیم‌طلب در بزم اتحادیه نویسندگان، داستان می‌خواندید؛ به شعرخوانی شکنجه‌گران خاد رحیم‌الهام، لطیف پدرام‌ها، عنایت پژوهان گردانی‌ها و... گوش فرا می‌دادید؛ این بی‌حیثیتی را می‌پذیرفتید که زیر نول لاشخواران کی‌جی‌بی از جنس عبداله نایبی‌ها و دستگیر پنجشیری‌ها در هیأت تحریر «ژوندون» سر بجنبانید؛ راجع به «فرق بین طرح و داستان کوتاه» می‌نوشتید، در مسکو تشریف داشتید؛ در ارگ به «محترم رئیس جمهور» مشوره‌هایی می‌دادید و یا...**

حساب گاندی روشن است اما این نقل‌قول گورکی هیچگاه پیام اصلی و موکد وی شمرده شده نمی‌تواند. اگر او بمثابه بشردوستکی بیطرف و بی‌جبهه نام و نشان می‌داشت و برحق بودن شورش استثمار شوندگان بر ضد استثمارگران کنه آثارش را نمی‌ساخت، امروز بجای مثلاً جورج‌اورول‌ها، گورکی باید قهرمان جیره‌خواران بیمقدار بنیادگرایان نظیر اسحق‌نگارگرها می‌بود.

مسئله ساده است «کاندید اکادیمسین»: آیا می‌خواهید بر پایه گپ گورکی بپنداریم که میهنفروشان پرچمی و خلقی «با شکوه» بودند؟ آیا تروریستهای بی‌ناموس جهادی «باشکوه» اند؟ آیا طالبان سبع و جهالت‌پیشه «باشکوه» اند؟ آیا تمام این دشمنان پلیدمردم و آزادی و دموکراسی «طنین پرغروری» داشته و باید به آنان «احترام گذاشت»؟؟

«کاندید اکادیمسین» از نقل‌قولهای متذکره این وجیزه را تولید کند:

> ازاینجاست که ناگزیریم غسل تطهیر بگیریم و برای انسان به صلح و صفا و برادری و گذشت و همدلی اقتدا کنیم.

جناب داکتر اکرم عثمان، شما مسلماً این استعداد را دارید که چنانچه با داوود و روسها و پرچم و خلق جور آمدید، خود را به دم ربانی، سیاف، احمدشاه مسعود، گلبدین و مخصوصاً امیرالمومنین صاحب ملاعمرخان کور گره زده و بنام «صلح و صفا و برادری و گذشت و همدلی» برایشان ندا سر دهید که «برادران قیادی بر این مردم حکمروایی کنید و من نیز در کنار نگارگرها، محمودفارانی‌ها، لطیف پدرام‌ها، اسداله حبیب‌ها، بیرنگ کهدامنی‌ها و... برایتان می‌نویسم و جار می‌زنم و به کشورهای مختلف سفر می‌کنم!» و بدینترتیب بقیه عمر را در کمال «غیرت» و «شهامت» بسر آرید. اما یاد تان باشد که ازنظر میلیون‌ها هموطن ما «اقتدا» به بنیادگرایان به معنی اقتدا به شیطان و رجاله‌های متجاوز به عفت و کرامت هزاران زن و کودک افغان است.

توصیه ما اینست آقای داکتر عثمان که شما و همدلان قبل از آنکه به «تطهیر» دیگران فکر کنید، بهتر است خود چنان غسل هایی بگیرید تا داغهای سیاه ۱۴ سال بودن با اشغالگران و عمال آنان از سر و پای تان پاک شود. شرافتمندانه ترین و در عین حال مبرمترین وظیفه برای همه‌ی شما همین است.

پشت کلمات مولوی داکتر عثمان چه نهفته است؟

داستان نویس دانشمند درباره بزرگترین خطر جامعه ما کشیش مابانه می‌فرماید:

> اعتیاد به جنگ بزرگترین خطریست که اکنون جامعه ما را تهدید می‌کند، (...) برخی ازدولتها برای ما جنگ صادر می‌کنند.

آخ که وقتی نویسنده یا شاعری کور وجدان کمر به خدمت خاینان ملی نوین ببندد چگونه بر انکارناپذیرترین واقعیات نیز چشم بسته و دروغ می‌بافد.

امروز برای دوست و دشمن، بیسواد و باسواد، داخلی و خارجی وحتی کودکان ما اظهر من‌الشمس است که دار و دسته‌های بنیادگرا بودندکه جامعه ما را بر باد داده و کماکان در راه نابودی آن می‌کوشند وبه اضافه‌ی اعتیاد به هرزگی و بی‌ناموسی، «اعتیاد به جنگ» هم صرفاً وصرفاً خاصه این خاینان است. مادامیکه «معتادان به‌جنگ» مشخص نشده‌اند، جملاتی مثل «اعتیاد به جنگ بزرگترین...» تنها ارزش خطبه‌های جاسوسان انگلیس زیر عبا و قبای ملایان را دارند وبس.

«کاندید اکادیمسین» بعد از آوردن شاه‌فردهای نفرت‌انگیز دیگری مثل «برخی از ما به مرز بی‌بصری کامل رسیده و برای هدف نامشخصی شمشیر می‌زند»، «به (مردم) بفهمانیم که این ظرفیت و نیروی عظیم را برای جنگ عاقلانه‌تری نگهدارند» (گویا این جنگ از مردم است و عاقلانه هم است، اما می‌تواند شکل عاقلانه‌تری بخود بگیرد!)،

«بی‌افتخارترین جنگها برادرکشی است»☆ می‌نویسد:

دیگر مردم به خاطر فرزندان شان به خاطر آبادی ها و درختهای شان به خاطر کشتزارها و خرمنهای شان و سرانجام به خاطر فرهنگ و ثقافت شان آرزو دارند تفنگها از صدا بی‌افتد و غرش توپها و طیاره ها خاموش شوند.

کلیه سر خاینان بنیادگرا، برادران هم‌قلم و هم‌قطار شما اسداله حبیب، نگارگر، داکتر سید عسکر موسوی، داکتر حسن کاکر، لطیف‌پدرام و... بمنظور تملق و تقرب به آستان جنایتکاران و متقاعد ساختن مردم به اینکه تقدیر شان در دست «رهبران جهادی» است، سالهاست در کثافت‌های نامه‌های جهادی و مینوت آنها منتشره‌ی اروپا و امریکا از این خاک بسرکردنهای خوشایند فراوان انجام داده اند، اما از آنجایی که مردم خنجرخورده‌ی ما را با دژخیمان بنیادگرا آشتی دادن آسان نیست و نیز از آنجایی که مردم آن قلم‌های فروخته شده، تسلیمی و مشکوک را می‌شناختند، کار آنان نگرفت و هرگز هم نخواهد گرفت.

حذف جنایتکاران یا صلح بین آنان؟

ملت ما بدون تردید بیشتر از دیگر ملل آفت‌زده‌ی دنیا در عطش صلح و آزادی و خوشبختی می‌سوزند لیکن به استثنای روشنفکران خادی ـ جهادی یا آنانی که از ترس تروریزم بنیادگرایان حاضر به هر زبونی هستند، کی می‌تواند توقع کند که با موجودیت از لحاظ نظامی فاشیستهای بیمار مذهبی، آرامشی دوامدار در افغانستان مستولی گردد؟ کدام احمق می‌تواند انتظار داشته باشد که فرضاً امروز «تفنگها و غرش توپها و طیاره‌ها»ی جنگ پرستان بنیادگرا از صدا بیافتند، فردا این خاینان با دولت و اردو و پلیس و شاید «پاسداران» و غیره دستگاههای سرکوب وترورهمه بامایه ولعاب «اسلامی» و «محمدی» و «شریعتی»، برای توده‌های محروم و داغدیده‌ی ما آزادی و دموکراسی و عدالت ورفاه به ارمغان خواهند آورد؟

برخیها صرفنظر از آلودگیهای دیگر، بخاطر یک عمل مشخص خاینانه هم که شده خود را در قطار محکومان رده‌ی اولِ زمانی قرار داده‌اند که تاریخ ما صفحه خورد. مثلاً داوود فارانی با آن قلقله‌ی زجرآور خاصش در روز بیرق بالاکردن تره‌کی، آنقدر نزدمردم بدنام و منفور است که دیگر لازم نیست به سایر جوانب کارنامه و شخصیتش پرداخت.

در آخرهای مقاله، نویسنده آنقدر در توهمات طفلانه‌اش راجع به صلح غرق می‌شود که بدون توجه به نقش و منافع قدرتهای جهانی و منطقوی در به میان کشیدن «محمود میستیری» و درک خوشی و غم آن مراکشی که کشور خودش درگیر هزار و یک مصیبت و مشکل است، در سطح هوسی کودکانه و با نثری کودکانه می‌نویسد:

آیا او (محمود میستیری) به حیث فردی از دنیای سوم شاد نخواهد شد که ما از سر صمیمیت و صداقت رخسارهای همدیگر رامی‌بوسیم و او از آخرین مسافرتش راحت و خشنود بر سر منزل مقصود برسد؟

خیر، دل محمود میستیری‌ها اگر بخاطر رنجها و تیره‌بختیهای انسانها بسوزد، آنگاه باید در کشورهای خود بعنوان مبارزانی مردمی معروف می‌بودند تا می‌شد درک کرد که از کشیدن کارد بنیادگرایان از استخوان مردم ما «شاد» خواهند شد. صرفاً جهان سومی بودن مسئله را حل نمی‌کند. آیا علی خامنه‌ای، نجم‌الدین اربکان، نواز شریف، امام علی رحمانف، اسلام کریمف، صدام حسین، حسن ترابی، قذافی، سوهارتو و... همه جهان سومی و اتفاقاً از «برادران» نیستند؟ آیا اینان «شاد» خواهند شد اگر با آمدن دموکراسی در افغانستان، مردم ما جشن «رخسار بوسی» برپا کنند؟

لیکن جوش دعا برای صلح نویسنده آنجاست که اخطار می‌دهد:

«اگر ما با هم صلح نکنیم هیچکس بری الذمه نخواهد بود.»

درینمورد مکرراً باید گفت:

«کاندید اکادیمسین» جان، مردم باهم جنگ ندارند که صلح کنند. ولی آنان نه‌تنها با خونخواران بنیادگرا که با پرچم و خلق و چاکران فرهنگی و غیر فرهنگی آنان نیز صلح نخواهند داشت. شما مثل بسیاری همفکران حق دارید بترسید چون می‌دانید که مردم هنوز سجل و سوانح تان را از یاد نبرده‌اند.

آیا سفیدی شما «کاندید اکادیمسین» بیشتر از اوست ولو مثل همدل و همراز تان رهنورد زریاب مدعی شوید که کارت حزبی نداشتید؟

پس آن روزی که «قفل و دهن‌ها و... خواهد شکست و شکوفه‌های بادام و سیب و آلو زیر گرمای ملایم بهاری به لبخند خواهد نشست»، شما هم آقای داکتر اکرم عثمان، در کنار میهنفروشان کلان پرچمی و خلقی و خاینان بنیادگرا و دلالان روشنفکر شان، به اتهام همکاری با اشغالگران و عمال آنان و بعد ساخت و پاخت با دژخیمان اخوانی، پشت میز محاکمه خواهید نشست.

ما برای این سرنوشت گریز ناپذیر شما و سایر نویسندگان، شاعران و هنرمندانی که از دنائت سازش با بنیادگرایان هار ندارند، متأسفیم. □

☆ ـآقای «کاندید اکادیمسین» جنگ مقاومت، «برادرکشی» ونقطه مقابل انساندوستی، نوع گاندی نبود؟ یانکند شما هم در تهکوی خانه تان یا در قله تیراجمیر، مانند قهار عاصی ـبه سبک وزبان داکتر جاوید ـ«آنهمه سوز و حال وکنش های ملی و عاطفی راباشهامت صداقت وکمال پرخاشگری در قالب داستانهای مستانه بیان کرده دلیرانه ازسنگر مقاومت درون مرزی به مبارزه وجهاد پرداخته اید»؟؟

اگر بی‌بی حاجیه یکبار مزه‌ی شلاق را بچشد...

خانم بی‌بی «حاجیه کلاوس» زن ۴۵ ساله‌ی سویسی که ۱۶ سال قبل به اسلام روی آورده و عضو حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدنبی محمدی میباشد، مصاحبه‌ای داشته با سیدبخارشاه که فرنتیرپست (۱۵ مارچ ۱۹۹۵) قسمتهایی از آن را نقل کرده است.

باور کردنی نیست ولی واقعیت است: بی‌بی حاجیه گفته است که «بشدت تحت تاثیر طالبان قرار گرفته است» و زنی از پیشرفته‌ترین و با فرهنگ‌ترین نقطه اروپا اولاً ادعای «مسلمان» شدن می‌کند و بعد در حالیکه بوی اعمال طالبان در اقصی نقاط عالم بالا گرفته است، او «تحت تاثیر» این باند ضد زن، ضد دموکراسی وضد هرچه نامی از علم، فرهنگ، تمدن و انسانیت دارد، قرار می‌گیرد!

باید شک کرد. مخصوصاً مردم ما که در تاریخ شان جاسوسان انگلیس در لباس ملا و مولوی کم نبوده اند، به این نوع «اسلام آوردن» و«مسلمانی» شدیداً شک می‌کنند. شک می‌کنند به آقایان وخانمهایی که اولاً به اصطلاح «مسلمان» میشوند، بعد عاشق سرزمین ویران ما و بعد وابسته‌به‌یک حزب‌جهادی‌خاین‌که تایید بی‌شرمانه‌ی طالبان رابدنبال دارد!

تصور نمی‌کنیم با بی‌بی‌حاجیه‌ها بتوان با جر و بحث مسایل را روشن ساخت. از دیگر تجارب بگذریم صرف اگر او بطور ناشناخته وبدون محافظت برادران طالبش حینیکه با چادر و دلاق در سرکهای کابل ظاهر گردد طوریکه مثلاً بجلک پایش اندکی از زیر تنبانش پیدا باشد و فاشیست‌های طالبی با کیبل و دره و دو و دشنامهای رذیلانه زیر لت و کوبش بگیرند، آنگاه و فقط آنگاه است که خواهد فهمید «برادران»ش زیر نام اسلام و شریعت و قرآن چه روزگاری بر زنان ما آورده اند و با دفاع از این بدجنسان یا جهادی‌های خاین، مرتکب چه توهین سخت و نابخشودنی‌ای نسبت به مردم ما شده است. او می افزاید: «امروز کابل امن‌تر از پشاور است و مردم آنجا تحت حکومت طالبان، خشنوداند»!

تنها فرق حاجیه خانم با جاسوسان قدیم (و جدید) انگلیسی وغیره اینست که آنان مقاصد خود را پنهان می‌داشتند لیکن این خانم به شیوه کاملاً تازه‌ای رو کرده و علناً برزخم مردم ما نمک می‌پاشد. و الا کدام انسان سالم و خیرخواه افغانستان آنهم زن، پیدا میشودکه اینچنین نانجیبانه و نفرت انگیز مردم ما را «خشنود» از سلطه‌ی فاشیست‌هایی قسی‌القلب و دشمن فرهنگ و علم و زن بنامد؟

حاجیه خانم ضمن سایر فرمایشات دیگر ناسیونالیستی، می‌فرماید: «هویت امری بسیار مهم و ضروری یک ملت بشمار می‌رود و بدون آن، شخصیت ملت قادر به رشد نیست.» کاش کسی به او می‌فهماند که برادران‌جنایتکاربنیادگرایش، «ناسیونالیزم» و«دموکراسی» هردورابه صراحت معادل «کفر» وپدیده‌ای «وارداتی» و«غربی»می‌دانندوبناءً قبل از وعظ درباره‌اهمیت «هویت»برای«پشتونها»،خوب‌بود گپش را با آن خاینان تصفیه می‌کرد تاباز‌هم‌درمورد صادقانه‌بودن حرفهایش شک نمی کردیم.

بی‌بی خانم کذب و ریا را به حد اعلی میرساند وقتی پشاور را ستوده و آنرا صاف و پوست کنده «جنت» می‌خواند. افسوس کسی نبود و نیست که از او بپرسد چرا در سویس نشسته و چند سال نه، صرفاً چند ماه را درین «جنت» سپری نمی‌کند تا پیش از آنکه از این جهان برود، از چشیدن لذت زندگی در «جنت» روی زمین بی نصیب نماند.

البته این دروغ آخری خانم برای ما تازگی ندارد. از زنان ومردان مشکوک اروپایی و امریکایی زیادی شنیده‌ایم که با آه و افسوس فراوان



بی‌بی‌حاجیه کلاوس خود را به این شکل و شمایل در آورده و طالبان را تایید می‌کند تا «صدفیصد مسلمان» معلوم شود! این خانم که جرأت دارد طالبان را تایید کند، چرا در کشور خودش سویس به مبارزه به خاطر استقرار حکومت مبتنی بر «شریعت غرای محمدی» از نوع طالبی‌اش نمی‌پردازد؟

یک جواب اینست که در آنصورت به عنوان دیوانه‌ای زنجیری به دارالمجانین برده شده یا به چندین سال حبس با اعمال شاقه محکوم میگردد!

حسرت زندگی در کابلِ قبرستان شده و پشاورِ متعفن از وجود باندهای جنایت پیشه بنیادگرا را می‌خورند.

متأسفانه شرایط و مشکلات متعدد «راوا» اجازه نمی‌دهد که این بی‌بی حاجیه قلابی را به خاطر تحقیر و اهانت وقیحانه‌اش نسبت به مردم ما مورد تعقیب قانونی قرار داده و او را به پوزش خواستن وادارد. از این روامیدواریم خوانندگان آزادیخواه ما در سویس یا هر کشور دیگر چهره اصلی این فرد را بمثابه اجنت خطرناک بنیادگرایان وطنی افشاء سازند. □

عبدالسعید - پشاور

از شکنجه‌های «طلبه کرام»:

ادرار در دهن اسیران

من عبدالسعید* یک آدم غریب پیشه هستم. مدت چند سال در چهار راهی قلعه‌نجاران خیرخانه غرفه‌گک خوراکه فروشی داشتم. در طول زندگی با هیچ گروه سیاسی رابطه و معامله نداشتم. فقط سربزیر با غریبکاری زندگی شبانه روزی خود را با فامیلم می‌گذشتاندم. بعد ازینکه پای طالبان جاهل به شهر ویرانه ما باز شد، هر روز مردم بیچاره را به بهانه‌های مختلف از کوچه و بازار زیر شکنجه و آزار می‌گرفتند. ما به این گمان که گویا طالبان به مردم غیر سیاسی کاری ندارند، کمافی‌السابق به کار خویش ادامه می‌دادیم.

بتاریخ ۹ سنبله ۱۳۷۶ حدود دوازده بجه روز از دکان بخانه آمدم و در حالیکه خیلی خسته و مانده بودم می‌خواستم نان چاشت را بخورم که ناگهان ده نفر طالب مسلح با کلاشینکوف به حویلی ما ریختند و آن را محاصره کردند. یکی از آنان با صدای غضب‌آلود پرسید که عبدالسعید کیست؟ من با ترس و لرز جواب دادم منم. گفت: پیش شو برویم. پرسیدم کجا برویم؟ طالب مسلح با صدای بلند غرید: «برویم باز جایت را خواهی دید.» همه اعضای خانواده گریه و زاری راه انداختند که مرا نبرند. اطفالم فریاد می‌کشیدند که پدر ما را نبرید، او بی‌گناه است ولی آنان بی‌اعتناء به همه چیز تهدیدم می‌کردند که زودتر حرکت کنم. پیشروی دروازه یک موتر شیشه سیاه ایستاده بود که مرا داخل آن انداختند. موتر بعد از چند دقیقه توقف کرد و همه پایین شدیم. در آنجا روبروی خود تعمیر لوکس و مفشن را دیدم که قبلاً هوتل بود ولی حالا ریاست کشف وزارت دفاع بود که در چارراهی حاجی یعقوب شهرنو موقعیت دارد. وقتی به صحن حویلی تعمیر رسیدیم مرا به سوی یکی از سه کانتینری که دروازه‌هایشان قفل بود، بردند و داخل یکی از آنها تیله کردند. من که تا این لحظه گیج بودم تازه بخود آمده و دیدم افراد دیگری نیز (که تعداد شان به ۳۰ نفر می‌رسید) داخل این کانتینر تنگ و تاریک محبوس‌اند. وقتی بر چهره‌های رنگ‌پریده و ضرب‌دیده‌ی آنان نظر انداختم به خود لرزیدم. همه از ناحیه سر، دست، پا، چشم و... مجروح بوده و در وضعیت وخیمی بسر می‌بردند. از آنان پرسیدم که اینجا چه خبر است و شما را چرا آورده‌اند. قیوم که پایش زخمی بود جواب داد: امشب همه چیز را خواهی فهمید.

تا شام آنجا محبوس بودم. همه تقاضا کردیم تا برایمان اجازه دهند نماز بخوانیم ولی در جواب گفتند که نمازخواندن مجاز نیست چون شما مسلمان نیستید. بعد سوراخی از دیوار کانتینر گشوده شد و شخصی صدا زد که نان تانرا بگیرید. چند قاب کوچک برنج راکه فقط در آب جوشانده بودند برای ما آوردند. در آن لحظه اگر بهترین غذای دنیا را هم پیشرویم می‌گذاشتند قادر بخوردن نبودم و از ترس و غصه خون می‌خوردم.

ساعت ده شب دروازه کانتینر باز شد و کسی صدا کرد عبدالسعید کیست بیاید بیرون. من از جا برخاسته با او روان شدم. مرا به اتاق خاص تحقیق که قالین زیبایی در آن فرش بود و کوچهای لوکس در دو طرف میز قرار داشت برد. در حالیکه ضربان قلبم را می‌شنیدم روی کوچ آرام نشستم. لحظه‌ای بعد شخصی قدکوتاهی با چهره‌ی زشت و کریه و ریش‌بدشکل که دستار سفید بسر داشت با تعداد تقریباً بیست نفر به اطاق وارد شدند. با ورود آنان از جا برخاسته سلام دادم. طالب مذکور بدون اعتنا به سلام من در صدر اتاق پشت میز قرار گرفت و با آواز گوشخراش فریاد زد: «زود راپور را بیاور». بعد ورقه‌ای را دستم داد و گفت این راپور توست. شش میل سلاح، یک اراده موتر، یک تفنگچه، ده تخته قالین، فرش و ظرف خانه نزد تو موجود است. من حرفش را قطع کرده گفتم مولوی‌صاحب (نمی‌دانستم ملا یا مولوی است فقط بهتر دیدم او را مولوی بگویم) شما با من بروید، خانه‌ام را تلاشی کنید، از همسایه بپرسید، به خدا قسم که اصلاً روی این چیزها را ندیده‌ام. مولوی خشمگین شده گفت خوب حالا برایت معلوم خواهد شد که چه داری و چه نداری، و بطرف افرادش اشاره کرد. دو نفر آمدند و مرا روی زمین انداختند. پاهایم را با ریسمانی بستند و از دو طرف تا که زور داشتند کش کردند. من حس کردم که استخوانهایم می‌شکنند. فرد دیگری دستهایم را محکم بست، درین میان مردی کریه‌المنظر دیگری که او را دیوانه صدا می‌زدند بمن نزدیک شده با دو دست دهنم را گرفت و دیگری کیبل زدن به پاهایم را شروع کرد. چند ضربه اول را حس کردم ولی بعد پاهایم بی‌حس شد و از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم دیدم شخص دیگری در زیر ضربات کیبل فریاد می‌کشد. مرد کوتاه‌قد به من نزدیک شد و به قهر گفت: «حالا می‌گویی یا نه که باز ترا زیر کیبل بیندازیم؟» من با عجز جواب دادم «مولوی‌صاحب اگر نزد من چیزی می‌بود خود را اینطور زیر لت و کوب شما نینداخته و بار اول اعتراف می‌کردم. در صورتیکه چیزی نزدم نباشد چه بگویم.» بعداً دستهای من و آن دیگری را که زیر شکنجه قرار داشت باز کردند و دوباره ما را به کانتینر انتقال داده دو نفر دیگر را به اتاق تحقیق بردند. قابل یادآوریست که شبی بیشتر از ۲۰-۳۰ نفر را از کانتینرها برای کیبل خوردن می‌بردند. من که فکر می‌کردم تمام بدنم را با کارد توته توته کرده‌اند و چند نفر دیگر که مزه کیبل را چشیده بودند تا صبح در آن کانتینر تنگ و تاریک از سرمای شدید بخود لرزیدیم و نالیدیم. روز را با جان پندیده و پردرد گذشتاندیم. شب که فرا رسید باز ساعت ده من، علی‌رضا و یک پیرمرد پنجشیری را به اتاق تحقیق بردند. وقتی نشستیم آن شکنجه‌گر کوتوله که حالا اسمش را میدانستم (مولوی

---

*نام اصلی محفوظ است. «پیام زن»

ستار) روبه من کرد و گفت: «سلاح، موتر و چیزهایی را که در راپور آمده به ما بده وگر نه در زیر کیبل خواهی مرد.» من همان کلمات شب قبل را تکرار کردم. مولوی درنده خشمگین شده امر کرد که بازهم مرا زیر کیبل بگیرند. دست و پایم را بستند و ضربات شروع شد. تقریباً بیست کیبل خورده بودم که ناگهان از شدت درد فریاد کشیدم «نزنید دیگر حوصله ندارم. مریض هستم و برایتان همه چیز را می‌گویم (با خود اندیشیدم که بیا هر چه داری به اینها بده تا زنده بمانی).» دست و پایم را باز کردند و در گوشه‌ای از اتاق نشستم. درین فرصت به جان علی‌رضا افتادند و شروع به زدن وی کردند. او که زیر ضربات شدید کیبل بجان آمده بود داد می‌کشید که من آدم غریب هستم و در دکانم دوای حشرات می‌فروشم، نزد من سلاح نیست. ولی طالبان غر می‌زدند که دروغ نگو، بگو استنگر کجاست؟ بعد او گفت «تشنه هستم کمی آب بدهید.» مولوی ستار از دیوانه‌اش خواست تا به او آب بدهد. دیوانه بند تنبانش را باز کرده در دهن علی‌رضا ادرار خود را خالی کرد. همه جنایتکاران پلید طالبی خندیدند و ازین «صحنه‌ی جالب» کیف کردند. درین هنگام مولوی‌ستار غرید که «بزن این هزاره را که به سر ما میخ کوبیده بود.» علی‌رضا را زیر ضربات مشت و لگد گرفتند و دیوانه نیز خود راروی‌شکمش‌می‌انداخت. بعدازلحظه‌ای علی‌رضازیرلت‌وکوب وحشیانه‌ی طلبه کرام جان داد و ما را دوباره به کانتینر بردند. من در جریان راه به ملاقیوم که نگهبان کانتینرها بود گفتم برایت ۵۰ لک افغانی می‌دهم تا احوال مرا به خانه‌ام برسانی و آنان را نزد من بیاوری. او با خوشی قبول کرد. فردا افراد فامیل به دیدنم آمدند. برایشان گفتم که تمام دارایی‌ام را فروخته و مرا از شر این ظالمان خلاص کنند وگر نه کشته خواهم شد. اقاربم همینطور کرده یک اراده موتر، قالین و پول نقد برای طالبان تحویل کردند و به این ترتیب مرا از آن جهنم مرگبار نجات دادند. وقتی خانه رسیدم از ترس اینکه مبادا باز به چنگ این وحشیان جانی بیفتم اشیای باقیمانده را فروخته و از شهر کابل خارج شدم. امالحظه‌ای هم کابوس شکنجه طالبان و سرنوشت کل تیره‌بختان در کانتینر مخوف از ذهنم نمی‌رود و مطمئنم که تا آخر عمر هم آن را فراموش نخواهم کرد. □

بازهم سیلی‌هایی بروی قدریه یزدانپرست، آمنه‌افضلی، صدیقه بلخی و سایر مشاطه گران جنایتکاران جهادی

انتشار نامه‌های اعتراضی بی‌شمار فردی و گروهی در مطبوعات پاکستان مبین آنست که آنچه در افغانستان می‌گذرد وجدان انسانها در نقاط مختلف کره زمین آرام نمی‌ماند.

با تقریباً عین مضمون نامه‌ایکه در زیر می‌آوریم، نامه‌هایی به امضای اعضای سازمان عفوبین‌الملل در روزنامه‌های متعدد پاکستان به چاپ رسیده است که بازهم سیلی‌های سختی به روی قدریه‌یزدان‌پرست‌ها، آمنه‌افضلی‌ها و صدیقه‌بلخی‌ها بشمار می‌روند که مشاطه گری خاینان جهادی از وظایف شان است.

حقوق بشر در افغانستان

به صفت یکتن از اعضای عفو بین‌الملل میخواهم توجه تان را به فاجعه حقوق بشر در افغانستان جلب نمایم. در جریان درگیری های مسلحانه در افغانستان صد ها زن، مرد و حتی طفل قربانی کشتار، تجاوز جنسی، اشکال متنوع شکنجه، گروگان‌گیری و محاکمات غیرعادلانه‌ی خود سرانه که سراسری انجام می‌گیرند، شده اند. همه جوانب را می‌توان مسئول این اعمال غیرانسانی محسوب نمود.

دولت‌های روسیه، امریکا، پاکستان، عربستان سعودی و ایران در ایجاد وضع فجیع فعلی مسئول اند زیرا آنان برای گروههای مسلح افغان تسلیحات و مهمات ارسال می‌کردند البته بدون تضمین اینکه آنها در خدمت نقض حقوق بشر قرار نگیرند.

باوجود وضع موحش افغانستان رسانه‌های خبری در انعکاس آن کوتاهی می‌کنند. بنابرین از شما تقاضا می‌کنم تا در مورد فاجعه حقوق‌بشر در افغانستان گزارش دهید و توصیه‌های عفوبین‌الملل راکه می‌تواند به بهبود وضع حقوق‌بشر بیانجامد متذکر شوید.

عفوبین‌الملل درکشمکش‌هاطرف هیچ جناحی رانمی‌گیرد،امامصرانه تأکید می‌کند که حدود قبول شده‌ی جهانی مثل آنچه در ماده عمومی سوم کنوانسیون ژنو آمده، باید محترم شمرده شوند.

انعکاس وضع حقوق‌بشر در افغانستان در گزارش‌هایتان سهمی است در آگاهی بخشیدن جهانی و کمکی به بهبود وضع نابسامان یک کشور فراموش شده.

الریک نیون توفیل ـ اتریش «نیوز»، ۳۰ جنوری ۱۹۹۶
هنی ورنسکیولر ـ اتریش «نیوز»، ۲۲ جنوری ۱۹۹۶
هنی ورنسکیولر ـ اتریش «فرنتیرپست»، ۲۳ جنوری ۱۹۹۶
لوئس رننگر ـ کانادا «فرنتیرپست»، ۲۳ جنوری ۱۹۹۶
ین هندرسن ـ انگلستان «فرنتیرپست»، ۱۹ فبروری ۱۹۹۶
اوستریکسی سیکیتون، الیزابت هالر ـ اتریش «فرنتیرپست»، ۱۹ فبروری ۱۹۹۶
ارسوله فردریک ـ اتریش «نیوز»، ۲۴ فبروری ۱۹۹۶

گزارشی از فروش «پیام زن»

اعضای «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» از مدتی بدینسو فروش نشریات شان را در روزهای بازار اسلام‌آباد و پشاور سازمان داده اند.

استقبال بیسابقه‌ی اکثریت مردم از نشریات «راوا» باعث دلگرمی بیشتر ما شده و اعتقاد ما را به این امر راسختر می‌سازد که نشریاتی که رنج های توده‌ها را انعکاس داده و دشمنان شانرا صریحاً افشاء و طرد کنند، از پشتیبانی وسیع مردم برخوردار شده و در قلب شان جا باز می‌کنند. آن اعضای «راوا» که در فروش نشریات سهم داشتند خاطرات فراوانی از برخوردهای گرم مردم دارند. در کنار صدها هموطن ما که از نشریات استقبال و آنرا تمجید می‌کنند، هستند کسانی که به مثابه نوکران حقیر بنیادگرایان و به سبب ترس از «پیام‌زن»، نسبت به فروشندگان آن برخوردی خصمانه و اوباشانه دارند که اگر غیر ازین می‌بود تعجب می‌داشت.

در ذیل گوشه‌ای از چشمدیدهای چند تن از فروشندگان را که به «پیام زن» ارسال داشته اند می‌خوانید:

● در پشاور برای مردی «پیام‌زن» را پیش کردم تا آن را بخرد. اما وی درحالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: «**خواهرجانم، فقط همینقدر گفته می توانم که باید چادر تان را ما مردان سر کنیم و کلاه ما را شما زنان دلیر.**»

● چند کاست فروش از من خواستند تا از تمامی کاستها برایشان بدهم تا دکان خود را با آن تزیین کنند. آنان برای جلب علاقمندان کاستها را با صدای بلند می‌شنواندند. بهمین ترتیب دکاندار دیگری که کتابفروشی‌ای در جمعه‌بازار داشت، «پیام‌زن» را بین کتابهای خود جا داد و خودش برای مشتریان مجله را معرفی و در موردش معلومات می‌داد.

ضمناً در جریان فروش نشریات با تعداد زیادی هموطنان مواجه شدیم که آدرس های خود را در اختیار ما گذاشته و خواهان همکاری با «راوا» شدند.

● فردی که تازه از روسیه آمده بود در حدود ۱۵-۲۰ شماره «پیام‌زن» را خریده و گفت که آنها را برای پخش با خود به روسیه می‌برد. او بعداً اظهار داشت: «**"پیام‌زن" در روسیه چور شد.**»

● هموطنی که تازه از کانادا آمده بود، زمانیکه «پیام‌زن» را دید با تعجبی توأم با خوشی گفت: «**خوب شد که دوباره یافتم، دیر زمانی بود که از "پیام‌زن" محروم بودم.**»

● در شهر پشاور، دو زن نزدیکم آمده، پرسیدند: «**این نشریه مربوط کیست؟**» به مجرد اینکه دانستند نشریه مربوط «راوا»ست به عجله «پیام‌زن» را از دستم گرفته و گفتند: «**این مجله صدای ما غریب‌ها و بیچارگان را بلند نموده، کوفت دل ما را می‌کشد، اگر پول کرایه تا خانه را هم نداشته باشیم، این را حتماً می‌خریم.**»

● در حال فروش «پیام زن» بودم که مردی پرسید: «**درین چه نوشته است؟**» من در اولین جمله گفتم: «این مجله "پیام‌زن" است، نشریه‌ای بر ضد طالبان، اخوانی‌ها و دوستم. زیرا اینان دشمنان قسم خورده‌ی ملت ما می‌باشند...» فرد مذکور چون تاب شنیدن حرفهایم را نداشت و کار دیگری هم از دستش نمی‌آمد، با عصبانیت گفت: «**تو زن هستی ترا به این کارها غرض نیست، زن همیشه باید در خانه باشد و اجازه‌ی بیرون شدن را نداشته باشد.**» همین را گفته و دور شد. من همچنان به کار خود ادامه می‌دادم که متوجه شدم باز همان مردک طالب آمده، رو به من کرد و با صدای بلند توأم با قهر گفت: «**او دختر، ازین کارها نکن که عاقبت بسیار بد دارد. تو بالاخره کشته می‌شوی.**» در حالی که تمامی دکانداران جمع شده بودند، من همچنان با قاطعیت پرسیدم: «کی مرا خواهد کشت؟» پاسخ داد: «**طالبان.**» برایش گفتم: «من نه از طالبان هراسی دارم و نه از اخوانی‌های بی‌ناموست. اگر دالرهاوکلدارهای امریکا و پاکستان نباشد، یکروز هم باقی نمی‌مانید، زیرا شما خاینان دشمن ملت و مردم ما هستید. و اگر طالبان موفق شوند مرا بکشند، افتخار می‌کنم که خونم در راه مردم و وطنم ریخته. اما درینجا تروریستهای اخوانی تو جرأت ندارند بیایند...» من می‌خواستم چند جمله دیگر هم بگویم ولی دکانداران شریف هموطنم همه بر آن مردک طالب خندیده و به او فهماندند که زورگویی های رذیلانه‌اش درینجا بی‌جواب نخواهد ماند. و او خجالت زده و هراسان آنجا را ترک کرد.

● زمانی که من و چند تن دیگر از اعضای «راوا» بخاطر فروش «پیام‌زن» شماره ۴۶ به بازار رفتیم دکانداری که قیافه طالبی داشت آن را گرفته گفت: «**مجله شما خیلی چیزهای خراب دارد.**» پرسیدم: «کدام نوشته، مطلب و یا شعر مجله ما از نظر خودت خراب است؟» او به کارتون روی جلد اشاره کرد و گفت: «**شما این فرد مسلمان (گلبدین) راکه چهارده سال به خاطر خدا جهاد نموده پشک رسم کرده اید، بشرمید.**» جواب دادم: «او مجاهد و مسلمان‌نه‌بلکه قاتل ملت‌است. تو بایدبشرمی‌که از فردی دفاع می‌کنی

که رهبر باندی است که در قتل، کشتار، خونریزی، وحشت، تباهی و ویرانی وطن و تجاوز به عفت دختران و پسران جوان ما هیچ نظیری در روی زمین ندارد.» بعد پرسید: «**شما چرا این مسلمانان یعنی طالبان را روی کلک کافر رسم کرده اید؟**» در پاسخ گفتم: «طالبان مسلمان نه بلکه بدترین دشمنان مسلمانان اند. آنان در جهالت، بی علمی، بی‌فرهنگی و با داشتن افکار ضد دموکراسی و ضد زن با برادران جهادی خود هیچ فرقی ندارند و کسانیکه مانند تو از آنان دفاع می‌کنند و آنان را مرهم‌گذار زخم مردم عذاب‌دیده‌ی ما می‌دانند به مراتب خاینتر، کثیفتر و بی‌ناموس تر اند.»

او که دانست ادامه گفتگو در برابر مردمی که جمع شده بودند باعث بی‌آبرویی بیشترش می‌شود، سکوت نمود و رفت.

● روزی دیگر که به فروش رفتیم با مردی در بازار روبرو شدم که گفت: «**شما دروغگو هستید. خودتان می‌گویید که سازمان ما مخفی است اما چطور جرأت کرده چنین مجله‌ای را علنی می‌فروشید؟**» گفتم: «ما با وجودیکه یک تشکل عمدتاً مخفی هستیم فعالیت‌های علنی مانند تظاهرات، برگزاری محافل، چاپ و نشر و فروش "پیام‌زن" هم داریم.» او که از جمله چاکران طالبان یا جهادی ها بود و طاقت آن همه افشاء شدن بادارانش را نداشت حمله نموده و «پیام زن» را پاره کرد. قبل از اینکه من عکس‌العمل نشان دهم، مردی که گویا از وقت متوجه تمام این جریان بود نزدیک شده از یخنش محکم گرفت و پرسید: «**چرا مجله را پاره کردی.؟**» او در جوابش گفت «**خوب کردم**» و به دشنام دادن آغاز نمود. در این هنگام مرد مدافع «پیام‌زن» هم گفت: «**بد کردی و گُه خوردی که مجله را پاره کردی**» سروصدای گفتگو بالا گرفت تا اینکه پلیس مداخله کرده و هر دو را با خود برد. حدود یک ساعت بعد مردی که جانب ما را گرفته بود آمده و ضمن ابراز همدردی و همبستگی بیشتری، ۳۰ روپیه به من پیش کرد و گفت: «**بگیر خواهر پول مجله‌ای را که آن بی‌غیرت پاره کرد**».

● عده‌ای از مردم در بازار زمانی که «پیام زن» را می‌بینند خیلی خوشحال می‌شوند و این خوشی را در دعا کردن و توصیف و تمجید تبارز می‌دهند. چون از اوضاع اختناقی و ترور بنیادگرایان و طالبان در هراس اند نمی‌خواهند تمام مسایل را واضح بیان کنند.

● تعدادی از مردم که خیلی علاقمند به «پیام‌زن» اند اما بعلت تنگدستی مهاجرت قدرت خرید آنرا ندارند، مقابل مخالفین به اشکال مختلف می‌خواهند طرفداری و حمایت شان را با ما ابراز دارند.

● روزی در یکشنبه بازار اسلام‌آباد برخورد گرم مردم آنقدر مرا تحت تاثیر قرار داد که دلم می‌خواست از فروش «پیام‌زن» دست کشیده و از حال و زندگی و قصه‌های تیره‌بختی آنان پرسیده و گزارش‌هایی تهیه کنم. در پایان کار که می‌خواستم سودا بخرم هیچ فروشنده‌ای حاضر نمی‌شد پول بگیرد و واقعاً فقط با اصرار موفق می‌شدم برای شان پول بپردازم.

● با مرد و زنی ایرانی مواجه شدم که ضمن استقبال از فعالیت های

بقیه در صفحه (۶۶)

دکویت ښځې او سیاسي ژوند

کویټي لیکواله او انځورګره «ثریابا کسامي» وایي: «ځینې کسان د دین تر پردې لاندې مونږ د رأی ورکولو او انتخابیدلو حق ځخه بې برخې کوي. مونږ وایو چې کویټي ښځې په خپلې مسلمانې کې د ایران یا الجزایر ښځو ځخه چې د نارینه‌وو پشان رأی ورکوي ځه کمې‌ندي». هغې وویل مونږ هود کړی چې تر پایه پورې پرمخ ولاړې شو او په پارلمان کې خپل مخالفان رسوا کړو.

پرون هم لسو کویټي ښځو په یوه اقدام کې ټکل وکړ چې ښاروالي ته ولاړې شي او د اکتبرد انتخاباتو لپاره خپل نومونه ثبت کړي خو دې کار بریالیتوب ونه موند.

د مارچ په دولسمه نیټه د ۴۰ تنو په شاوخوا کې روشنفکرانو د رأی ورکولو حق په ملاتړ د پولیس تر کنټرول لاندې د ۵۰ کسیزه پارلمان تر مخ، چې ۱۹۹۲ کال کې انتخاب شو او اسلامیانو پکښې برې وموند په مظاهرې لاس پورې کړ.

فمینیست کارکوونکې له هغه اساسي قانون ځخه چې پکښې وویل کیږي «ټول ښاریان پرته د جنسي، قومي، ژبنې او مذهبي توپیر ځخه د ګډون حق لري» ملاتړ کوي.

«سعودي» د پارلمان له کسانو ځخه یو تن وایي: «دوی یو شمیر بداخلاقه فمینیستانې دي چې خوشې سر او لاسونه خوځوي. ښځو خپل حقوق ترلاسه کړي دي. ادارو کې لوړې چوکې لري. پارلمان د هغوی ځای نه دی». د اسلامیستانو یوه استازې چې غوښتل یې نوم یې رسوا نشي وویل: «پارلمان له دې ځخه نور مهم کارونه لري چې استازې باید تر ټولو مخکې هغه ترسره کړي لکه: اقتصادي شرایط، د غیر کویټي مهاجرینو وضعیت او بهرنې ګواښونه».

میرمن «راشاالصباح» د لوړو ښوونو د رئیس مرستیاله په پارلمان کې د ښځو په لري‌کولو باندې کلکه نیوکه کوي او وایي: «د کوم‌قانون پر بنسټ یې د کویټي تولنې په سلو کې ۵۰ حذف کړیدي».

د پوهنتون یو استاد چې نه غواړي نوم یې په ډاګه‌شي، وایي: «پرته د ښځو له ګډون ځخه، چې د فارغ‌التحصیلانو په سلو کې ۶۵ برخه جوړوي، په پارلمان کې د ننه او په ټول کویټ کې دموکراتیک ژوند شتوالي نه لري». □

(ژباړه له «نبرد خلق» ۱۳۱ ګڼې ځخه)

شیوه های فاشیستی

نواز بنگش از اسلام‌آباد در نامه‌ای با عنوان فوق در «مسلم» (۱۶ سپتامبر ۱۹۹۶) می‌نویسد:

«جماعت اسلامی که بمثابه عامل ضیأالحق در جنگ افغانستان دخالت داشت، نه تنها میلیونها دالر امریکایی به جیب زد بلکه "اسلامی جماعت طلبه" و سایر گروههای افغانی را مسلح ساخت. فرهنگ کلاشنکوف درافغانستان توسط ضیأ ازطریق جماعت اسلامی رایج گردید. جماعت اسلامی آنچنان در جنگ افغانستان دخیل گشت که اعضایش در آنجا تعلیمات دیده و جنگیدند. جماعت اسلامی با سازمانهای عمده‌ی غیردولتی وتروریستی عربی رابطه گرفت وتروریزم‌را درکشور های مختلف مسلمان و برادر اشاعه داد. مصر و چند کشور دیگر بر جماعت اسلامی بعنوان پشتیبان تروریستها انگشت گذاردند. قاضی حسین و جماعت اسلامی با مداخلاتی مشکوک و اسرارآمیز در کشمیر، موجبات دردسر برای پاکستان گردیدند. در ۱۹۵۲ علیه امر کشمیر موضع گرفت اما حالا خود را قهرمان آن نشان می‌دهد. این بیانگر دورویی‌ها و منافع گروهی جماعت اسلامی در مسایل گوناگون می‌باشد.» □

مردم ما در چنگال محمدالنظیری‌ها

محمدالنظیری مرد ۴۲ ساله‌ی یمنی که در ماه اپریل سال جاری مسیحی در صنعا پایتخت یمن، طی گلوله باری باکلاشنکوف بر دو مکتب، پنج معلم و شاگرد راکشته و یازده تن دیگر را زخمی ساخت، در افغانستان در کنار باندهای بنیادگراعلیه سربازان شوروی جنگیده بود. همچنین وی بامدارس مختلط پسران و دختران مخالفت می‌ورزید.

محمدالنظیری جنون زده در ۳۱ مارچ در جریان محاکمه‌ای چند ساعته محکوم به اعدام شد و به این ترتیب نکبتش پایان یافت ولی برادران او در افغانستان پنج سال است که از مستی در دریای خون و رنج مردم خسته نمی‌شوند.

آیا شهریان صنعاکه تنها وحشت یکی از دیوانه‌های بنیادگرا را تجربه کرده اند، می‌توانند حدس بزنند که مردم ما در اسارت معلمان آن دیوانه، چه می‌کشند. □

«سیا» قیم گروههای بنیادگرا

آن سازمانهای کوچک تروریستی که ادعا دارند از ایده‌های اسلامی نمایندگی می‌کنند توسط دشمنان اسلام بخاطر لکه‌دار نمودن مسلمانان بطور عموم و نام بدکردن ارزش‌های اسلامی ـ عشق، صلح، شکیبایی و عدالت ـ بطور اخص ایجاد گردیده‌اند.

رهبری چنین گروههای تروریستی آشکارا مغز پیروان بی‌سواد خویش را شستشو می‌کنند و آنان را با ادعای دروغین انجام جهاد بخاطر حفاظت ارزش‌های اسلامی بسوی شیطنت و دوزخ رهنمون می‌گردند.

اخیراً بی‌بی‌سی گزارش داد که سی‌آی‌ای شبکه‌ای از گروههای تروریستی در نقاط مختلف اروپا جهت کنترل سیاستها و گرایش‌های کشورهای اروپایی و نیز وادارساختن آنان بخاطر هماهنگی باسیاست امریکایی، ایجاد نموده است.

باب وودوارد کتاب قطوری موسوم به «پرده: جنگهای مخفی سی‌آی‌ای» نوشته که در آن با اسناد و شواهد مستند دخالت سی‌آی‌ای را در قتلهای سیاسی و تروریزم برملا نموده است.

در حقیقت سی‌آی‌ای در بی‌ثبات نمودن متحدان صمیمی ایالات متحده تاریخ طولانی دارد. مثالی از سخنان شاه سابق ایران است که در ۱۹۷۵ گفته بود سی‌آی‌ای از «مسلمانان مارکسیست» حمایت می‌کند.

در ارتباط با مسئله مصر بنظر می‌رسد که سی‌آی‌ای دارای نقشه‌ای بخصوص است. عقیده‌ی عمومی اینست که رئیس جمهور مصر حسنی‌مبارک، بازی‌اش را انجام داده و باید جا خالی نماید. به احتمال قوی با تغییرات معین در منطقه چهره‌ای نو مقبول خواهد بود. در مصاحبه‌ای با مجله «نیویارک»، حسنی‌مبارک ایالات متحده را بخاطر داشتن روابط با اسلام‌گرایان متهم نمود. او گفت: «دولت ایالات متحده با گروههای اسلامی رابطه دارد. شما (امریکاییان) فکر می‌کنید اشتباهاتی را که در ایران مرتکب شدید اصلاح می‌توانید. من، اما به شما اطمینان می‌دهم که این گروههای اسلامی هرگز بر مصر چیره نخواهند شد.»

چندی قبل رسانه‌های مصر فاش نمودند که گروههای افراطی اسلامی توسط سی‌آی‌ای ایجاد شده‌اند و آن شیخ عمرعبدالرحمن نابینا جاسوس شناخته شده‌ی سی‌آی‌ای بود.

موساد نیز همانند سی‌آی‌ای دارای تاریخ دست داشتن وسیع در تروریزم می‌باشد. ارتش اسراییل شدیدترین «تروریزم دولتی» را علیه کشورهای همجوار عربش بخصوص علیه اردوگاههای فلسطینیان در جنوب لبنان اعمال می‌کند. کتاب مأمور سابقه موساد، ویکتور اوستروفسکی موسوم به «از راه حیله و نیرنگ» مسایل فوق وبخصوص ارتباط سی‌آی‌ای با موساد را فاش می‌کند. قتل ابوجهاد در ۱۷ اپریل ۱۹۸۸ توسط سی‌آی‌ای و موساد صورت گرفت. سادات و رابین هردو بعد از انجام وظایف شان به قتل رسیدند. بناءً خشونت و تروریزم دولتی تا زمانیکه کشورهای قدرتمند آنرا علیه کشورهای ضعیف و کوچک دنبال می‌کنند ادامه خواهد یافت. □

(«مسلم»، ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۶)

رهایی عده‌ای از زنان مبارز فلسطینی از زندان های اسراییل

اسراییل براساس قرارداد صلحی با «سازمان آزادیبخش فلسطین»، ۳۰ تن از زنان زندانی فلسطینی را در فبروری امسال از زندانی در تل‌اویو رها کرد. هزاران فلسطینی از زنان رها شده بمثابه قهرمانان شان استقبال پرشوری به عمل آوردند.



عبیرالوحیده بعد از رهایی در حال صحبت با خبرنگاران

پیام زن و خوانندگان

ع.ق.ر. - پشاور،

نشریات و آدرس‌هایی را که خواسته بودید ضم نامه‌ای به آدرس تان ارسال نمودیم. آرزومندیم از دریافت آن ما را مطمئن سازید.

▫ ▫ ▫

بدریه حکیمی - راولپندی،

از نامه گرم و علاقمندی شما نسبت به «پیام زن» تشکر می‌نماییم. منبعد «پیام زن» را مرتباً به آدرس تان خواهیم فرستاد. قیمت هر شماره را به آدرس بانکی ما در کویته و یا در جوف پاکت (ولی حتماً با پست راجستر) می‌توانید ارسال دارید. نوشته‌ی تحت عنوان «زن و موقف آن در جامعه» چون حاوی نکته تازه‌ای در مورد ستم بر زنان نبود از نشر باز ماند. برای تان آرزوی موفقیت داشته خواهان ارتباط و همکاری بیشتر هستیم.

▫ ▫ ▫

خوشپر - مزار،

با تشکر از نامه و شعر تان. امید شعرهای بهتری که همچو خنجری در قلب جنایتکاران جهادی و طالبی فرو رود، از شما دریافت داریم.

▫ ▫ ▫

تفاوت لحن ما در «پیام زن» و بی‌بی‌سی

احمد خلیل - کابل،

در قسمتی از نامه خویش می‌نویسد:

«... لحن و گفتار شما در برابر خاینان بی‌شاخ و دم بنیادگرا در "پیام زن" و مصاحبه‌هایی که نمایندگان تان از ورای رادیو بی.بی.سی انجام می‌دهند تفاوت دارد. اکثر مصاحبه‌های "راوا" را متوجه شده‌ام که با لحن کوبنده و دلپذیری نیست که در "پیام زن" می‌آید. بنظرم باید در مصاحبه‌ها نیز که تعداد زیادی از مردم ما به آن گوش می‌دهند، خشم و نفرت بی‌پایان توده‌های ما بر ضد خاینان بنیادگرا را در بر داشته باشد.»

دوست عزیز، اساساً مسئله در تفاوت لحن در نشریه و مصاحبه نه بلکه در سیاست‌های رادیو بی‌بی‌سی نهفته است. رادیوی مذکور همه روزه مصاحبه‌های رنگارنگ جهادیان و طالبان را که بمثابه پاشیدن نمک بر زخم‌های مردم ماست نشر می‌کند و مصاحبه‌ها و گفتارهای طولانی و بی‌معنی روشنفکران خادم آنان را به خورد مردم ما می‌دهد و از آنان «شخصیت‌ها» می‌تراشد، ولی گاهی که ناگزیر مصاحبه‌ای با نماینده ما انجام دهد اولین حرف این بوده که نباید با لحن شدید و با بکاربرد صفات خاین و جنایتکار و... علیه بنیادگرایان چیزی بگوییم طبعاً ما هیچگاه زیر بار این حرف شان نرفته‌ایم ولی آنان نیز با قیچی سانسور شان بطور کامل و یا قسمت‌های عمده مصاحبه‌ها را حذف نموده و به نشر دم‌بریده و ناقص آن می‌پردازند.

▫ ▫ ▫

قوم پرستی و فاشیزم طالبان

تواب کوهستانی - کاپیسا،

می‌نویسد:

«فردی از کاپیسا (نامش محفوظ است) که در یکی از ارگان‌های دولتی وظیفه باغبانی دارد، چنین قصه کرد:

"شب ۲۳ جوزای ۱۳۷۶ طالبان مسلح پسرم را که جواری فروشی می‌کرد از خانه بردند. دو روز از زنده و مرده وی هیچ اطلاعی نداشتم. بالاخره روز سوم به حوزه یازدهم پلیس طالبان مراجعه کردم و جویای او شدم. طالبان حوزه گفتند: "پسرت نزد ماست." عذر و زاری بسیار کردم که او گناه ندارد، غریبکار است چرا وی را زندانی نموده‌اید. بعد از گریه و فغانم کلان حوزه پلیس‌ها برایم گفت: "در صورتی پسرت آزاد خواهد شد که یکی از دگروالهای پشتون محل، ضمانتش را بکند که نه در گذشته با مخالفین رابطه داشته و نه در آینده با آنان رابطه خواهد گرفت."

زمانیکه سرگذشت پسر باغبان مذکور و برخورد تعصب‌وار "طلبه کرام" را شنیدم، خواستم این را با رنگ سیاه بنویسم. خودم پشتون و از قوم صافی هستم. و از اعمال ضد انسانی گلبدینی‌ها، سیافی‌ها، طالبان و سایر ددهای انسان‌نما سخت دلگیرم. این کوتاه اندیشی‌ها و خودخواهی‌های سمتی و ملیت‌پرستانه نه‌تنها مشکل را حل نخواهد کرد بلکه بر مشکلات و بربادی ما خواهد افزود. از هموطنان داغدیده خود از هرملیت و از هر سمت که باشند می‌خواهم که بیایید علیه کلیه تاریک‌اندیشان و متعصبین مذهبی و غیر مذهبی مبارزه کنیم و علیه بی‌عدالتی‌ها متحد شویم.»

▫ ▫ ▫

غوث‌الدین - اتریش،

از رسیدن دو نامه گرم و ۵۰۰ روپیه ارسالی شما با تشکر فراوان اطمینان می‌دهیم. نامه جداگانه با کاست‌های درخواستی فرستاده شد. امید از وصول آنها ما را آگاه سازید. به آرزوی همکاریهای بیشتر شما.

قسمتی از نامه‌ی تان:

«... بار دیگر با ستایش از همت و شجاعت شما در راه رسوا ساختن وطنفروشان و بدست آوردن آزادی اصیل میهن ما می‌خواهم وعده

هر نوع همکاری را با شما دهم. در شهر ویانا هر لحظه کدام امر و خدمت اگر باشد می‌توانید بر من حساب کنید. تا قدر توان در اجرای آن تلاش خواهم کرد.....»

▫ ▫ ▫

شورای کار ـ سویدن،

با تشکر از نامه‌ی شما، پاسخ آن را به آدرس تان فرستادیم. منتظر جواب آن هستیم.

▫ ▫ ▫

ه.ن. ـ کابل،

زمونږ نیکی هیلی ومنی، ستاسو له گزارشونو څخه په همدی گنه کی‌استفاده وشوه، ډیرمننه. هیله ده چی بیا هم گزارش راولیږی، او دا هم ستاسو د مطلب ځینی برخی:

«...دا لاندی آوازونه هغه آوازونه دی چی د خلکو له ژړونو نه د یوی مړی ډوډۍ لپاره وځی او د اخوانیت او د بنسټپالی څخه سخته کرکه څرگندوی:

ټک ټک، ای خاله‌جان یوه ټوټه ډوډۍ راته راوړه خاله‌جان.
خدای د خیر درکړی خاله جان!
وږی یم خاله جان!
ای خاله جان یوه ټوټه ډوډۍ راوړی خاله جان!
دعا به درته وکړم خاله جان.
کاکاجان اولادونه می وږی دی کاکاجان!
سرپرست نلرم یتیمان راته په غاړه دی
کومک وکړی سیاسری یم
کاکاجان! پدرجان! ملاصاحب!
یو څو سل گونی راته غټ کړه،
په سل گونو څوک ډوډۍ نه راکوی
په کورکښی می یتیمان له لوږی ژاړی
میندو! خویندو!
که په کور کی زاړه کالی یاکرتی لری راته یی راکړی.
اولادونه می لوڅ دی کالی نه لری
دعا به درته وکړی
موری سرتوره مه شی،
په ناچارو زړه سوی وکړه بی‌بی
مسلمانانو کومک وکړی ناچاره یم،
کومک وکړی، سوالگره نه یم ناچاره یم.
مسلمانانو سیاسری مو سرتوری مه شه.

دادی د بنسټپالو او اخوان‌الشیاطین د بشپړی اسلامی ټولنی یوه نمونه چی د خیانت، جنایت، رذالت، وحشت، تعصب، بی‌ناموسی، لوږی، قیمتی، بی مسئولیتی چی د هر ډول هرزه کارونو کمی په کښی نشته. پخوانیو ویلی دی چی مچان په گند کی خوشحاله وی».

▫ ▫ ▫

عمر اختر ـ امریکا،

با تشکر از نامه و چک ۲۵ دالری شما اطمینان می‌دهیم. شماره ۴۶ با نامه‌ای برای تان ارسال گردید. امید از رسیدن آن اطمینان دهید.

▫ ▫ ▫

طالبان با دوستم علیه ایران و مزدورانش؟

م. د. ـ پشاور،

گزارشی فرستاده اند به این شرح:

«چند روز قبل دوستی را دیدم که تازه از مزار آمده بود. او چشمدید خود را چنین نقل کرد:

"درگیری بین گروهها حالا در آستانه‌ی جنگ مستقیم بین باداران شان رسیده است. در تلویزیون مزار زندانیانی را نشان دادند که پشتو و فارسی چی که اردو را هم نمی‌فهمیدند. آنان که به لسان سندی و پنجابی اظهار ندامت می‌کردند به یکصدا می‌گفتند که ما فریب خوردیم، برای ما گفته شده بود که در افغانستان جنگ کفر و اسلام است، شما باید جهاد کنید.

از سوی دیگر در قرارگاههای حزب وحدت ایرانی‌ها به آموزش عقیدتی و نظامی مزدوران شان می‌پردازند. یک کندک از عساکر تاجیکی در دره پنجشیر به ناپلئون (احمدشاه‌مسعود) کمک می‌کنند و نیز از زمانیکه دوستم به شهر مزار برگشته و بندر حیرتان را در تصرف خویش درآورده است، هر روز تانک‌های زره‌پوش جدید با عساکر ازبکستانی در شهر مزار و سرک حیرتان ـ مزار به چشم می‌خورند که می‌خواهند پوقانه‌ی باد رفته شانرا دوباره پف کنند."

برگشتن دوباره‌ی دوستم و اشغال مزار و حیرتان توسط او بخشی از سازش‌هایی است که بین مخدومین دوستم و طالبان صورت گرفته است که شاید هدف از آن یکسره کردن کار حزب وحدت و کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی ایران از مداخله در کشور ما باشد چنانچه وقتی دوستم برای اولین بار بعد از بازگشت در حضور تعداد کثیری از اهالی مزار سخنرانی کرد گفت: "او مردم خلصشه می‌گُم (می‌گویم) دیگه شما خود تان بفامین (بفهمید) اگه سابق گپ مه تنها روسا (روسها) می‌گرفت حالی (حالا) اوطُو نیست (آنطور نیست)، حالی اگه ۴۰ فیصد گپ مه روسا

می‌گیرن (می‌پذیرن) ۴۰ فیصد هم امریکایا (امریکایی‌ها) می‌گیرن، حالی هم زور دارم و هم پیسه" و بعد از آن وقتی جنگ شروع شد، طالبان اصلاً جنگ نکردند. آنان بدون آنکه حتی ۲۰ نفر شان هم کشته شود از حومه‌ی مزار و از بندر حیرتان و سایر جاهایی که در تصرف داشتند به سرعت عقب‌نشینی کردند. متعاقب آن تعدادی از زندانیان طالبان آزاد شدند. طالبان برای مذاکرات مستقیم با دوستم چراغ سبز نشان دادند، طرح مذاکرات در اسلام‌آباد ریخته شد، کشته‌شدگان طالبی و گورهای دستجمعی آشکار شد.....»

▫ ▫ ▫

ا. ش. - آلمان،

«پیام زن» را در بدل قیمت و هزینه پستی آن می‌توانید منظماً دریافت دارید. ما معتقدیم که معرفی مسئول، مدیر، رئیس و غیره دارای اهمیت چندانی نیست، مهم موضع وچگونگی برخوردنشریه‌نسبت‌به‌دوستان ودشمنان و مهمتر از آن قاطعیت در مقابل سازشکاران است. بازهم به ما نامه بنویسید.

▫ ▫ ▫

هرمز حکمت از نشریه «ایران نامه» - امریکا،

با سپاس فراوان از نشریه تان، حسن نظر شما را در رابطه با «پیام زن» می‌ستاییم و آنرا بصورت منظم برایتان ارسال خواهیم کرد.

▫ ▫ ▫

عاقله روشن - اسلام‌آباد،

متقابلاً سلام‌های ما را بپذیرید.

از شعر تان که در همینجا می‌خوانید ممنونیم:

کشورم و اخوان ستمگستر و دون

کشور از آتش بیداد و ستم پر شره شد
کُشته بسیار شد و صحن وطن مقبره شد
حرف شان پوچ و عمل درخور نفرین و سزا
این همه خاین دین آخر شان مسخره شد
عوض نان شبانروزی مظلوم غریب
قُوت شان خون دل ومرمی وتوپ و چره شد
عفو شددشمن و ناموس وطن بی‌پرسان
بی‌گناهی به چت خانه‌ی خود غره‌غره شد
«طشت رسوایی» اخوان ستمگستر و دون
به زمین خورد زبام و همه جا تبصره شد
نخل و شتبوته، و اشجار تهی بیخ وطن
قطع شد خشک شد و در دم تیغ و اره شد
بستن مدرسه و زجر و تعدی زنان
این عمل درهمه گیتی به حماقت سره شد

س. ل. - ننگرهار،

ستاسو مطلب مو تر لاسه کر. په مطلب کی هغو تکو ته اشاره شوی چی په «پیام زن» کی په کرته کرته خپاره شوی دی. هیله ده نوی گزارشونه او مطلب راواستوی.

▫ ▫ ▫

لیزا دریاب - راولپندی،

از نامه، شعر و مطالب ارسالی متشکریم. کاپی نامه را مجدداً برایتان فرستادیم. از وعده همکاری شما به «پیام زن» بسیار خرسندیم. غیر از «پیام زن» نشریه دیگری نداریم. می‌توانید برای ما گزارشهای موثق، عکس و مطالب تحلیلی بفرستید. نوشته‌ی تان در مورد تاجورکاکر چون تاریخ نداشت از نشر بازماند. امید شعرهای بهتری از شما دریافت داریم.

▫ ▫ ▫

جمیله آهنگ از «کمیته حمایت از بازسازی افغانستان» - امریکا،

با سپاس فراوان نامه شما را دریافت نمودیم. نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال شد. خواهان ارتباط متقابل و همکاری بیشتر با شما هستیم. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

حباب «نظم نوین جهانی» و «پایان تاریخ»

سرور - پشاور،

در نامه خویش می‌نویسد:

«این روزهاگوش آدم از خبر محاکمه به اصطلاح جنایتکاران جنگی یوگسلاوی آرام ندارد. از ۵۲ نفر متهم، ۴۵ آنان سرب و ۷ تن دیگر کروشیایی می‌باشند اما از مزدوران آقای عزت بیگویچ هیچ کسی وجود ندارد. چرا؟ بخاطر آنکه جنرال‌های امریکایی مثل جنرال جان سیوال Gen. Jahn Sewall و قومندان اعلای سابق ناتو جان گلوین John Galvin و عده‌ی بیشماری از دیگر امریکاییان و کانادائیهای دست راستی و در پیوند با سی‌آی‌ای، مشاوران و قومندانانش را تشکیل می‌دادند؟ مثل اینکه در محکمه‌ای آقایان ربانی، مسعود، خلیلی، سیاف، حکمتیار، محسنی و دوستم بعنوان جنایتکاران جنگی محکوم به اعدام یا حبس ابد شوند ولی از طالبان در آنجا خبری نباشد.

در السلوادور حدود ۳۰۰ نفر آزادیخواه توسط تروریست‌هایی که در امریکا تعلیمات ویژه دیده بودند در ۱۹۸۱ به قتل رسیدند اما چرا هیچیک از آدمکشان مذکور پشت میز محاکمه آورده نشد؟

چرا آقای بوریس یلتسن که تنها در چچن ۳۰ هزار نفر را به قتل رساند بعنوان کثیفترین جنایتکار جنگی به محاکمه کشانده نمی‌شود؟

چرا رهبران ایران بخاطر کشتار هزاران آزادیخواه، زندانی و ترور مخالفان در کشورهای خارجی، منحیث خونریزترین دژخیمان عصر مورد محاکمه‌ای جهانی قرار نمی‌گیرند؟

از این چراهایی که دل انسان را سخت می‌فشرند، فراوان است. مهم

اینست که من مانند "پیام زن" عمیقاً معتقدم که دنیای ما اگر از ۱۰ سال قبل پر آشوب‌تر و نابرابرتر و خشن‌تر نباشد کمتر نیست و اینها همه حباب "نظم نوین جهانی" آقای ریگان و "پایان تاریخ" آقای فوکویاما را مدتهاست ترکانیده است.»

▫ ▫ ▫

سلویا آمو ـ سویدن،

از نامه و علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای در پاسخ سوالات تان فرستاده شد. به امید همکاری‌های بیشتر شما.

▫ ▫ ▫

جبرئیل بهمن ـ راولپندی،

نامه، ۵۰ روپیه و بریده ارسالی تان را که از منبع دیگری نیز آنرا دریافت نموده بودیم بدست آوردیم. از همکاری شما سپاسگزاریم.

قسمتی از نامه‌ی تان:

«حقیقت مسلم است که "پیام زن" در حال حاضر یگانه مرجع حقیقت وبیان واقعیت‌های جاری در کشور ویران ما می‌باشد. معرفی چهره‌های خاین و پله بین و مداح به آن و این کار با ارزشی است که هموطنان ما را هر چه بیشتر آگاهی می‌بخشد.»

▫ ▫ ▫

د پرګنو رهبر که د روسانو نوکر؟

نورالبشر د میاشتنی «لیکوال» مسئول ـ پیښور،

داسی لیکلی دی: «مونږ د سپتمبر "لیکوال" ډاکتر نجیب ته منسوب کړی دی. په دغه اساس تاسو سره ارتباط لرو چی د خپلی اداری له خوا مونږ ته د افغانستان د دغه سانحی په حواله خپل موقف راولیږی....»

ښاغلی نورالبشر صاحب، مونږ او زمونږ خلک نجیب د یو ملی خاین او د زرګونو وطنپالو بچو وژونکی، وطن پلورونکی او د زرګونو انقلابی مبارزو بچو د ورکی اوبی‌پتی کولو عامل ګڼو چی تر اوسه پوری یی کورنی د راتګ په هیله کړیږی. د افغانستان خلک هیڅکله نجیب نه بخښی. نو ځکه نجیب ته د یوی ګڼی اختصاصول نه یواځی لویه ګناه ده، چی زمونږ د خلکو توهینول او د هغوی په زخمونو باندی مالګه دوول هم دی.

همدا رنګه مونږ د طالبانو په لاس د نجیب وژنه غندو ځکه هغوی چی خپله د پردی لاس پوځی او جنایتکاران دی هیڅکله حق نلری چی نور محاکمه‌کړی. کاشکی نجیب زمونږ د غمځپلو خلکو په لاس چارماری او خپلی سزا ته رسیدلی وای.

تاسو ته نه ښایی چی یواځی د «پښتونولی» او نیشنلیستی افکارو پر بنسټ د نجیب پر ټولو جنایتونو او خیانتونو سترګی پټی کړی او هغه څخه د ملی قاید په توګه ستاینه وکړی. که د هغه نور ټول هیواد پلورنی هیر کړی په یاد ولری چی نجیب د «خاد» په شان خونړی شبکی مشر وو چی زمونږ د هیواد د زرګونو هیواد پالو او بی‌ګناهو خلکو د ربړونی، شکنجی او وژنی مسئول دی.

مونږ د همدی دریځ پر بنسټ ونشو کړای چی غوښتل شوی مواد درولیږو. ښه به دا وی چی تاسو زمونږ له خلکو سره د همدردی لپاره خپله یوه ګڼه د هغو ظلمونو او جنایتونو خپرولو ته اختصاص ورکړی چی زمونږ ولس یی د بنسټپالو له لاسه آزمایی.

▫ ▫ ▫

شاهپور ـ اسلام آباد،

فحشنامه‌ی تان رسید. شما آدرس را غلط کرده‌اید خوبست اینگونه آثار اخلاقی تان را به «شریعت»، «شهادت»، «میثاق خون» و سایر نشریات برادران جنایت‌پیشه‌ی تان بفرستید که علاوه بر چاپش دهن تان را هم ببوسند.

▫ ▫ ▫

نشریات مذهبی در خدمت بنیادگرایان خاین اند

عبدالله ـ اسلام آباد،

از نامه‌ی تان تشکر. بهتر است شماره‌های قبلی «پیام زن» بخصوص در شماره مسلسل ۲۷ ـ ۲۸ مقاله «بنیادگرا و بنیادگرایی چیست؟» را مطالعه کنید تا کلمه بنیادگرایی و مقصد ما از آن برای تان مفهوم شود.

دوست گرامی، ما پیوسته جنایات و بی‌ناموسی‌های بنیادگرایان را که زیر نام اسلام مرتکب می‌شوند، انعکاس داده‌ایم و بارها گفته‌ایم که توده‌های بخون تپیده‌ی ما نه مدافع اسلام جهادی‌اند و نه هم از رنگ و شیوه طالبی. آنان فقط اسلام خود، اسلام آلوده نشده توسط بنیادگرایان را می‌خواهند و ما نیز هم‌آواز با آنان هستیم. بنیادگرایان جنایت‌پیشه آنقدر از نام دین و اسلام سوء استفاده کرده‌اند که مردم را از خود بیزار ساخته‌اند و ما اگر در «پیام زن» صفحاتی را به تبلیغ اسلام اختصاص دهیم، اولاً توده‌ها آنرا نیز به شکل سوء استفاده از نام اسلام تلقی خواهند کرد و از آن مهمتر به عقیده‌ی ما مردم افغانستان به حد کافی مسلمان‌اند، سابه‌ی دین دیگری هم بر سر شان در گردش نیست و بناءً هیچ نیازی به تبلیغ دینی که از قرنها به اینسو به آن گراییده‌اند، ندارند. تمامی نشریاتی که به خود رنگ و لعاب اسلامی می‌زنند، یا متعلق به خاینان بنیادگرااند یا نوکران ماسکدار آنان. این نشریات هیچ وظیفه‌ای ندارند جز توجیه، حفظ و تداوم دیکتاتوری جلادان بنیادگرا.

▫ ▫ ▫

دفتر «همایش زنان ایرانی» ـ آلمان،

با عرض سلام و سپاس از دریافت اساسنامه همایش و ۵ شماره گاهنامه اطمینان می‌دهیم.

به امید ادامه‌ی رابطه‌ی تان با ما.

▫ ▫ ▫

آذر ـ کویته،

از علاقمندی تان به «پیام زن» و «راوا» ممنونیم. ما سعی می‌ورزیم با غلبه بر مشکلات مالی و سایر مشکلات بتوانیم «پیام زن» را در فواصل کوتاهی به

دسترس خوانندگان قرار دهیم. به امید موفقیت و همکاری بیشتر شما. فکاهی ارسالی تان:

دزد و جهادی

یک جهادی از دزدی پرسید: «چند سال جهاد کردی؟» گفت: «۳۰ سال» با تعجب پرسید: «چه می‌گویی از دوران جهاد بیش از ۲۰ سال نمی‌گذرد و تو می‌گویی ۳۰ سال جهاد کردم؟»

دزد جواب داد: «او برادر همین چوروچپاول که شما طی ۲۰ سال نمودید من ۳۰ سال قبل به این عمل دست داشتم.»

▫ ▫ ▫

رهنورد زریاب و «یوم‌النشر» و روسیاهی خدمتش به روسها و میهنفروشان

رهنورد زریاب ـ فرانسه،

در نامه خویش می‌نویسد:

«خانمها، آقایان، السلام علیکم!

امیدوارم خوب و صحمتند باشید. و اما بعد: شنیده‌ام که اخیراً گوشهٔ چشمی هم به این بندهٔ کمینهٔ خداوند کرده‌اید و گفته‌اید آنچه گفته‌اید. پاسخ من به این همه ژوبین افگنیهای دونکیشوت‌وار شما این است که اگر من چنین بوده باشم، شرم باد بر من و اگر شما دروغ و گزافه گفته باشید، رو سیاه گردید در روز واقعه ـ یوم‌النشر!

با این همه، اگر برای تان امکان دارد، خوشحال می‌شوم اگر نشرات تان به من برسند.

برای تان سلامت و بهروزی می‌خواهم، اما برای دشنام پراگنیهای تان موفقیت آرزو نمی‌کنم. شادمان باشید.»

آقای «کارمند شایستهٔ فرهنگ»، وعلیکم‌السلام!

بلی، ما به سلسله‌ی افشای آن عده «فرهنگیان»ی که دیروز دامن میهنفروشان پرچم و خلق را چسپیده بودند و بعد از تجاوز بنیادگرایان به کابل، به نحوی از انحا در برابر «امارت» آن فاشیستهای دینی سر فرود می‌آورند، شما را هم به استناد گفته‌های خود تان افشاء نموده‌ایم که خدمت به پوشالیان را تا حد دریافت مدال و نشان و... رسانده بودید. درین شماره و شماره بعدی «پیام زن» به خرابی‌های دیگر تان (در «شمعی در شبستانی») نیز اشاره خواهیم داشت که باز هم سخن از همدلی آفتابی شما با مزدوران مسکو و همتاهای ایرانی آنان خواهد بود.

بهر حال عجالتاً بنظر می‌رسد «پیام زن» شما را در همین دنیا و در زندگی تان متاسفانه «حسابی» روسیاه و شرمسار ثابت کرده است. شما هم حق دارید و خوب است قضیه را تا «یوم‌النشر» به تعویق نینداخته و هم اکنون که حی و حاضرید دلیل بیاورید که مدالهای روسها و پوشالیان برگردن شما سنگینی نمی‌کند؛ که داستانهای با مضمون ضد تجاوزکاران روسی و عمال شان و ضد دژخیمان بنیادگرا می‌نوشتید؛ که چکرهای شما در سرزمین «همسایه بزرگ شمالی» نه چکرهای ذلتبار بلکه سفرهای رزمجویانه‌ای بوده که بمنظور جدال رویاروی با دشمن و تقویت روحیه مردم ما انجام می‌دادید!؛ که شما یا مثلاً داکتراکرم عثمان برای روسها جاسوسی نمی‌کردید و این تنها به دوش میهنفروشی چون سخی‌کاوون بود؛ و که مثل رفقا دستگیر پنجشیری، واصف‌باختری، اسداله حبیب، عبداله‌نایبی و... سفیر «فرهنگی» و گرداننده‌ی اتحادیه‌ها و نشریات هرزه‌ی آن خاینان نبودید.

همدست و همفکر تان ا.نگارگر را ببینید که احتمالاً بیشتر از شما «منور» است لیکن تا «روز واقعه» منتظر نمانده و با زبانی بغایت «مودبانه» و «استادانه» به «جواب» ما پرداخت. صرفاً گفتن «ژوبین افگنیهای دونکیشوت‌وار و دروغ پراکنی» نمی‌تواند بعنوان پاسخ جدی گرفته شوند. اگر نگارگر شاعر ناتوانی بود، شما بقول پکتیانی منحیث «نویسنده‌ای توانا و

چیره‌دست و فاضل و هوشمند» به مدد ظاهرطنین، بیرنگ‌کوهدامنی، لیلاکاویان، دستگیر نایل، عنایت‌پژوهان، فریدمزدک، واحدنستوه و سایر همرزمان اتحادیه‌ای که ریاستش را داشتید، سعی کنید سند و برهانی را ارائه نمایید تا اگر خدا خواسته باشد اثر داغ نامبارکی راکه در پیشانی تان می‌درخشد بزدایید.

دو شماره «پیام زن» با پست هوایی برای تان ارسال شد همراه یادداشتی راجع به مخارج پستی آنها.

ما هم برای شما در یافتن استدلال منطقی و در توجیه سازش تان با میهنفروشان، آرزوی موفقیت داریم ولی در ادامه نوشتن سازشکارانه و به شیوه‌ای که به مذاق مطبوعات رژیم ایران و خاینان بنیادگرای وطنی سازگار باشد، قلم تان شکسته باد!

▫ ▫ ▫

«انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران» - پاریس،

بدینوسیله از دریافت نامه و کاپی گزارش یکساله انجمن اطمینان می‌دهیم. نامه جداگانه‌ای هم برای تان فرستادیم. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

عبدالاحمد - آلمان،

متقابلاً احترامات ما را بپذیرید. از رسیدن ۲۰ مارک تان با تشکر اطمینان می‌دهیم. کلکسیون «پیام زن» راکه خواسته‌اید برای تان خواهیم فرستاد. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

مقدمه‌های کاست‌های «راوا» و «چسناله‌های داکتر اکرم عثمان»

سید یعقوب - راولپندی،

ضمن نامه‌ای می‌نویسد:

«... مبارزه "راوا" و انتشار "پیام زن" انقلابی مایه امید مردم و مخصوصاً زنان ماست.

من با عده‌ای از دوستانم کاست‌های شما را تقریباً هر روز می‌شنویم و از آنها لذت می‌بریم و به وجد می‌آییم. ما مخصوصاً به پیشگفتارهای آنها زیاد گوش می‌دهیم که بنظر ما به زیباترین و رزمنده‌ترین پارچه شعرها می‌مانند که یقیناً قلب بنیادگرایان خاین و تبهکار را پاره می‌کنند. کاش تمام آنها را در "پیام زن" چاپ کنید تاکسانیکه آنها را نشنیده‌اند لااقل بتوانند بخوانند و بدانند که موضعگیری قاطع و صادقانه بر ضد بنیادگرایان جنایتکار فقط باید اینچنین باشد.

"پیام زن" شماره ۴۶ را نیز دیدیم بخاطر مقاله ارزنده و عالی "چسناله‌های داکتر اکرم عثمان" تبریک و درودهای ما را بپذیرید.

می‌دانید که "پیام زن" ما را بسبب آنهمه گزارشهای افشاگرانه و تکاندهنده‌اش هم الهام می‌بخشد و هم به گریه می‌اندازد»

▫ ▫ ▫

از پنجال کرکسان جهادی به چنگال کفتاران طالبی

مسافر - کابل،

از گزارشواره ارزنده تان سپاسگزاریم. به امید دریافت نامه‌ها و همکاری بیشتر شما.

«در سپیده‌دم اول سنبله ۱۳۷۶ خانه را به قصد رفتن به پاکستان همراه با پدرم ترک گفتم. در تاریکی صبح در پل محمودخان از تکسی پیاده شدیم. صداهای عجیب و غریب و هارن موترها و صدای تورخم تورخم از هر سو بالا بود. نزد دریور یک فلائنگ کوچ رفتیم و پدرم به او گفت: "دخترم مریض است می‌خواهم به سیت دوم موتر بنشینم." دریور با خشم زیاد گفت: "بیادر مرا به کشتن نده، طالبان سیاسرها را در سیت دوم و سوم نمی‌مانند، سیاسرت را در آخر بنشان خودت هر جا می‌نشینی بنشین."

پدرم اصرار کرد: "هوا گرم است او مریض است." دریور با خشم دوچندان در حالیکه راکبین را جابجا می‌نمود گفت: "بیادر تو بسیار مغز سر داری برو ما را بگذار."

بعد از جستجوی زیاد بالاخره در یک موتر دیگری که قسم ملی‌بس بود جاگرفتیم من در آخر موتر در سیت سوم پهلوی زنی نشستم. در موتر دو زن سرسفید از ملیت هزاره هم بودند که چادری نداشتند و پسر ده دوازده ساله‌ای همراه شان بود.

بس آهسته آهسته از بین مکروریان اول گذشته بعد از تقریباً پانزده دقیقه به محلی توقف کرد که موترهای زیادی دیگر هم ایستاده بود مردها بین خود می‌گفتند: "تلاشی دهن تنگیست" آدمکی قوز زده با ریش سیاه دراز و لنگی سیاه و ناخن‌های رسیده چرکینش به دروازه موتر آمده گفت: "سکته شی" (پایین شوید) مردها همه پایین شدند و هر یک را تلاشی کرد. بعد از پیاده شدن آخرین نفر طالبک داخل موتر آمده به تلاشی بکس‌ها، دستکول‌ها و زیر چوکی‌ها پرداخت در حین تلاشی ناگاه چشمش به پسرک هزاره افتید و با خنده و تمسخر فریاد کشید "اوهو، د چنگیز بچیه سکته شه" پسرک در حالیکه از دامن مادر کلانش محکم گرفته و چیغ و فریاد می‌کشید حاضر نبود پایین شود. یکی از راکبین موتر که ریش سیاه انبوه و لنگی سیاه بر سر داشت وساطت نمود و طالب از پایین نمودن پسرک صرفنظر کرد. یکی دو بکس دیگر را هم تلاشی نمود و در اثنای تلاشی بکس زن وقتی چشمش به ناخن‌های رنگ شده‌ی زن افتاد آشفته شده گفت: "تاجکه خجالت وباسه" و با کیبل دست داشته‌اش به دست زن ضربه‌ای وارد نمود.

طالب تلاشی را خلاص نمود و می‌خواست از موتر پایین شود که یک هیولای دیگری که بر سر بینی‌اش یک زخم، کاردی در دهن و لنگی چرک سیاه بر سر داشت به عجله داخل موتر شده و در حالیکه کلماتی نامفهوم را تکرار می‌کرد، بشدت از بند دست پسرک گرفته او را به طرف بیرون کش کرد. فریاد پسرک در تنگی که دو طرف آن کوههای بلندی سرکشیده بودند، انعکاس عجیبی داشت. همه چشم‌ها بطرف موتر ماکه لاشخواری

می‌خواست کبوتری را بخورد، دوخته شده بود. باز هم چند نفر در نجات پسرک پا پیش کردند. طالب وحشی شده بود و باکاردی که در دست داشت تهدیدکنان می‌گفت: "د دی ورور په بامیانوکی ده، د مغل نسل باید د افغانستان نه ویستل شی دی کافر شیعه گان دی" (برادر او در بامیان است نسل مغل باید از افغانستان کشیده شود اینان شیعه‌های کافر هستند) و پسرک را به طرف کانتینری که در نزدیکی آن ده پانزده پسرک قد و نیم‌قد دیگر هزاره را نیز از دیگر موترهای جمع کرده بودند، می‌کشاند. شخصیکه در اول مداخله نموده بود جدی شده بعد از تلاش زیاد پسرک راکه دیگر اشکش خشک وگونه‌هایش سفید شده بود نجات داد و بداخل موتر آورد. پسرک در طول راه هر جا موتر برای تلاشی توقف می‌نمود دچار وحشت می‌شد و به لرزه می‌افتاد. وقتی موتر ما از آخرین تلاشی شهر جلال‌آباد به طرف تورخم به حرکت افتید و پسرک هم که فهمید این آخرین نقطه‌ی خطر است، گویی در آغوش مادرش باشد به خواب عمیقی فرو رفت.

مشاهده‌ی این صحنه‌هاکه در هیچ دوره‌ای از تاریخ نظیر آن سراغ نمی‌گردد چنان مرا به خود مشغول ساخته بود که خستگی مفرط ۸ ساعت راه را از یاد برده و با اینکه در حال دور شدن از جهنم بودم ولی در قلبم برای مردم و وطنم گریستم که گرچه تا حدود زیادی از پنجال کرکسان جهادی نجات یافته اما در چنگال چه کفتاران منحوس گرفتار اند.»

▣ ▣ ▣

روناکریمی - آلمان،

متقابلاً سلامهای ما را هم بپذیرید. از نامه گله‌آمیز تان تشکر. قابل یادآوریست که نامه‌ها و سایر اسناد را مستقیماً از پاکستان به خوانندگان پست می‌کنیم. امید درین مورد سؤتفاهم شما رفع گردیده باشد. هدف شما مبنی بر کمک به هموطنان تیره‌بخت ما قابل قدر است و از آن استقبال می‌کنیم و درین زمینه تا جای ممکن با شما کمک خواهیم نمود. این نیز مربوط به شماست که از طریق کدام سازمان یاکمیته فعالیت کنید.

▣ ▣ ▣

آزادی سختې مبارزې سره ترلاسه کیږي

سرمعلم محمد حکیم - کوهاټ،

د لیک ځخه مو مننه. تاسو کولای شی زمونږ خپرونی په پیښور کی‌له کتابتون ځخه چې پته یې په «پیام زن» کی لیکل شوی او یا مستقیماً زمونږ ځخه د بیعی او دپا گد مصارفو په بدل کی په منظمه توگه ترلاسه کړی. د «راوا» او دهغه د فعالیتونو په هکله هم زمونږ له خپرونو ځخه معلومات موندلی شی.

تاسو لیکلی:

«... زمونږ آرزو او هیله ده چې تاسو او نوری سیاسی پارټی د یوبل په ضد د توهین‌آمیزو کلماتو ځخه استفاده ونکړی او د یو بل په بی‌عزتی کی خپل عزت و نه‌لټوی بلکه مونږ باید د یو بل په عزت لرلو کی خپل عزت ولټوو دا ځکه چې افغانستان د ټولو کور دی...».

په دی مسئلی کی مونږ له تاسو سره موافقت نلرو. دا صحیح دی چې افغانستان زمونږ دټولو مشترک کور دی ولی همدی مشترک کورکی جنایتکاران او وطن ته خاین کسان او همدا راز انقلابی او وطن ته مین کسان هم ژوند کوی. همدی کور کی مینا او ملالی غوندی قهرمانو او مبارزو او هم گلبدین، ملاعمر، ربانی، خلیلی او نورو وطن‌پلورونکو په شان خاینانو او جنایتکارانو ژوند کړی دی. دا ځنگه کیدای‌شی چې خپل عزت د دوی غوندی بی‌عزت او بی‌ناموسو کسانواو د هغوی د گوندونو په عزت کی ووینو. زمونږ په فکر په یوه هیواد کی چې دموکراسی ضد نظام برقرار وی نامکنه ده چې ووایو ټول خلک په سولی او یو شان فضا کی ژوند وکړی. مونږ دچا په مقابل کی توهینی کلمات ندی استعمال کړی بلکه مونږ هغه جنایتکاران چې لاسونه یې د خلکو په وینو ککړ دی رسوا او بربنډ کړی.مونږ دوی ته بی‌ناموس او شرف بایللی وایو ځکه گورو چې حتی په اویا کلنو میندو او ځوانو انجونو باندی د تیری ځخه لاس نه‌اخلی او ټول ولس یې په وینو او ماتم کی کښینولی. مونږ ددوی پرضد کلکه مبارزه پرمخ بیایو ځکه نه غواړو د خلکو ناموس او عزت د دغو مذهبی فاشیستانو په لاس قربان شی.

بیا لیکی: **«مونږ د ټولو افغانانو ځخه دا غواړو چه تیر هیر، چاچی هرڅه وکړه او په هرنوم چی وو وی کړه راځی د نن ځخه وروسته په خپل مظلوم ملت ورحمیږو راځی په گډه دا خپل وران افغانستان آباد کړو راځی ...»**

گرانه وروره، مونږ بیا هم تاسو سره موافق نه یو. د ټولو خلکو هیله ده چې په سولی او سوکالی کی ژوند وکړی. ولی سوله او آزادی په خوشی او د قربانی پرته ترلاسه کیدای نشی. باید د خاینانو پرضد مبارزه وکړو او هغوی دیگر ځخه لری کړو ځکه دوی هیڅکله په خپله خوښی وسلی نه‌پریږدی او په ولس نه رحمیږی. دوی حتی مکی او مدینی کی خپل قسم او قرآن خوړلو باندی هم وفادار پاتی نشول نو ځنگه کیدای شی د خلکو وینا گانواو سوالونو ته غوږ شی. مونږ فکر کووچی ټول افغانان باید د خاینو بنسټپالو په وړاندی ودریږی همغه شان چې د روسانو او د هغوی د لاس پوځو په وړاندی ودریدل یواځی د هغوی په له مینځه وړلو سره کیدای شی چې د سولی او وران افغانستان آبادولو خبری وکړو. ددی جنایتکارانو ځو کلن کړه وړه دا ثابتوی چې دوی هغه بی‌ناموسان دی چې حتی کله کله د خپلو بهرنی بادارانو خبره هم نه‌اوری خلک خو پریږده. تیر هم نشو هیرولای، دوی داسی جنایتونه کړی چې باید حتماً د هغه سزا ووینی همغه شان چې زمونږ خلک د پرچمی او خلقی چوپړانو هغه غټ کسان چې لاسونه یې د خلکو په وینو لړلی دی نه بخښی او هر کله چې وی محا کمی‌ته به یې کښینوی، که د نړی تاریخ ته هم وگوری بیا به په دا گه‌شی چې ټولو ولسونو یواځی په مبارزی او وینو ورکولو سره خپله آزادی او حقوق ترلاسه کړی نه له دښمن ځخه په سوال کولو.

ستاسو سوله غوستنه او دخلکو د سوکالی او آبادی فکر د قدر وړ دی خو باید سوکالی او آبادی ته د رسیدلو عملی لار ولټوی، دغه نیکی هیلی نه د جنایتکارانو، هیوادپلورونکو او بی‌ناموسانو په بخښلو ترسره کیږی او نه په دعا گانواو سوالونو، دی هدف ته د رسیدلو لپاره لومړی باید سم او ناسم وپیژنو او بیا هغه خندان چی شته‌والی یی هدف ته د رسیدلو مخه نیسی د لاری لیری کړو او بیا‌ئی هغه وخت دی چی دا نیکی انسانی هیلی ترسره کیدای شی.

هیله ده چی بیا هم خپل پوښتنی، گزارشونه او وړاندیزونه راواستوی.

▫ ▫ ▫

جبار زمانی ـ کانادا،

از نامه و E-mail تان سپاسگزاریم. همراه شماره ۴۶ «پیام زن» جواب نامه شما هم ارسال گردید. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

پ. رتبیل ـ کانادا،

از دریافت نامه‌ها، بریده‌هایی از نشریات مختلف ایرانی و شعر «تصاویر» سپاسگزاریم. پاسخ نکاتی از نامه‌های تان را قبلاً فرستاده‌ایم.

از تلاش تان برای نشر نامه سرگشاده «راوا» در نشریات آنجا ممنونیم.

فکر نمی‌کنیم بتوانیم «شمه‌ای از فعالیت‌های کی‌جی‌بی در افغانستان» را نشر بتوانیم زیرا چنانچه خود شاهدید «پیام زن» در افشای خاینان جهادی و عمال روشنفکر شان تنهاست و لاجرم تمرکز روی آن وظیفه‌ی اصلی موجب می‌شود تا چاپ مطالب دیگر به تعویق بیافتند.

شعر «تصاویر» را زینت بخش همین صفحه ساختیم. مجدداً از محبتها و همکاریهای تان تشکر می‌کنیم.

تقدیم به «پیام زن»
این هسته اصیل جنبش انقلابی زنان کشور

تصاویر

تصویر «مثله» شدگان را
بر دار و بیار
ببین، کلک صورتگرش
طعمه‌ی انفجار شده

تصویر «رجم» زنان را
بردار و بیار
ببین، کارگاه نگارگرش
لانه‌ی کفتار شده

تصویر «گورکاو» ان را
بر دار و بیار
ببین، «استخوان» مصورش
«کالای بازار» شده

تصویر تهمتنان را
بردار و بیار
ببین، رستم وکاویانش
اسیری پنجه‌ی «سوسمار» شده

تصویر «سپید جامگان» را
بردار و بیار
ببین، «اوستا»ش
«منسوخ» و «نااعتبار» شده

تصویر «جلادان» را هم
بردار و بیار
نمی‌بینی، ساطور دست شان
مرصع و زرنگار شده

استاد!
می‌نگرم می‌نگرم که چسان
چاکران «هیچستان»
این «چلیان» «برهنه روی»
وان «طالبان» «برهنه پا»
آتیلای «کابلشار» شده
جزء تصاویر، که هرگز نمیرند،
همه را خوردند
شهر را نیز با خود بردند
چیزی برجا نماندست

نه، پسرم!
اگر تصاویر ماندگارست
شهر هم پابرجاست
چونکه جایگهش، در قلب ماست
فقط «تیرگی» برپاست
هیزم و هیمه باید افروخت
که روشناش
تا اعماق کهکشانهای مرده
«تیرگی» را دنبال کند

استاد!
بنگر، بنگر، به «شرق»
ببین، ببین، که
«سپیده» دمید و «صبح» بیدار شده

پ. رتبیل (جنوری ۱۹۹۷) تورنتو

▫ ▫ ▫

تغییر آرم «پیام زن»

شیلا ـ اسلام آباد،

از ۵۰ روپیه ارسالی ممنونیم. شماره ۴۶ «پیام زن» ضم نامه‌ای به آدرس تان ارسال شد.

دوست عزیز، در نشستی از مسئولین «راوا» که روی آرم «پیام زن» بحث صورت گرفت، بدین نتیجه رسیدیم که آرم مذکور تحت شرایط خاصی طرح گردیده بود و دیگر با شرایط فعلی مبارزه ما مطابقت ندارد.

«الله اکبر» بر بیرق «راوا» را نیز نافی شعار دموکراسی و سکیولاریزم می‌دانیم که در صدر خواستهای «راوا» قرار دارند. ما معتقد به جدایی دین از سیاست هستیم ولی حضور «الله اکبر» در آرم سازمان معنای دخالت‌دادن‌دین در سیاست را دارد. ما نمی‌خواهیم با این عمل خود مثلاً راه ورود افرادی‌که به دین اسلام اعتقاد ندارند را ببندیم و یا اتحاد با فلان تشکیلات آزادیخواه معتقد به روش و ایدئولوژی دیگر را رد کنیم.

ثانیاً در طول چند سال حاکمیت جانیان بنیادگرا مردم ما باورنکردنی‌ترین و وحشتناکترین نوع شکنجه‌های روحی و جسمی را از سوی کسانی‌تجربه

نمودند که بر بیرق و حرف شان تا بخواهی الله‌اکبر و بسم‌الله و آیات قرآنی جاری است ولی در عمل به پست‌ترین و حیوانی‌ترین خیانتها و جنایتها توسل می‌جویند. ما حتی درین زمینه هم که شده باید خط فاصلی میان خود و آن فرومایگان بکشیم. مردم در دوزخ ما هم به تجربه دریافته‌اند که دیگر نه از حرف و شعار و نوشته‌های این و آن گروه بلکه از روی عمل در مورد شان قضاوت کنند و می‌دانند همانهایی که بیش از همه نام اسلام را بر زبان می‌آورند بدترین خاینان به آن و بدنام کنندگانش بشمار می‌روند.

موجودیت تفنگ که نمایانگر مبارزه مسلحانه است نیز در آرم ما نمی‌توانست کل واقعیت مبارزه «راوا» را منعکس سازد.

بنابر دلایل بالا ترجیح دادیم که تا تصویب آرمی جدید، لوح «آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی» جای آرم قدیمی را بگیرد.

▫ ▫ ▫

دستگیر ـ امریکا،

نامه‌ای با شماره ۴۶ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید.

▫ ▫ ▫

فتانه گیلانی بازهم به بنیادگرایان پناه می‌برد

مختار ـ کویته،

با تشکر دو نامه و گزارش تان راگرفتیم. از گزارش ارسالی در شماره آینده استفاده خواهیم کرد.

قسمتی از نامه تان را در همینجا می‌خوانید:

«... در ماه سپتامبر ۱۹۹۷ رادیوی بی.بی‌سی مصاحبه‌ای داشت با سه صاحب‌نظر افغان (رهبر افغان‌ملت انور احدی، جاوید حقوق‌دان در امریکا و خانم گیلانی در پشاور) در باره مسئله افغانستان.

از بحث‌های جاوید حقوق‌دان چیزی روشن نفهمیدم. انوراحدی در مجموع فعالیت و پیشروی‌های طالبان را تایید کرد، اما خانم گیلانی می‌گفت با ظهور طالبان، ما و مردم افغانستان امیدوار بودیم که صلح را به افغانستان می‌آورند....

و ادامه داد که نیروی سوم که غیر مسلح باشد مسئله افغانستان را حل کرده به افغانستان امنیت و آرامی خواهد آورد.

اما ایشان بمثابه یک "تحلیل‌گر سیاسی" نگفتند که چطور چنین چیزی ممکن است. وقتی نیروهای بنیادگرایان جنایت‌پیشه از لحاظ نظامی اندکی از یکدیگر برتری پیدا می‌کنند، برعلاوه دریدن شکم یکدیگر هزاران فرزند وطن را به خاک و خون می‌کشانند. پس نیرویی غیر مسلح چگونه توان مقابله با چنین حیوانات وحشی را دارد؟

کمی دیرتر خانم فتانه نظر اولش را فراموش کرده می‌گوید تمام نیروهای درگیر باید گردهم جمع شده دور میز مذاکره بنشینند و مسئله افغانستان را حل کنند در غیر آن راهی دیگر وجود ندارد.

باز از این خانم دلسوزِ بنیادگرایان خاین سوال دارم که آیا گردهمایی‌های گذشته را به یاد ندارید؟ گردهمایی مکه را فراموش کردید که چگونه به آن پشت کردند؟ بلی! به یک صورت می‌شود که اول برای این خاینان جایی را برای مذاکره پیداکنید که بالاتر و مقدس‌تر از مکه باشد و بعد دور میز مذاکره بنشینند و به نشست خود وفاکنند. اگر فتانه خانم چنین جایی را سراغ ندارد نباید خودفریبی نموده و مردم را هم به سراب دعوت کند.»

▫ ▫ ▫

ابوبکر دره‌یی ـ لندن،

متقابلاً سلام‌های گرم ما را بپذیرید. آدرس شما را در اختیار دوستی که متذکر شده بودید گذاشتیم. اگر مایل به دریافت «پیام زن» و دیگر نشریات «راوا» هستید ما را مطلع سازید. موفق و سلامت باشید.

▫ ▫ ▫

فاروق فارانی و «عاشقانه»اش برای زنی محصنه و اولاد دار

صبور زمانی ـ آلمان،

سلام‌های ما را بپذیرید. به نامه‌ی تان جداگانه پاسخ فرستاده‌یم. اما در مورد یک نکته انتقادی آن نیاز به اشاره‌ای در اینجا هم است تا شاید برای سایر خوانندگان نیز خالی از فایده نباشد.

می‌نویسید:

«... بنظر شما سرودن شعر عاشقانه برای زنی شوهر دار کدام اصل دموکراتیک یا ملی و مترقی را در بردارد؟ این جمله که از طرف شما نوشته شده و من خواندم همانقدر شوک‌آور و خطرناک است که باید بگویم، وای به آن روزیکه شما بقدرت برسید. شاید هم همه زنهای شوهردار و عاشق را روانه دار «انقلابی» خود نمایید. شما به زن فاروق (فارانی) نفرت نشان می‌دهید که شعر عاشقانه برای شوهر خود گفته است. و طالبان هم کاست‌ها و فلم‌های عشقی را نابود می‌سازند، که ناجایز می‌دانند.

استالین هم دختر خود را به جرم عاشق شدن با بچه هندو اخطار داد که یا این عاشقی را خاتمه دهد و یا هر دو نابود خواهند شد من هنوز هم از شوک آن جمله به حال نیامده‌ام....»

دوست گرامی، ما نگفته‌ایم که کسی شعر عاشقانه نگوید و اگر خدا ناکرده این جرم را مرتکب شد او را به «دار انقلابی»مان خواهیم افکند. مسئله ساده است. عشق زندگیست، عشق چیز با شکوهیست. شاعر متعهد و عاشق مردم هرگز نمی‌تواند و نباید زمانی که کشور و ملتش یکپارچه غرق در خون و آتش برپا شده از سوی پلیدترین عناصر تاریخ باشد، خود را به بی‌خبری و بی‌وجدانی زده و بجای سرودن غم و ماتم بیکران مردمش، شعرهای هرزه‌ی به اصطلاح عاشقانه بنویسد.

ما گفته‌ایم و خواهیم گفت که فاروق فارانی به آن حد سقوط کرد و به خیانت غلتید که وقتی بنیادگرایان بر خواهران و برادران و مادران و پدران ما تجاوز می‌کنند و خلاصه مردم را به سوگ سیاهی نشانده‌اند، با همتای خوارش واصف باختری و غیره بر سر جنازه‌های اهالی کابل، مجلس خورد و

نوش ترتیب داده و ضمن «پاس» پوشالیان و جانیان اخوانی را داشتن، در باره شعر و شاعری پرگوییهای عق‌آور می‌کنند.

ببینید دوست عزیز، فرضاً شما در ماتم عزیز یا عزیزانی غرقید و آنگاه یک دوست شاعر تان بیاید و از شعر و شاعری بگوید و یا شعر عاشقانه‌اش را برای تان دکلمه کند. آیا شما یا هر ناظر دیگر، زیر نام آزادی و ستایش عشق و این چیزها به آن فرد این حق را می‌دهید که تعارفش در مجلس عزاداران آنچنان باشد یا اینکه سیلی‌ای برویش کوبیده و فوری او را بعنوان «می‌زوفی» احمق از محل بیرون می‌رانید؟

شعر عاشقانه سرایی بخودی خودگناه نیست. شاعران بزرگی حتی در عاشقانه‌های شان، غم و رزم مردم را به دلاویزترین صورت بیان کرده‌اند. اما عرضه‌ی «عاشقانه»هایی مثل «گفتنی نیست» و «دریچه نور» (که آقای فارانی آن را برای زنی شوهردار و اولاد دار نوشته) در شرایط باران خون و رذالت از سوی بنیادگرایان، اگر کودنی و لاشعوری تثبیت نشود بدون شک خیانتی بیشرمانه‌ای بیش نخواهد بود.

شعر عاشقانه برای زنی شوهردار ممکن است «اصلی دموکراتیک، ملی یا مترقی» را خدشه‌دار نکند اما آیا شما می‌توانید در آنچنان شعری (که البته در منافی اصول اخلاقی‌بودنش حتی در همان غرب هم جای تردیدی وجود ندارد) اصل و مضمونی «ملی، دموکراتیک یا مترقی» را نشان دهید؟

در افغانستان ما شاعری که از شعرش برق بنیادگراسوز ساطع نباشد، زوالش بهتر. و دیدیم که فاروق فارانی قتقتکی چگونه و چه زود سراشیب این زوال و فساد ناگزیر را پیمود.

آیا شما از خواندن و شنیدن گزارشهای جنایات رهزنان بنیادگرای جهادی و طالبی «شوکه» نمی‌شوید؟ اگر می‌شوید آیا شاعری که آن محشر را ندیده و بجای شعر آتشزا علیه سگان اخوانی، از نجواهای خصوصی به زنش (یا زنش به او) «شعر» ساخته و به چاپ آن مبادرت ورزد، از نظر شما محکوم نیست؟

ما فارانی و امثالش را محکوم و مطرود دانسته و خواهیم دانست ولو دوستانی مثل شما از این لحاظ آزرده و حتی «شوکه» شوند. زیرا ما با برتولت برشت موافقیم که:

این چه دورانی است
که سخن گفتن از درختان،
بیش و کم جنایتی است؛
چراکه سخن گفتنی چنین،
دم فرو بستن در برابر جنایات بیشمار است.

اما راجع به این که حرف و مواضع ما را با طالبان در یک ترازو می‌نهید، چیزی نمی‌گوییم و آن را فقط حمل به سطحی‌نگری و عصبانیت تان می‌کنیم.

در مورد استالین مسئله کاملاً جداست و بحثش خیلی به درازا خواهد کشید. تنها یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم که اگر در آن شرایط فرار و ازدواج دخترش بهترین خدمت ممکن به امپریالیزم بود، پس او حق داشت هر اقدامی کند تا دشمنان را از جاسوسی و تخریب علیه سرزمینش باز دارد.

اگر در آن زمان دختر مثلاً پرزیدنت روزولت دنبال یک کمونیست روسی راه میافتاد، آیا دموکراسی امریکا از آن حادثه با لبخند و شادی استقبال می‌کرد؟

▫ ▫ ▫

هیئت تحریریه «پیوند» ارگان جمعی از اعضای سابق «سازمان مجاهدین خلق ایران» -کانادا،

از دریافت اولین شماره «پیوند» و نامه ضمیمه آن متشکریم. «پیام زن» را بصورت مرتب دریافت خواهید کرد. پیروز باشید.

▫ ▫ ▫

ظاهر طنین دلال فرهنگی یا قاتل و «عضو علی‌البدل» حزب پوشالی؟

ا. اسد -کابل،

با تشکر از نامه و نکته‌ای که تذکر داده‌اید. ما با شما موافقیم که نباید پای بحث با خاینانی نشست که سالها به سلاخی مردم در خون تپیده ما مصروف بودند. ما نیز هیچگاهی به این انحراف نه‌غلتیده‌ایم. ولی فقط بخاطر افشا و طرد آنان است که گاهی به آنان اشاره داشته‌ایم.

قسمتی از نامه تان:

«در شماره‌های مختلف "پیام زن" از ظاهر طنین بمثابه صرفاً از سلسله جنبانان مطبوعاتی خاینان پرچمی یاد نموده‌اید در صورتیکه او و زنش زرغونه از کثیف‌ترین چهره‌های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (جناح پرچم) بشمار می‌رفتند. ظاهر طنین بمثابه عضو علی‌البدل کمیته مرکزی حزب از مزدوران درجه یک مسکو به حساب می‌رفت. مسافر محصل طب از اعضای "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" یکی از صدها روشنفکر آزادیخواه بود که این "فرهنگی" خاین او را به دام مرگ مزدوران روس انداخت.

"پیام زن" همانگونه که سایر اعضای ارشد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را منحیث خاینان و قاتلان که دست های شان به خون هزاران هموطن ما رنگین است، محکوم می‌داند و هیچگاهی به "بحث" با آنان نمی‌رود باید ظاهر طنین‌ها را نیز از آن شرف باختگان بشناسد که حالا هم به اتکای بی‌بی‌سی منادی سازش با بنیادگرایان می‌باشد.»

▫ ▫ ▫

بصریه شالیزی -اسلام‌آباد،

با سلام و آرزوی موفقیت، از دریافت نامه شما اطمینان می‌دهیم.

▫ ▫ ▫

بجای توهمات به پیکار علیه بنیادگرایان برخیزیم

فوزیه -پشاور،

از دریافت نامه تان متشکریم. نباید در مورد خالهایی که در شانه چپ تان بوجود آمده و تصور می‌کنید که بشکل «الله» نوشته شده توهمی به خود راه

دهید و از ما بخواهید که عکس آنرا در نشریه چاپ کنیم. خداوندی که می‌گوییم خالق همه چیز است علاقه و نیازی به تجلی نامش روی بدن ما و شما ندارد. شاید اگر این موضوع را با خاینان جهادی و «طلبه کرام» در جریان می‌گذاشتید فوری آنرا به نفع مقاصد سیاسی خود تعبیر و تفسیر می‌نمودند که به هر صورت به حال شما کوچکترین سودی نمی‌داشت.

به مطلبی در همین شماره «د افغانستان د طالبانو لپاره یوه عظیمه خوشخبری» توجه کنید که چگونه این ریاکاران عوامفریب برای مردم سوگوار و دربدر ما خواب می‌بینند.

پس خواهر جان تلاش نکنید که به تیشه عوامفریبی خاینان جهادی و طالبی دسته بدهید.

بخاطر رهایی وطن و مردم خود از فاجعه سیاه جاری باید بیندیشید و راه رهایی همان است که بود: مبارزه قاطع و تا به آخر علیه کلیه بنیادگرایان خاین و تبهکار. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

همت -کویته،

متقابلاً سلام‌های ما را بپذیرید. ضمن تشکر از ارسال دونامه و مطلب ارسالی تان، از اشتباه چاپی‌ای که در «پیام زن» شماره ۴۶ صفحه ۴۲ در بند اول شعر «جهادی‌ها» بجای «ناتوانی»، «نالوانی» آمده پوزش می‌خواهیم.

▫ ▫ ▫

از مزار تا پشاور زیر سایه‌ی وحشت طالبان

کبیر -پشاور،

در نامه خویش می‌نویسد:

«کارکنان مجله خواندنی "پیام زن" سلام، آرزومندم همه تان شاد و صحتمند بوده و در چاپ و نشر "پیام زن" که خنجری است در قلب و مغز تمام بنیادگرایان خاین، جنایتکار و بی‌ناموس ساخت پاکستان، ایران، عربستان و امریکا موفق باشید.

بتاریخ ۱۸ حمل امسال با خانم و یک طفلم از مزارشریف حرکت کرده به پشاور آمدیم. در جریان راه چشمدیدی داشتم که برای "پیام زن" می‌فرستم.

بعد از اینکه سرویس ۳۰۳ حامل ما در کمربند امنیتی شهر مزار مختصر تلاشی گردید، در منطقه حشیم‌شیر افراد مسلح با کلاشنکوف در مقابل پوسته‌های خود که در فاصله چند کیلومتری با یکدیگر قرار داشتند در سرک ایستاده و موتر را بخاطر دریافت باج امر توقف دادند. دریور سرویس ماکه گنگه بود در منطقه حشیم‌شیر ازکنار مردان مسلح عبور کرده و قدری دورتر توقف نمود. مردان مسلح به زور وی را از موتر پایین کرده می‌خواستند لت و کوب نمایند ولی با حرکات غیر طبیعی دریور و صداهای مسافران که فهمیدند دریور نمی‌تواند گپ بزند، رهایش کردند. بالاخره در خنجان خادیستهای دوستمی موتر را متوقف ساخته و از دریور تقاضای امر خروج از شهر مزار راکه باید به امضای دوستم باشد نمودند. چون دریور ورقه را نداشت تقریباً دو ساعت همه مسافران انتظار ماندیم تا بالاخره مالک موتر توانست از مبلغ ۲۵ لک افغانی باج مبلغ ده لک افغانی داده و اجازه حرکت را بدست آورد. بعد ساعت ۵ عصر به خط اول دوستمی‌ها در منطقه اولنگ در سالنگ جنوبی رسیدیم. منطقه‌ای بسیار کوچک که همه ساکنین آن قریه را ترک نموده بودند و خانه‌های شان توسط افراد مسلح بصیر سالنگی شبانه مبلغ ۱۰ هزار افغانی فی نفر به کرایه داده می‌شود. حدود یک هزار مسافر مرد و زن و طفل درین منطقه منتظر حرکت بطرف کابل بودند. اکثر مسافران چند روز را بعلت بند بودن راه توسط طالبان درین منطقه سپری نموده بودند. هوای منطقه فوق‌العاده سرد و از سماوار و مواد غذایی خبری نبود. صرف نان خشک که به مشکل دو لقمه می‌شد مبلغ ۳۰۰۰۰ افغانی پیدا می‌شود. ما چون تازه رسیده بودیم خواستیم که به طرف خط اول طالبان حرکت کنیم ولی با فیر هوایی از آمدن مسافرین جلوگیری می‌نمودند. بناءً ما هم مجبور شدیم که با دو فامیل دیگر اتاق خردی را به کرایه گرفته و شب را سپری کنیم. تعداد ما در این اتاق به ۱۸ نفر می‌رسید. آن شب را با یک پتو بدون نان صبح کردیم.

فردا صبح احوال آمد که راه باز شده است. به سرعت خود را به خط اول طالبان رسانیدیم که تقریباً ۲۵ دقیقه با پای پیاده فاصله دارد، ولی خلاف انتظار دیدیم که راه مسدود است. زنان و اطفال را در آن روز برعکس روزهای دیگر در صفوف اول و به عقب شان به فاصله چند متری مردها را جابجا ساخته بودند. مردی رنگ پریده و به شدت غمگین که در چند قدمی من نشسته بود گفت: "این بیشرف ها امروز بخاطری زنان را پیش و مردها را به عقب جا داده‌اند که دیروز وقتی سرو صدای مردم بلند شد که چرااجازه عبورنمی‌دهید چندطالب وحشی با فیر هوایی و حمله به مردم مسافران را به عقب راندند و حین فرار اطفال و زنان زیر پا شدند و طفل ۴ ساله‌ام کشته شد و زن حامله‌ای در روی سرک ولادت کرد و نوزادش را از دست داد. مسافران همه به این بی‌ناموسیها لعنت می‌گفتند و هر دو جسد را در پهلوی سرک دفن کردیم."

وقتی مسافران بعد از انتظار زیاد دیدند که به آنان اجازه عبور داده نمی‌شود سر و صدا براه انداخته و خواهان اجازه عبور شدند. یکی از افراد مسلح که از سر و صورتش وحشت می‌بارید با صدای بلند گفت: "امشب تا صبح خواب نکرده‌ام، حوصله ندارم، پروای هیچکس را هم ندارم. اگر خواستم همه‌ی تانرا می‌کشم و در دریا می‌اندازم. کیست که پرسان تانراکند؟ صبر کنید که قومندان ما بیدار شود شاید برای تان اجازه رفتن بدهد بگذارید خواب شوم." بعداً لحاف خود راگرفته و به فاصله چند قدمی صف زنان بالای سرک مانند جانوری به خواب رفت.

بعد از نیم ساعت با بلند شدن سر و صدای مسافران از یکطرف و طویل شدن لحظه به لحظه صف، قومندان گروپ مسلح منطقه از خواب بیدار شده و در حالی که مخابره در دست داشت با دو نفر مسلح دیگر به طرف مسافران آمده و در جواب درخواست ما گفت: "ما بارها اعلان کرده‌ایم که نیایید، چرا می‌آیید و ما را به تکلیف می‌سازید؟ خبر ندارید که خط اول است، مثلیکه از مرگ نمی‌ترسید؟" بعد به افراد خود که در قله ها جابجا بودند امر انداخت به طرف جنبشی‌ها را داد و از هر طرف فیرهای هوایی

زیکویک و هاوان و دیگر سلاحهای ثقیله شروع شد که همه ما مسافران به وحشت افتادیم.

زمانی وضع وحشتبارتر شد که تمام افراد مسلح شروع به تیر اندازی هوایی کردند و یک راکت از روی سرک به طرف جنبشی‌ها فیر شد. تمام اطفال می‌گریستند. تیر اندازی چندین بار در فاصله‌های کوتاه تکرار می‌شد. حدود ۳ ساعت بعد مولوی خان محمد معاون وزیر دفاع که یک پایش مصنوعی بود همراه با ۳۰ - ۴۰ طالب در سه موتر تویوتا رسید. قومندان گروپ منطقه به استقبال شان رفت و افراد مسلح قومندان منطقه اخطار می‌دادند که اگر کسی با آنان صحبت و یا عذر نمود از خود گله کند.

اما مسافران گفتند که چند نفر ریش‌سفید به حیث نماینده ما با آنان صحبت می‌کنند. وقتی مولوی نزدیک شد ریش سفیدان با وی صحبت کردند. مولوی‌صاحب گویی با دیدن "سیاه‌سرها" غیرتش تور خورده رو به قومندان منطقه کرده گفت: "زه‌حاضر نه‌یم چه که خوک ماته توده نرمی هم راکړی خپله سیاسره یوه‌دقیقه هم دلته په دی حالت کی کښینوم دا اسلامی چلند ندی - دا خلک ولی تاسی په تنگوی، که چا باندی شک لری تلاشی‌یی کړی او وینیسی که نه نو نور خلک پریږدی چه ولاړشی". بالاخره تلاشی شروع شد و همه اجازه یافتند عبور کنند. ما بشمول زنان و اطفال به دویدن شروع کردیم ولی ۱۰۰ قدم پیشتر نرفته بودیم که تفنگ بدست دیگری جلو ما راگرفته و با فیر هوایی وادار ماکرد که دوباره به جای اولی برگردیم همه دست و پاچه شده و کوشش کردیم که مقاومت کنیم ولی آن حیوان درنده با قنداق تفنگ بالای مردم حمله می‌کرد، در وسط سرک مردی موسفید ایستاده بود که می خواست دلیل بگوید ولی مورد حمله قرار گرفته و با ضربه قنداق به روی سرک افتاد. درین موقع مولوی که از دور ناظر صحنه بود به تفنگ دار حمله کرده از موهایش گرفت و دیگر طلبه‌ها تفنگش راگرفته و با اشاره مولوی یکی از آنان که قیچی در جیب داشت موهای طالبک وحشی را قطع کرده و بعد از بسته نمودن دست و پایش او را به موتر انداختند. بعداً مولوی به طرف قومندان رفته و گفت: "ته هم مسلمان نه‌یی او دا سړی دی هم مسلمان نه دی" و به یخن قومندان دست انداخت. درین اثناء قومندان چند فیر هوایی کرد و طرفدارانش هم دست به فیرهای هوایی زدند. در ظرف چند دقیقه هر دو طرف در عقب سنگهای کلان سنگر گرفته و تیراندازی می‌کردند. مسافران که از ترس به هر طرف پراکنده شده بودند ناظر جنگ طالبان بودند تا اینکه قومندان به نفرهایش دستور داد که پایین بیایند و فیر نکنند و به همین سادگی سنگر بندی پایان یافت. به مردم اشاره کرد که حرکت کنید و مسافران برای بار دوم به دویدن آغاز کرده تقریباً یک ساعت راه را آمده بودیم که موترهای مولوی از کنار ما گذشتند. دقایقی بعد موتر عسکری که در آن زیکویک نصب بود به سرعت از کنار ما رد شد تا اینکه در یکی از گولایی ها متوجه شدیم که همان موتر عسکری جلو مردم راگرفته به استثنای زنان بامحرم و اطفال شان همه را امر بازگشت دادند. من چون زن و طفل همراهم بودند اجازه یافتم به سفرم ادامه دهم.

زمانی که به شهر چاریکار رسیدیم دیدیم همان دو فامیل که شب همراه ما در یک اتاق بودند در حالیکه مردهای شان را برگشتانده بودند در کنار سرک نشسته و انتظار مردهای شان را می‌کشند، نه پول داشتند و نه آدرسی، همه می‌گریستند.

وقتی سوار مینی‌بس شدیم خواستم دو چوکی یکی برای خودم و دیگر را برای خانمم بگیرم که مردی از بین موتر صدا زد "او برادر خیریت است مثلیکه نو آمده‌ای سیاه سرت را در پشت پرده روان کن اگر نه آزارت می‌دهند" به عقب خود نگاه کردم که سیت اخیر موتر را با پرده بزرگی جدا کرده‌اند و زنان را در آنجا زندانی می‌کنند.»

▫ ▫ ▫

«نگاهی از درون به حزب کمونیست کارگری»

سیر - آلمان،

دوست ارجمند، از زحمت و توجه تان سپاسگزاریم. نوشته‌ی «نگاهی از درون به حزب کمونیست کارگری ایران» از نویدی‌پور در نشریه «نیمروز» درباره «حزب کمونیست کارگری ایران» و رهبران آن قبلاً برای ما رسیده بود. اما نوشته‌هایی ازین قبیل که با افشای هویت اصلی افراد این و آن حزب مخالف رژیم ایران توأم باشد قبل از همه ماهیت خود نویسندگان آنها را زیر سوال می‌برد تا ساواکی و... بودن طرف مقابل را.

ما به اختلاف نظرهای خود با آقای فرهاد بشارت و حزبش در شماره ۴۵ «پیام زن» اشاره کردیم ولی استفاده از «افشاگری»های نوع نویدی‌پور را مردود می‌دانیم.

▫ ▫ ▫

ش. علی‌خیل - استرالیا،

از همکاری شما در زمینه فروش «پیام زن» بسیار سپاسگزاریم. ۵۰ دالر ارسالی تانرا از دکانی که تذکر داده بودید بدست آوردیم.

امیدواریم همیشه با ما همکاری و مکاتبه داشته باشید.

▫ ▫ ▫

ثریا و صدیق راهی
سگ زرد برادر شغال

فرشته کابلی - راولپندی،

متقابلاً سلامهای ما را بپذیرید. از ارسال رساله‌ی «نجیب را بشناسید» متشکریم. در مورد «نزاع» صدیق و ثریا راهی باید گفت که این اصل موضوع را تغییر نمی‌دهد چراکه سگ زرد برادر شغال است!

قسمتی از نامه‌ی تان:

«... آنچه ضم این نامه بشما می‌فرستم کتابی است در مورد داکتر نجیب رئیس جمهور اسبق افغانستان که بقلم برادرش صدیق راهی چند سال پیش برشته‌ی تحریر کشیده و بدست نشر سپرده شده بود. اگرچه نشر کتاب مذکور اکنون دیگر چیز تازه‌ای نیست اما در این مورد حقایقی وجود دارد که باید

افشاء شوند. و آن اینکه عده‌ای تصور می‌کردند و هنوز هم باین تصوراند که گویا کتاب مذکور توسط صدیق راهی نه بلکه توسط همسرش نوشته شده است. در ابتدا وقتی کتاب یادشده تازه نشر گردیده بود صدیق راهی با طمطراق و افتخار می‌گفت که آنرا خودش نوشته است نه کس دیگری. اما پس از آنکه عده‌ای از افغانها او را با نگاشتن همچو کتابی نکوهش و تقبیح کردند بویژه بعد از آنکه داکتر نجیب توسط طالبان به قتل رسید، صدیق راهی از نگارش کتاب بکلی انکار ورزید و بدینوسیله خواست تا سیل انتقادات و دشنامها را از خود رد و به همسر خود که در قضیه دستی نداشت توجیه کند. او در همه جا و نزد همه می‌گوید که کتاب توسط همسرش ثریا تحریر و به نشر سپرده شده است.»

▫ ▫ ▫

عبدالله حمید - استرالیا،

از همکاری شما صمیمانه متشکریم. آدرس جدید تان راگرفتیم، ۱۴ نسخه شماره ۴۵ «پیام زن» وکاست‌های «راوا» را با نامه‌ای ذریعه پست هوایی به آدرسی که نوشته بودید ارسال نمودیم. کاش خود تان یا آن دوست محترم لطف نموده و در اسرع وقت از رسیدن آنها ما را مطمئن سازید.

▫ ▫ ▫

ضرورت همبستگی بین سازمانهای آزادیخواه ایران و افغانستان

«شورای دفاع از مبارزات خلقهای ایران» - وین،

درودهای گرم ما را بپذیرید. بدینوسیله از دریافت نامه صمیمانه و ضمایم اطمینان می‌دهیم. از تلاش شما بخاطر توزیع نامه سرگشاده «راوا» و ارسال اعتراض نامه به وزارت‌های داخله و خارجه پاکستان در رابطه با شکنجه و استنطاق یکتن از همکاران «راوا» در اسلام‌آباد، متشکریم. امیدواریم این حداقل همبستگی بین ما پیوسته برقرار ماند.

قسمت‌هایی از نامه‌ی تان:

«... باعث خوشحالی ماست که در مبارزه علیه سرمایه‌داری و تجلی ارتجاعیش به هر شکلی رژیم‌های مذهبی و غیر مذهبی با شما همراه بوده و می‌توانیم وظایف مبارزاتی خود را نسبت به شما در حیطه امکانات خود انجام دهیم. ما از شرایط سخت مبارزاتی شما واقف بوده و ضرورت همبستگی با شما را کاملاً حس می‌کنیم. مبارزات زنان تحت شرایط رژیمهای ارتجاعی اسلامی ایران و افغانستان و... از اهمیت والا برخوردار بوده و رهایی زنان از قید و بند ستم طبقاتی و پدرسالاری که هرگونه مذهبی حامی آن است، - یکی از مضامین عمده هرگونه مبارزه علیه استبداد و استثمار را تشکیل می‌دهد بطوریکه رهایی جامعه در کل در گرو رهایی زنان از چنین قید و بندهایی معنی و مفهوم واقعی خود را می‌یابد و این معضل اصل و اساس حقوق دموکراتیک توده‌هاست. در این رابطه ما خلاصه اعلامیه اعتراضی تان را بزبان آلمانی و انگلیسی ترجمه و در اختیار تعداد زیادی از سازمانها و گروههای مترقی و آزادیخواه اتریش و دیگر خارجیان قرار دادیم و از آنها خواهش نمودیم که با فرستادن نامه‌های اعتراضی به سفارت و وزارت خانه‌های ذیربط پاکستان علیه تضییقات و فشارهای وارده بر شما از جانب نیروهای ارتجاعی اعتراض نمایند.»

▫ ▫ ▫

ع.و. - پشاور،

دوبیتی‌های ارسالی تان راکه توسط ک. کابلی سروده شده‌گرفتیم که بند هایی از آن را در همین صفحه می‌آوریم. امید شعرهای بهتر و بیشتری از دوست ما ک. کابلی دریافت داریم.

وطنداران وطن دریای خون شد
فرو در ورطهٔ مرگ و جنون شد
همای همت این قوم والا
ز جهد کرکسی چندی زبون شد

نه طالب را نشان از علم و عرفان
نه ملا را خبر از حکم قرآن
نه دانم حال ملت چون شود چون
ازین کافردلان نا مسلمان

دراینجا نی کسی در فکر کیش است
نه کس از ماتم ملت پریش است
تمام همت این نابکاران
به فکر برقع و دستار و ریش است

جهان در فکر فتح کهکشان است
به سوی زهره و کیوان روان است
ولی اینجا همه طفل و زن و مرد
دماغ آشفته از سودای نان است

وطنداران وطن در بند تاکی
به درد و غمش پیوند تاکی
بود افتاده اینسان سر نوشتش
به دست خود فروشی چند تاکی

ز دشتش جز گیاه غم نروید
زباغش جز گل ماتم نروید
تمام این خسان گرگ‌اند و خوک‌اند
در این کشور مگر آدم نروید

عبدالمختار - کابل،

با تشکر مطلب ارسالی تان را گرفتیم که قسمت‌هایی از آنرا ذیلاً می‌خوانید:

«۱ - در صورتیکه اسحق‌نگارگر بصورت یک نماینده با صلاحیت مردم افغانستان از طرف غرب سفری به افغانستان داشت پس چرا خبر ملاقات وی با ملاعمر از طرف هیچ رادیویی به نشر نرسید؟

۲ - اینکه نتیجه ملاقات و دستآورد آن نیز اعلان نشد که درکدام مورد ملاقات داشتند و نتیجه آن چه بود. به نظرم خودش نخواسته از طریق رادیو اعلان شود چون علت رفتن و ملاقاتش این است که درآینده نزد دوستم راه و جایی داشته باشد زیرا دوستم رقیب سرسخت ملاعمر می‌باشد و موقف عزیزان نگارگر (برادر زاده‌ی نگارگر دگرجنرال عبدالرزاق سرطبیب دوصدبستر مزار شریف، داکتر حمید که داکتر شخصی و خانگی دوستم در شبرغان می‌باشد، برادر نگارگر که در بلخ زندگی دارد از ریش سفیدان مشهور بلخ می‌باشد، تمام فامیل انجنیر عثمان با برادران، خواهران، پسران کاکا و غیره که درکوچه سید قاسم، شرق روضه‌ی شریف سکونت دارند در حکومت دوستم مصروف کار می‌باشند) خراب می‌شود و همچنان اگر کدام وقت برای ملاقات دوستم برود باید باآبرو و قابل پذیرش باشد.»

▫ ▫ ▫

دیانا و ملا و جنازه سگ

فاروق - پشاور،

متقابلاً سلام‌های ما را بپذیرید. از عکس دیانا و طالب که فرستاده بودید متشکریم. و از آن در همین شماره استفاده نمودیم.

قسمتی از نامه تان:

«دیدن این عکس مرا به یاد قصه‌ای انداخت که اگر پسندیدید آنرا با عکس دیانا و طالب چاپ کنید.

یک نفر سگی داشت. از قضای روزگار سگش می‌میرد و او که سگ را خیلی دوست داشت نزد ملا رفته و از وی خواست جنازه سگ را بخواند. ملا از شنیدن این سخن خیلی به قهر شده گفت: "ولاحول باالله د سپی جنازه خو کفر دی ته څرنګه دا خبره کوی؟"

صاحب سگ که از خصوصیات ملاها خوب آگاهی داشت جواب داد: "سگ من یک طوق طلا داشت و وصیت کرده بود که هر کسی که جنازه‌اش را بخواند این طوق طلا به او داده شود" ملا با شنیدن این گپ لحنش را تغییر داده گفت: "ښه خیر دی جنازه خو به وشی خو ته ووایه چه دی مرحوم نور څه ویلی وو؟"

طالبان که زنان افغان را در داخل افغانستان بخاطر مراعات نکردن حجاب مورد لت و کوب و اهانت قرار می‌دهند وقتی پای پوند و سترلنگ و اکت انسانیت و امروزی نمایی و کسب حمایت از غرب در میان می‌آید، نماینده به اصطلاح دیپلماتیک شان در مقابل عکسی نیمه برهنه دیانا نشسته و مرگ او را تسلیت می‌گوید.»

▫ ▫ ▫

ضرورت پیوند خلقهای ایران و افغانستان

بهروز از نشریه «توفان» - آلمان،

با سپاس فراوان از دریافت نامه‌ی تان اطمینان می‌دهیم. راجع به وضعیت ایرانیان مقیم پاکستان که تعداد شان محدود است، متأسفانه معلومات کافی نداریم. اگر اطلاعاتی بدست آمد برای تان انتقال خواهیم داد.

قسمتی از نامه‌ی شما:

«... خلقهای افغانستان و ایران با پیوندهای تاریخی فراوان و سرنوشت مشابه به همکاری و مساعدت متقابل نیاز دارند. برای ما روشن است که زنان قهرمان افغانستان در چه شرایط غیر انسانی و دهشتناکی بمبارزه می‌پردازند. ما مقاومت و پشتکار شما را تحسین می‌کنیم و معتقدیم که راهی راکه نیروهای مترقی، دموکراتهای انقلابی و ضد امپریالیست می‌پیمایند راهی سخت و ناهموار است ولی هیچ مشکلی نیست که در مقابل اراده و پشتکار و مبارزه خلقها قابل حل نباشد. زمان به نفع نیروهای انقلابی عمل می‌کند.»

▫ ▫ ▫

چند سوال

انجنیر ف. ح. - کابل،

«... آرزومندم تا به سوالات و انتقادات ذیل پاسخ دهید:

۱ - اخیراً شماره ۴۶ "پیام زن" بدستم رسید که مضامین و مطالب مندرج در آن همه جالب و خواندنی بودند مخصوصاً مقالات "اگر اجازه بدهیم بنام خدا... (از پروین دارابی)"، "واقعیت جورج اروول وطنی ما"، «داکتر اکرم عثمان...»، "قذافی و اردوی زنانش"، "سیا از مزدورانش سیلی می‌خورد"، "چند انتقاد بر پیام زن" و غیره. انتقادات زریر قدوس برایم خیلی جالب، بجا و خواندنی بود. بارها آنرا خواندم و جوابهای شما را به آن نیز مطالعه کردم. گرچه جوابهای تان ظاهراً قناعت بخش بود و امیدوارم که برای زریرقدوس نیز قناعت‌بخش باشد ولی بیاد باید داشت که: جریانات بعد از هفت ثور چشم انبوهی از مردم کشور را به جهان‌بینی علمی و انواع تئوریها باز نموده که شما نباید ازین انبوه جمعیت، بخاطر عملکرد فاشیستی مشتی از رهبران خودفروخته چشم‌پوشی کنید! باید بدانید قلب اکثریت مطلق هفت ثوری‌ها بخاطر این ملت تپیده بود و هنوز هم می‌تپد. از آنها باید استفاده کنید باید آنها را دریابید و بدانید که درد و درک مشترکی دارید. بر سر آن پیمان دست ترحم باید کشید وگرنه ارتجاع سیاه در کمین است. همانطوریکه تعدادی از شما را نیز قبلاً بلعیده، اینک این لقمه تیار را هم از نزد تان خواهد بلعید. اگر واقعاً چنانچه ادعا می‌کنید مبارزه نیز می‌کنید آنها را دریابید و اگر شما نیز چنون دیگران به ریش این ملت و فرزندانش می‌خندید این مطلبیست علیحده.

۲ - اگر قرار باشد مجموع فعالیتهای انقلابی تانرا افشاگری اعمال سبعانه

انواع بنیادگرایان تشکیل دهد، این وظیفه را خود رسانه‌های تبلیغاتی به بهترین وجهی انجام می‌دهند. اعمال غیر انسانی این وحشی‌ترین موجودات را تمام مردم به چشم سر دیده و با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اند. مگر از چگونگی ارتباط شان با سازمانهای جاسوسی کشورهای مربوط، اطلاع کافی ندارند؟ این اطلاعات را رادیو صدای شریعت، رادیو شورای نظار، رادیو و تلویزیون مزارشریف از داخل کشور برضد همدیگر و صدها راپور و نشرات خارجی بسیار خوبتر، دقیقتر و رساتر از شما به نشر می‌سپارند و انجام می‌دهند.

۳ ـ نمی‌دانم غیر از افشاگری، درین عرصه پیکار جانکاه مبارزه طبقاتی چه مصروفیت دیگری دارید؟ شاید بگویید: سازماندهی تظاهرات و کنفرانس‌ها در بین مهاجرین در پاکستان. مردم در حالیکه فعالیت‌های تان را درین عرصه‌ها به دیده قدر می‌نگرند مگر باید بدانید آنها را کافی نمی‌دانند. درد مردم ما خیلی عمیق تر از آنست که با یک گزارش و تبلیغ آنرا به جهانیان رساند. قدمی باید فراتر ازین تبلیغ و گزارش گذاشت.»

اینک مختصر جواب ما:

کودتای ۷ ثور که سرآغاز فاجعه حاکمیت روسها در کشور بود، نه‌تنها ارمغانی به مردم نداشت بلکه با استفاده و زیر پوشش «جهان‌بینی علمی» و «انواع تئوری‌ها»، جنایات نابخشودنی را مرتکب شدند. اگر جهادی‌ها و طالبان خاین با استفاده از اسلام و شریعت می‌خواهند حاکمیت خونبار شان را تداوم بخشند، میهنفروشان خلقی و پرچمی به آن «تئوری‌ها» و کلمات توسل می‌جستند. بنابراین ما که از همان آغاز مبارزه علیه متجاوزین روسی و نوکران شان در کنار مردم خود بوده‌ایم و با همین «اکثریت مطلق هفت ثوری‌ها» جنگیده‌ایم نمی‌توانیم هیچگونه «درد و درک مشترکی» با آنان داشته باشیم. و نیز باین برداشت شما که «قلب اکثریت مطلق هفت ثوری‌ها بخاطر ملت می‌تپید» باین دلیل ساده نمی‌توانیم موافق باشیم که تحت رهبری و حاکمیت جلادانی چون تره کی، امین، ببرک، نجیب و... بسر بردند. اگر قلب آنان اندکی هم بخاطر ملت می‌تپید باید در بحبوحه جنگ مقاومت ضد روسی طرف ملت را می‌گرفتند و نه متجاوزین روسی و مزدوران شان را. آن افراد را اگر خاین به خلق نگوییم لااقل در ردیف «فرزندان» صدیق «این ملت» هم نمی‌توان حساب کرد. در شماره قبلی در جواب به نامه زریرقدوس نیز اشاره رفته است و برای شما هم «ظاهراً قناعت بخش» بوده که ما از مبارزه ضد بنیادگرایی افراد پایین‌رتبه و صفوف آن احزاب که اکنون اظهار ندامت می‌کنند، جانبداری می‌کنیم. بنظر ما بسیار مهم است که بین سمت دادن مبارزه و بسیج و متشکل کردن آنان با آب تقدیس ریختن بالای آنان فرق گذاشت.

در مورد اهمیت افشاگری انواع بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان هم که گوشه‌ای از کار علنی ما را می‌سازد، برخلاف شما معتقدیم که رسانه‌های خبری از CNN و BBC گرفته تا رادیوی «صدای شریعت» و رادیوی شورای نظار، هیچکدام این وظیفه را به درستی انجام نمی‌دهد. آیا خبر مثلاً تجاوز به دختر ۴ ساله و مادر و پدر ۷۰ ساله را از کدام منبع خبری *جهادی ـ طالبی و یا خارجی شنیده‌اید؟ کدام خبرگزاری گزارش ربوده شدن* شکریه‌ها را نشر نموده است؟ افشاگری آنان فقط در حدیست که منافع معین سیاسی شان اقتضا کند.

و اما در این مورد با شما موافقیم که در کشور اخوان‌زده‌ای مثل افغانستان و با مردمی چنین غدابکش، دامنه مبارزه بمراتب وسیعتر از براه انداختن اکسیون‌ها و تبلیغات است.

توان ما فعلاً همین است. آرزومندیم شما و امثال شما و سایر سازمانها صدبار بیشتر از ما ناقوس مبارزه‌ای قطعی علیه بنیادگرایی و حامیان جهانی و منطقه‌ای آن را به صدا درآورند.

▫ ▫ ▫

«تظاهرات "راوا" مشتی بر دهان اخوان»

حمید انوری ـ امریکا،

از علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» متشکریم. نشریات درخواستی برای تان ارسال گردید. خرسند خواهیم شد اگر شماره‌هایی از نشریه‌ای را که تذکر داده بودید برای ما بفرستید. قسمتی از نامه‌ی شما:

«... از جریانات تظاهرات جمعیت انقلابی زنان افغانستان آگاه شدم. شهامت زنان افغان واقعاً قابل قدر است و تظاهراتی که "راوا" براه انداخته بود، مشت محکمی بود که بر دهان اخوان و ارتجاع کوفته شد و قرار معلوم آن مشتها آنقدر کوبنده بودند که آنان را به لرزه درآورده از خود عکس‌العمل نشان دادند. چون این دشمنان از منطق بی‌بهره‌اند، مانند همیشه از زور کار گرفته و چهره‌های سیاه خویش را بهتر به نمایش می‌گذارند....»

▫ ▫ ▫

«هومان» (گروه دفاع از حقوق همجنسگرایان ایران) ـ سویدن،

از نامه‌ی تان متشکریم. کتاب درخواستی را می‌توانید از طریق بی‌بی‌سی بدست آورید که آدرس آن چنین است:

BBC
PERSIAN SECTION
BUSH HOUSE
P.O.Box 76
LONDON, WC2B 4PH
UK

▫ ▫ ▫

«خاینانو ته خپه خلک»

«د افغانستان د انقلابي ځوانانو ټولنه» ـ پېښور،

زمونږ تاوده سلامونه او نیکې هیلې ومنئ. ستاسو لیک او موخلیک مو ترلاسه کړ. په خپلو اهدافو کې مو بریالي غواړو. دادی *ستاسو د لیک ځینې برخې:*

«د افغانستان انقلابي ځوانان نور د بنسټپالو چې زمونږ د

گران هیواد او مظلومو هیوادوالو ورانوونکي او قاتلین دي بې تفاوته نښي پاتي کیدای.

... مونږ د هیواد او هیوادوالو په سپیڅلي مینه کي راپاڅیدلي یو او له ټولو خاینانو څخه بـه د ناهید، مینا، مجروح، الفت او کروخیل غچ او انتقام اخلو... د ملي خاینانو، بنسټپالو او طالبیزم سره د مبارزې غوښتونکي...»

لکه څرنګه چي تاسوته هم جوته ده «راوا» د یوه سیاسي سازمان په توګه افغانستان او هیواد کي د میشته پرګنو د سوکالۍ، سرلوړي او لرغوني تاریخي، ملي او فرهنګي افتخاراتو په وړاندي تل غوڅ او روښانه دریځ لرلی دی. سربیره پر دی چي زمونږ دا دریځ په کراتو د «پیام زن» له خوا یا د مرکو، لاریونونو او محفلونو په ترڅ کي بیان شوی هم دی خو دادي ستاسي د غوښتني له امله یو ځل بیا مو رڼا پري واچوله. تاسو کولای شي چي زمونږ د نورو ګنو په لوستلو سره خپل معلومات د «راوا» په اړه پوره کړی. که د «پیام زن» نورو ګنوته اړتیا ولري، کولای شي چي دبیعي په بدل کي زمونږ له پتې څخه ترلاسه کړي.

▫ ▫ ▫

چوپان ـ آلمان،

از نامه و ارسال جزوه «بوسه بر شمشیر خونین» متشکریم. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

دنیا ـ امریکا،

باسلامهای گرم، درمورد نکاتی ازنامه‌ی تان جواب جداگانه‌ای ارسال شد.

▫ ▫ ▫

مطلب «زور کم و قهر بسیار یک سوپر انقلابی» و ارتباط آن با خیانت حلیم نام به سازمانش

جنبش انقلابی مردم افغانستان ـ کویته،

از نامه و متن نوشته‌ای به حمایت از نامه سرگشاده «راوا» ممنونیم. خوب و صحیح بود اگر قبل از طرح سوالات و تمایل تان در مورد ملاقات حضوری، نشریات و یا برنامه تانرا به ما می‌فرستادید تا با مواضع و نظرات تان آشنا می‌شدیم. اینک پاسخی فشرده به نکاتی از نامه‌ی تان.

با توجه به شعارهای اصلی ما (آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی) و مرور نشریات ما به آسانی می‌توان «اساس و مبانی تفکر» ما را دریافت. ما بخاطر دموکراسی و برضد میهنفروشان پرچمی و خلقی و بنیادگرایان قاطعانه می‌رزمیم و این آشتی‌ناپذیری ما با خاینان بنیادگرا باعث شده که عده‌ای ما را شعله‌ای و... خطاب کنند. ما خود را «شعله‌ای» نمی‌دانیم ولی اگر دموکراسی خواهی ومبارزه قاطع از خصوصیات صرفاً «شعله‌ای»هاست بگذار مصرانه و با افتخار اعلام کنیم که ما هم این خصوصیت را داریم. برای ما تفسیرهای گوناگون از شعار آزادی و دموکراسی بر مبنای ایدئولوژی های متفاوت اساسی نیست. آنچه در درجه اول اهمیت کسب می‌کند عمل است. درشرایط فعلی اگر دریابیم که فلان و بهمان تشکیلات برای نیل به دموکراسی و مبارزه ضد بنیادگرایی آماده است قربانی دهد، بی‌توجه به ایدئولوژی‌اش آنرا دوست و متحد خود بشمار آورده همکاری و همسویی با آنرا وظیفه خود خواهیم انگاشت.

ما «سازمان رهایی افغانستان» را از جمله سازمانهای انقلابی کشور می‌دانیم که با دادن قربانی‌های فراوان در جریان جنگ مقاومت و بعد، نقشش را بمثابه عنصر فعال جنبش انقلابی افغانستان به اثبات رسانیده است. ما به خون داکتر فیض‌احمد و سایر رهبران و کادرهای آن که بدست دژخیمان بنیادگرا جاری شد احترام قایلیم. ما در حالیکه با سازمان رهایی و سایر سازمانهای انقلابی خود را از لحاظ سیاسی متحد می‌دانیم، از نظر تشکیلاتی مستقل هستیم.

ما قبلاً و حتی طی دیداری که با اعضای «حزب کمونیست کارگری ایران» داشتیم اختلافات خود را با آنان در موارد مشخصی اظهار نموده بودیم ولی به ادامه انتشار مطلبی در «همبستگی» لازم دیدیم که در سطح «پیام زن» به آن مسایل برخوردی صورت گیرد.

برخورد ما به «حککا» هیچگونه ارتباطی با پیوستن آن فرد (که ما او را به نام حلیم می‌شناسیم) با به اصطلاح دفتر افغانستان حزب مذکور ندارد.

براساس تحقیقی که نمودیم حلیم متهم است به خیانت تشکیلاتی و اختلاس دارایی سازمان رهایی که بعد از اثبات اتهام به وی، از سازمان طرد گردید. قرار معلوم اسناد کتبی اعترافات وی به خیانتش بقلم خودش نزد آن سازمان موجود است. و از نظر ماکسانی که به سازمان انقلابی خیانت و رزیده و به آن هم اکتفا نکرده و در سطح زدن دارایی آن سقوط کنند و بعد هم ایمان و بزرگترین عشق و آروزی شانرا زندگی در اروپا تشکیل دهد، افرادی مطلقاً غیرجدی، فرومایه و شیاد اند که در رابطه با فعالیت و مبارزه انقلابی، روشنفکرانی پوسیده، ترسیده و مرده به شمار می‌روند.

اگر خواستار اطلاعات بیشتری در مورد باشید با سازمان رهایی تماس بگیرید. بهر حال موکداً یادآور می‌شویم که انتشار مطلب «زورکم و قهر بسیار یک سوپر انقلابی» هیچ ربطی به خیانت حلیم و دو سه همدستش به سازمان رهایی نداشت و نمی‌تواند داشته باشد. ضمن آرزوی کامیابی برای تان، امیدواریم راجع به فعالیتهای گروه خود برای ما بنویسید.

▫ ▫ ▫

غفورزی کی بود؟

محمد ابراهیم ـ بولان،

کاست‌های درخواستی ضم نامه‌ای برای تان ارسال شد. «پیام زن» را مرتباً خواهیم فرستاد. در مورد غفورزی، شایع است که منحیث گماشته‌ی امریکا زیر ریش ربانی فعالیت می‌کرد و طیاره حاملش توسط پاسداران ایرانی که در حزب وحدت کارمی‌کنند، سرنگون ساخته شد.

به امید همکاری‌های بیشتر شما.

▫ ▫ ▫

احمد سمیر ـ پشاور،

از نامه‌ی حاوی پیشنهادات و انتقادات شما تشکر.

۱ ـ نظر تان در مورد درج مرامنامه و اهداف «راوا» در صفحات «پیام زن» درست است. برای رفع این کمبود خواهیم کوشید.

۲ ـ چون همه مطالب مندرج در «پیام زن» مبین واقعیات و بدبختی‌های جامعه هستند، جنبه‌ی اجتماعی دارند و نه جنبه شخصی و فردی.

۳ ـ اولین شماره «پیام زن» در ماه ثور ۱۳۶۰ به یاری مینای شهید در کابل منتشر شد. فعلاً «پیام زن» از طرف هیچ موسسه یا کشوری کمک نمی‌شود و فقط با کمک خوانندگان آن و اعضا و هواداران «راوا» در خارج و داخل افغانستان و وجوهی که از طریق فروش نشریات ما بدست می‌آید، به نشر می‌رسد.

▫ ▫ ▫

محمد طاهر ـ کویته،

زمونږ له خوا هم سلامونه ومنی، د «راوا» کومی خپرونی مو چی غوښتی وی، د ځانگړی لیک سره درواستول شوی. هیله ده چی تر لاسه کړی مو وی. □

بعلت تراکم گزارشها
مطالب ذیل را در شماره بعدی بخوانید

دکار پای نژدی دی (د فرج سرکوهی د لیک ځینی برخی)

شرکت نماینده «راوا»
در سیمینار «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده»

مردم ما،
دزدان و کله‌خواران آثار تاریخی خود را نمی‌بخشند

آیا «پیام زن» به اسب های مرده لگد می‌زند؟
درباره دریدن ماسک روشنفکران سازشکار و مزدور بنیادگرایان
توسط «پیام زن»

دخاینو بنسټپالو څخه هرډول ملاتړ کول
دسکیولاریزم او دموکراسی نفی ده

بیرنگ کهدامنی با مردم است
یا با «استاد» و «ناپلئون» (احمد شاه مسعود)؟
یادداشتی بر نامه‌ی بیرنگ کهدامنی در «نبرد خلق» شماره ۱۳۹

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.
در این اوضاع کابل که همه مردم در تلاش پیدا کردن لقمه نانی خشک برای زنده ماندن اند، مخصوصاً کمکهای خوانندگان ما از آن شهر بی‌نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند.

نام	مبلغ
احمد رشاد	۱۲۰۰۰افغانی
اسداله	۵۰۰۰۰ رر
اشرف	۵۰۰۰۰ رر
اصیلا	۱۰۰۰۰ رر
ثریا	۱۱۰۰۰ رر
جاوید	۱۱۰۰۰ رر
جمشید(محصل)	۱۵۰۰۰ رر
حیدر «وحید»	۱۰۰۰۰۰رر
خالده	۱۰۰۰۰ رر
رابعه لطیف	۱۰۰۰۰ رر
زرلښت	۶۰۰۰ رر
سمیرا	۱۰۰۰۰ رر
سوزان	۳۰۰۰ رر
سیمین	۱۱۰۰۰ رر

نام	مبلغ
شازیه	۱۱۰۰۰ رر
شهلا	۴۰۰۰ رر
عبدالبشیر	۵۰۰۰ رر
فتاح	۵۰۰۰ رر
فرهاد	۱۲۰۰۰ رر
فریدون	۵۰۰۰۰ رر
فریما	۱۰۰۰۰۰رر
لطیفه	۲۳۰۰۰ رر
لیلما	۱۰۰۰۰ رر
مژگان	۱۰۰۰۰ رر
مومنه	۲۰۰۰ رر
نعیم فرهاد	۳۰۰۰ رر
وریمه	۲۵۰۰۰ رر
هاشم	۳۰۰۰۰ رر

نام	کشور	مبلغ
اتحادیه مربیان و مددکاران اجتماعی ناروی (FO)		۵۰۰۰ کرون
فروزان نوابی	آلمان	۱۵۰ مارک
الیاس	رر	۵۰ رر
فوزیه	رر	۵۰ رر

از دوستان عزیزی که برای ما گزارش فرستاده اند سپاسگزاریم. متأسفانه بعلت تراکم گزارشها، ناگزیر بخشی از آنها را درین شماره گنجاندیم و قسمتی ازگزارشهای ارسالی دوستان ذیل به شماره بعدی موکول شد:

آذرنوش ـ کابل، احسان ـ کویته، الهام ـ کابل، جمال ـ کابل، حبیبه ـ کابل، حمزه ـ فراه، خالد هوشمند ـ کابل، خ. ل. ـ فراه، رحیمه ـ کابل، زمری ـ کابل، ژنده‌پوش ـ ارزگان، سلیمی ـ غزنی، سمندر ـ کابل، سمین ـ کابل، شهاب ـ کابل، شیما ـ کابل، عابد ـ تهران، عباس رضایی ـ هرات، ف. ح. ـ تخار، ک. ر. ـ مزار، ماری ـ کابل، مختار ـ کویته، مرغلره ـ کابل، ن. شجر ـ کابل، نعیم ـ کابل، واحد ـ کابل، ویژه ـ کابل، ه. ت. ـ کابل.

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

داوود سرمد شاعر انقلابی کشور ما در سال ۱۳۲۸ در سرای خواجه شمالی به دنیا آمد. بعد از ختم مکتب وارد فاکولته ساینس شد و آنرا به پایان رساند. سالهای تحصیل او در پوهنتون مصادف بود با اوج جنبش دموکراتیک نوین که او هم از چهره های درخشان و سرشناسش بـه شـمار مـی‌رفت. او کـه در هـیچ دوره‌ای از زندگی پر افتخار سیاسیش دچار یأس و رکود فعالیتهای انقلابی نشد و در اشعار خنجرگونش عشق به توده‌ها و ندای آتشین آزادیخواهی را فریاد می‌کرد، به خارچشم باندهای میهنفروش پرچم و خلق، بـاند سیاه اخوان و رژیم وقت بدل شده بود.

سرمد چنانکه در شرایط حاکمیت استبداد داوود از مبارزه باز نه ایستاده بود، وقتی کودتای ۷ ثور به وقوع پیوست بیشتر از پیش انرژی و استعدادش را در راه متشکل و آگاه گردانیدن مردم ما از طریق پیوستن و همکاری با سازمانهای انقلابی به کار گرفت. او با شخصیت متین و پروقار انقلابیش از آن روشنفکران سست عنصر و دون‌همتی نبود که در بدل زنده ماندن یا پذیرش چوکی و «مقام» دست نشاندگان بـه ایـده‌الها و شرفش پاانهاده و با سگان مسکو از در سازش پیش آید. این موجب شد تا خاینان پرچمی و خلقی که کینه‌ای دیرین از وی در دل داشتند، نامش را در صدر لیست‌های شکار انقلابیون قرار دهند.

سرانجام داوود سرمد در سرطان ۱۳۵۸ دستگیر شد و به احـتمال قـوی در هـمان مـاه در پـولیگونهای پلچرخی به شهادت رسیده است.

فرهاد

ای موج خون عشق
درجویبار تشنه لب قلب گرم من
مستانه تر برقص.

ای روح مست شوق
جام سر مرا
در دست خود بگیر و به آهنگ ساز عشق
برگرد شمع روشن بتخانهٔ تنم
رندانه تر برقص

چون من ز دام وسوسه آزاد گشته‌ام
مانند مرغ شعله پرباد گشته‌ام
در ظلمت غمین شبستان بیمناک
موج پیام روشنی داد گشته‌ام
کوه سکوت را
الماس خشم فرهاد گشته‌ام
صد بار اگر چه از ستم خسروان دهر
یا از جنبش تب زده
قربانی فریب
یا سینه چاک دشنهٔ بیداد گشته‌ام
برباد گشته‌ام
اما به حکم زندگی جاوید عشق
بار دگر ز نو
ایجاد گشته‌ام
کاخ امید را
بنیاد گشته‌ام
از بهر آفریدن نقش برگ سبز
اندر جبین برج بلند ستاره بوس
در چارسوی یاد شهیدان سده ها
بهزاد گشته‌ام
اینبار نیز
پرچم آگاهیم بدوش
پرویز عصر را
فرهاد گشته‌ام
فرهاد گشته‌ام.

به سرکردگان خاین بنیادگرا

ه. ا. سایه

جلاد ننگت باد!*

با تمام خشم خویش
با تمام نفرت دیوانه‌وار خویش
می‌کشم فریاد:
ای جلاد!
ننگت باد!
آه، هنگامی که یک انسان
می‌کُشد انسان دیگر را،
می‌کُشد در خویشتن
انسان بودن را.
بشنو ای جلاد!
می‌رسد آخر
روز دیگرگون:
روز کیفر،
روز کین‌خواهی،
روز بار آوردنِ این شوره زار خون.
زیر این باران خونین
سبز خواهد گشت بذر کین.
وین کویر خشک
بارور خواهد شد از گلهای نفرین.
آه، هنگامی که خون از خشم سرکش
در تنور قلبها می‌گیرد آتش،
برق سرنیزه چه ناچیزست!
وخروش خلق
هنگامی که می‌پیچد

چون طنین رعد از آفاق تا آفاق،
چه دلاویزست!
بشنو، ای جلاد!
می‌خروشد خشم در شیپور،
می‌کوبد غضب بر طبل،
هر طرف سر می‌کشد عصیان
و درونِ بسترِ خونینِ خشمِ خلق
زاده می‌شود طوفان.
بشنو، ای جلاد!
و مپوشان چهره با دستان خون‌آلود!
می‌شناسندت به صد نقش ونشان مردم.
می‌درخشد زیر برق چکمه‌های تو
لکه‌های خون دامنگیر.
و به کوه و دشت پیچیدست
نام ننگین تو با هر مرده‌بادِ خلقِ کیفر خواه.
و به جا ماندست از خون شهیدان
بر سوادِ سنگفرشِ راه
نقش یک فریاد:
ای جلاد!
ننگت باد!

* ـ نام اصلی این شعر «برسواد سنگفرش راه» است.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بروی شبکه جهانی اینترنت

«راوا» از طریق صفحه خود در اینترنت می‌خواهد صدای مردم ما را بگوش جهانیان رسانیده و وضع خونین افغانستان را انعکاس دهد. از کلیه خوانندگان خود می‌خواهیم تا با معرفی صفحه ما مخصوصاً به دوستان خارجی شان سهمی در این راه اداء نمایند.

خوانندگانی که امکانات استفاده از کامپیوتر و اینترنت را دارند می‌توانند نامه‌ها و مطالب شانرا از طریق پست الکترونیک بما ارسال دارند. این آسانترین، سریعترین و ارزانترین شیوه تبادله اطلاعات بشمار می‌رود.



صفحه ما روی شبکه اینترنت:
http://www.geocities.com/wellesley/3340
پست الکترونیک ما: **rawa@geocities.com**

برای فرستادن پیام فارسی به ما از طریق پست الکترونیک یکی از راه های ذیل را انتخاب کنید:

۱ ـ در صورت دسترسی به Scanner می‌توانید متن دست نویس و یا تایپی را Scan نموده فایل آنرا در متن E-mail پیوست (Attach) نموده ارسال کنید. ولی بخاطر تصرف وقت، با استفاده از یک برنامه گرافیک مثلاً Adobe Photo Shop فایل متن Scan شده را به فرمت JPG تبدیل و به Low Quality ذخیره (Save) کنید. بدینترتیب فایل مورد نظر فضای کمتری را روی دسکیت اشغال می‌نماید.

۲ ـ اگر برنامه های فارسی «زرنگار» و یا «کلک» را داشته باشید، متن را در یکی از این برنامه ها تایپ و فایل آنرا در متن E-mail پیوست ساخته ارسال کنید. ضمناً اگر از برنامه دیگری استفاده می‌کنید که امکان ضبط تصویری متن را داراست، متن را بصورت تصویری ضبط نموده ارسال دارید.

۳ ـ طریقه بهتر و ساده‌تر ارسال پیام با استفاده از برنامه فارسی Pars Negar است. کاپی آزمایشی این برنامه را از سایت (http://www.isc.com.au/products/ParsNegar/default.htm) می‌توانید Download کنید ولی این کاپی فقط ۳۰ روز کارآیی دارد و بعد باید کاپی اصلی را در بدل ۳۰ دالر خریداری کرد. این برنامه بسیار ساده و با چند امکان محدود است ولی برای ارسال پیام و دادن صفحات فارسی در شبکه اینترنت امکانات خوبی بدست می‌دهد. از مزایای این برنامه یکی اینست که می‌توان ترتیب قرار گرفتن حروف روی صفحه کلیدها (Keyboard) را طبق دلخواه تنظیم نمود. ثانیاً آنانی که برنامه Pars Negar را نداشته باشند نیز می‌توانند صفحات تهیه شده بوسیله این برنامه را بخوانند اما بدین منظور باید فقط یکبار قلم (Font) فارسی pfont.ttf را از سایت (http://www.neda.net/hamshahri) و یا از طریق همان سایت «پارس نگار» (که رایگان است) Download نموده در قلم های ویندوز (Windows) اضافه کرد و بدینصورت می‌توان تمامی پیامهایی که بوسیله این برنامه تایپ شده اند و هم اخبار و اطلاعات فارسی را با مراجعه به دهها نشریه‌ای که با استفاده از همین شیوه در اینترنت قابل دسترسی اند، خواند.

سایز قلم مذکور فقط حدود ۵۰ کیلو بایت است که به سادگی و طی چند دقیقه Download می‌شود. برای معلومات بیشتر در مورد این برنامه و چگونگی راه اندازی آن به سایت Pars Negar مراجعه کنید و یا با ما رابطه بگیرید.

۴ ـ اگر تمام این راه ها برایتان مشکل بنظر می‌رسد پس متن فارسی را با رسم‌الخط انگلیسی تایپ نموده ارسال دارید.

با سپاس از دریافت E-mail این دوستان اطمینان می‌دهیم:

آصف خان	Karolina Gudmundsson
احمد نبی	Hearly G. Mayr
تنزیل الرحمن	Jerilyn B.
جبار زمانی	Johan Golijn
داکتر پروین دارابی	John Motavalli
س. طاهر	Jeanne Bryer
عبدالسلطانی	Kate Kooperman
فریده احمدی	Nassof K. S.
کبیر	Paola Boncompagni
مهریه کوشان	Dr. Enrica Garzilli
نفیسه شاه	Khanda
وحید ژوندی	Dr. Vanessa Griffen

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آذرخش ـ ماهنامه مستقل ملی ودموکراتیک، ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره ۲۰، ۱۹۹۷

آرش ـ ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی، شماره ۶۲، ۱۳۷۶

آفتاب ـ نشریه‌ی فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۲۷، جولای ۱۹۹۷

آن ـ خبرنامه، عورت ایسوسی‌ایشن کاترجمان، نمبر ۶، ۱۹۹۷

آوای زن ـ نشریه زنان ایرانی، شماره ۲۹، ۱۹۹۷

اتحاد کار ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۴۰ الی ۴۳، ۱۳۷۶

اتحادیه ـ خبرنامه اتحادیه سراسری ایرانیان مقیم سوئد، شماره‌های ۷ الی ۱۰، ۱۹۹۷

افغانستان ـ دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۷۶ کال دولسمه گنه

افغان ملت ـ په اروپاکی د افغان تهولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۶ کال، ۶۶ تر ۶۹ گنهی

انترناسیونال ـ نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره‌های ۲۴ و ۲۵، ۱۹۹۷

انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره های ۴۱۵ الی ۴۲۱، ۴۲۳ و ۴۲۴، ۱۹۹۷

انگار (اردو) ـ علمی، ادبی، سماجی سلسله مطبوعات، جون و جولائی ۱۹۹۷

ایران نامه ـ مجله تحقیقات ایران شناسی، ویژه خاطر نگاری در ایران، شماره ۴، ۱۳۷۵

بلاغ ـ ارگان نشراتی مکتب توحید افغانستان، شماره ۶۲، ۱۳۷۶

بلوچی ـ ماهنامه‌ای به زبان بلوچی، شماره‌های ۱۳۰ الی ۱۳۳، ۱۹۹۷

پَر ـ از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره‌های ۱۳۹ و ۱۴۱، ۱۳۷۶

پگاه ـ نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره‌های ۲۳، ۲۴، ۳۰ و ۳۲، ۱۹۹۷

پلوشه ـ دکراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال ۹۰ گنهه

پیوند ـ نشریه انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی ـ بریتش کلمبیا، شماره ۲۸، ۱۳۷۶

پیوند ـ نشریه کانون فرهنگی سیاسی پیوند، سال اول، شماره صفر، ۱۳۷۶

پیوند آزادی ـ نشریه جامعه زنان ایرانی برای دموکراسی، شماره‌های ۷ و ۸، ۱۳۷۶

تعاون ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره ۲ و ۳، ۱۳۷۶

توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک‌کنگره مؤسس حزب واحدطبقه کارگرایران، شماره های ۳۳ الی ۳۶، ۱۳۷۶

جفاکش (ماهنامه‌ای به زبان اردو) ـ انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، شماره‌های ۷ الی ۱۰، ۱۹۹۷

جهان امروز ـ نشریه حزب کمونیست ایران، شماره‌های ۲۳، ۲۴ و ۳۳، ۱۳۷۶

جهانی برای فتح ـ نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، شماره ۲۲، ۱۳۷۶

چشم انداز ـ گاهنامه‌ای فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۷۵

حقوق‌بشر ـ نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۴۰، ۱۳۷۶

حقیقت ـ ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، ۱۹۹۷

خپلواکی (آزادی) ـ نشریه مرکزی سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی، شماره ۳۰، ۱۹۹۷

راه آینده ـ دردفاع از مارکسیسم وسوسیالیسم، شماره‌های ۲۸، ۲۹ و ۳۳ الی ۳۶، ۱۳۷۶

روزگارنو ـ نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۱۸۴ و ۱۸۵، ۱۳۷۶

طبقاتی جدوجهد ـ پاکستان پیپلزپارٹی اور مزدور تحریک میں سوشلزم کی آواز، نمبر ۱۲، جولائی ۱۹۹۷

عدالت ـ نشریه اتحادیه همکاری با طالبان در امریکا، شماره ۲، جولای ۱۹۹۷

فردا ـ نشریه کمیته اهل قلم استکهلم، سال اول، شماره ۲، ۱۹۹۷

کار ـ نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۰۳، ۳۰۴ و ۳۰۶، ۱۹۹۷

کارگر سوسیالیست ـ نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره‌های ۴۵ و ۴۶، ۱۹۹۷

کارگر تبعیدی ـ نشریه انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، شماره ۳۶، ۱۹۹۷

کمون ـ ارگان سیاسی ـ تئوریک شورای کار، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۷۶

گزاره ـ نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره‌های ۱۹ الی ۲۲، ۱۹۹۷

لارڈ ـ نشریه‌ای به زبان اردو، شماره‌های ۶ و ۹، ۱۹۹۷

لیکوال ـ میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال ۸ ـ ۹ او ۱۰ گنهی

ماهنامه اوورسیز (ماهنامه‌ای بزبان اردو) ـ شماره ۲۵، ۱۹۹۷

مجاهد ولس ـ آزاده، ملی اسلامی جریده، د ۱۳۷۶ کال پرله‌پسی ۲۲۹ تر ۲۴۱ گنهی

مزدورجدوجهد ـ نوجوانوں اورمحنت‌کشوں کاسوشلسٹ رساله، شماره ۸۶، ۱۹۹۷

نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای‌فدایی‌خلق‌ایران، شماره‌های ۱۴۵ الی ۱۴۹، ۱۳۷۶

ننگ ناموس ـ پستو میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال حلورمه گنه

نوبهار ـ نشریه کانون پناهندگان افغانی، شماره ۱۲ـ۱۳، دسامبر ۱۹۹۶

وطن دوست ـ ترجمان جموں کشمیر پیپلز نیشنل پارٹی، شماره ۲، ۱۹۹۷

هماهنگ ـ در راه سازمان یابی فمنیستی، شماره‌های ۲ و ۳، ۱۳۷۶

همبستگی ـ نشریه فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، شماره‌های ۷۳ و ۷۴، ۱۹۹۷

ARIC BULLETIN- ACBAR Resource And Information Center, No.7

CCA Newsletter, Department of human rights, No.3, 1997

Charter and Aims of The Union of People's Fedaian of Iran

Human Rights Watch, Middle East - No.2, May 1997

Islam, Women and Gender Justic - Institute of Islamic Studies, No.7,

Newsheet - Shirkat Gah, No. 3, 1997

PUCL Bulletin (with ***Know PUCL***) - People's Union for Civil Liberties, India, Nos.8 to 11, 1997

Refugees- UNHCR, No. 107, 1997

Religion and Secularism - Institute of Islamic Studies, No. 6, 1997

The Tribune - International Women's Tribune Centre, No. 57, 1997

Women Envision - ISIS International, Nos. 44 to 48, 1997

سایر اسناد

علیه اخراج هزاران پناهنده ایرانی ازهلند مبارزه کنیم! ـ هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، آلمان، ۲۷ آگوست ۱۹۹۷

در پشتیبانی از مبارزه زندانیان سیاسی ایران و جهان برای آزادی و شرافت انسانی، اعتصاب غذایی زندانیان سیاسی و اعدام برخی از آنها،

«هرگز از مرگ نهراسیده ام...» ـ درباره ایران...

به دفاع از جان زندانیان سیاسی ایران برخیزیم ـ کمیته برگزار کننده تظاهرات در دفاع از زندانیان سیاسی ایران، لندن ـ ۱۱ جولای ۱۹۹۷

برای چه مبارزه می‌کنیم چگونه مبارزه می‌کنیم، درباره مسئله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان ـ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، تابستان ۱۳۷۶

بیانیه اعلام موجودیت کانون سیاسی، فرهنگی ایرانیان «هلند» ـ ۳۰ تیر ۱۳۷۶

انتخابات ریاست جمهوری و خواسته‌های مردم ـ جنبش روشنفکری ایران، شهریور ۱۳۷۶

فمینیسم و جنبش زنان ایران، برنامه هشتمین کنفرانس سالیانه بنیاد پژوهشهای زنان ایران

ضرورت حضور کمونیزم در افغانستان، گزیده‌ای از مباحث سیمینار دفتر افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران

۱۲ اکتوبر تجلی مبارزه متشکل پناهندگان در هلند ـ دبیرخانه فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، ۱۲ اکتبر ۱۹۹۷

دست دولت هلند از جان و زندگی پناهجویان کوتاه ـ شورای کار

ازدوستان «راه آینده» بخاطر ارسال آثار ذیل داکتر فروتن سپاسگزاریم:

رئالیزم اسلامی و فلسفه مارکسیست	۲۰ جلد
حزب توده در صحنه ایران	۷ جلد
حزب توده در مهاجرت	۶ جلد

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در مطبوعات پاکستان

با انتشار دومین شماره‌ی «ترکیدن پوقانه‌ی "حکومت اسلامی" در افغانستان» به زبان انگلیسی در جنوری ۱۹۹۷ که حاوی گزارشها، تصاویر و مقالات در مورد جنایات و توحش احزاب جهادی و بنیادگرایان جرایم‌پیشه بود، شماری از روزنامه‌های پاکستان‌به آن برخورد کردند. با توجه به کمبود جا و طولانی بودن آن تبصره‌ها، جهت آگاهی‌خوانندگان تنها متن خلاصه شده‌ی «فرنتیر پست» مورخ اول مارچ ۱۹۹۷ بقلم سیدبخارشاه را می‌آوریم.

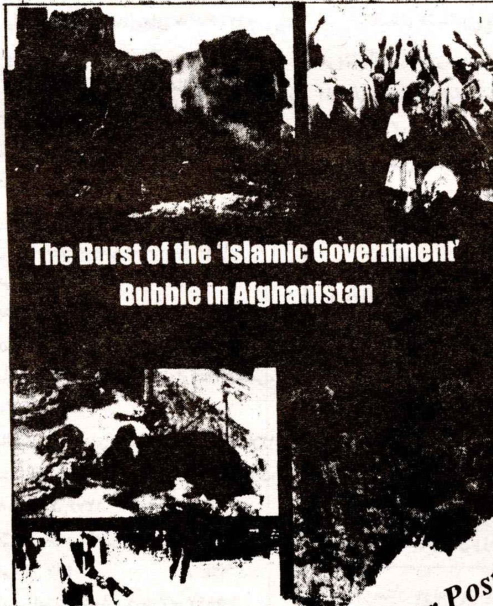
«راوا»: جهان افغانستان را فراموش نموده است

پشاور ـ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) زیر عنوان «ترکیدن پوقانه‌ی "دولت اسلامی" در افغانستان»، در جنوری ۱۹۹۷ مجله‌ای انتشار داد تا مردم جهان را از وضعی که هر آن به وخامت می‌گراید و نیز بی‌عدالتی علیه زنان در افغانستان آگاه نماید.

«راوا» ازیک دهه‌ی گذشته به‌اینسو بخاطرحقوق زنان و تأمین تسهیلات‌صحی وآموزشی برای‌آنان وکودکان‌شان‌فعالیت ومبارزه می‌کند.

«راوا» با گنجاندن تبصره‌ی ذیل عفو بین‌الملل در عقب صفحه‌ی مجله، از کشورهای جهان بخاطر عدم توجه آنان به اوضاع افغانستان شکایت نمود: «جهان، افغانستان را فراموش کرده‌است. افغانها برای بیش از یک نسل در حالیکه کشور ایشان بوسیله جناح های مسلح رقیب از هم دریده است، در کابوس حقوق بشر بسر می‌برند. دهها هزار زن، مرد و کودک بیدفاع کشته شده‌اند. یک پنجم نفوس وحشت زده از کشور فرار کرده‌اند. آنانیکه باقی مانده‌اند در ترس دایمی بسر می‌برند که شاید قربانی بعدی آدم‌کشی، شکنجه، تجاوز جنسی یا آدم‌ربایی گردند.»

مینا رهبر و بنیانگذار «راوا» در فبروری ۱۹۸۷ در کویته‌ی پاکستان همراه با دو تن از همکارانش به قتل رسید. سایر فعالان «راوا» همیشه با تهدیدهای نیروهای بنیادگرا مواجه بوده‌اند. اعضای «راوا» به عفو بین‌الملل چنین شکایت نموده‌اند: «ما همواره مورد تهدید قرار می‌گیریم و اجازه نداریم تا برای زنان افغان آموزش دهیم. گروههای جوانان اسلامی زنان را هشدار داده‌اند که به بازار نرفته حجاب اسلامی را مراعات نمایند. این‌جوانان افغان، زنان را مورد سوال قرار می‌دهند که چرا از خانه بیرون شده‌اند. گروههای مذکور حتی از رفتن زنان به شفاخانه جلوگیری بعمل آورده



The world has forgotten Afghanistan: RAWA

By SYED BUKHAR SHAH

PESHAWAR — Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) launched January magazine under the title. *The Burst of the Islamic Government Bubble in Afghanistan* ", with an aim to inform the world community of the ongoing deteriorating situation in Afghanistan and injustices to the helpless women and children.

RAWA which does not advocate violence, has been active for the last one decade campaigning for women rights and providing health care and education to women and children.

It has complained to the world bodies through a report published on the back page of the magazine that reads. The world has forgotten Afghanistan. For more than a generation, Afghans have lived through a human rights nightmare as their country has been torn apart by rival armed factions. Tens of thousands of defenseless women, men and children have ben killed. A fifth of the population has fled the country. Those who remain live in constant fear of assassination, torture, rape or abduction."

The founding mem[illegible] the RAWA, Meena K[illegible] was assassinate[illegible] of her family [illegible] February the c[illegible]

The Frontier Post
March 1, 1997

و با مداوای زنان توسط داکتران مرد مخالف اند. جوانان نامبرده در مورد نشر مجله‌ی «راوا» (پیام زن) اعتراض نموده‌اند و نه تنها برای «راوا» بلکه برای دکاندارانی که مجله را به فروش می‌رسانند، مزاحمت ایجاد نموده‌اند. پولیس پاکستان مایل نیست تا علیه وحشیگریهای آنان وارد عمل شود.»

«راوا» در سرمقاله‌ی مجله اظهار نموده که بنیادگرایان زنان را موجودات پست دانسته و یگانه وظیفه‌ی شان را ارضای شهوت مردان و تولید مثل می‌دانند. آنان اظهار می‌دارند که اگر ما با مخالفان متمدن مواجه می‌بودیم، شاید آنان را با منطق و دلیل در مورد حقوق خویش قانع می‌ساختیم. «راوا» معتقد است که زنان هرگز قادر نمی‌گردند تا از طریق مهربانی و لطف بنیادگرایان، حقوق شان را کسب کنند. «برای دسترسی به آزادی واقعی، زنان باید مبارزه شدید و طولانی خویش را علیه تعصب مذهبی و بنیادگرایان ادامه دهند.»

«راوا» همچنان گفته است که ملل‌متحد نتوانسته به مسئله افغانستان به شکل مناسب برخورد نماید. «اگر سازمان ملل قادر است تا نیروهای وسیع حافظ صلح به کامبوج و بوسنیا گسیل دارد، چرا همین سیاست را درمورد افغانستان از پیش نمی‌برد. این بسیار قابل تأسف است که سیاستهای ملل متحد محدود است بر معامله با بنیادگرایان. البته واضح استکه ملل‌متحدمایل‌نیست‌اقدامی‌نماید که باعث خشم بنیادگرایان گردد.

سازمان ملل افغانستان را باید همچون سرزمین مردم افغان در نظر گیرد نه مایملک چند ملیشای مسلح. باید خواست مردم را در نظر گرفته مطابق خواهش‌های بنیاگرایان حرکت نکند. "راوا" یک تشکل سلطنت‌طلب نیست و نه از اینگونه نهاد پشتیبانی می‌نماید، اما اکثریت مردم از شاه سابق حمایت می‌کنند نه از رهبران خود ساخته جهادی.»

«راوا» حضور و فعالیتهای احزاب بنیادگرای مسلح را منشاء اصلی فاجعه‌ی جاری افغانستان می‌داند و معتقد است که یگانه راه‌حل مسئله خلع سلاح گروههای مسلح و شرکای آنان می‌باشد. و بر این باور است که این اقدام تنها توسط یک نیروی حافظ صلح می‌تواند انجام گیرد که از نیروهای کشورهایی که در مسئله ذیدخل نیستند تشکلیل شده باشد. نیروهای صلح باید بر لویه جرگه نظارت کرده زمینه رابخاطر تأسیس دولت مبنی بر ارزشهای دموکراتیک آماده نمایند. و دولت باید ظرف یکسال برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه را تدارک ببیند.

«راوا» برآن است که دولت در افغانستان باید مبنی برارزشهای دموکراتیک باشد و آزادی عقیده، مذهب، بیان و نیز حقوق زنان را تضمین نمایند.

«راوا» از جدایی دین از دولت (سکیولاریزم) حمایت کرده معتقد است که تنها بایک دولت سکیولار است که دین اسلام می تواند از مورد سوءاستفاده قرار گرفتن توسط متعصبان منحیث یک وسیله‌ی عقب‌گرا، در امان باشد.

«راوا» در مورد حجاب معتقد است که در کنار ذکر حجاب در قرآن، چادر شامل فرهنگ مردم افغانستان می‌باشد، اما از آنجاییکه بنیادگرایان قادر نیستند تا مشکلات اقتصادی مردم را برطرف نمایند به حجاب چنگ می‌اندازند.

«هیچکس حق ندارد تا به مردم دستور دهد ریش بگذارند و یا حجاب را مراعات نمایند. به نشانه‌ی اعتراض و مقاومت، و بدون آنکه به آن اولویت بخشیم، ما از پوشیدن چادر به آن شکل که متعصبین می‌خواهند احتراز می‌کنیم»

در کنار انعکاس فعالیت های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی «راوا»، مجله حاوی گزارشها و تصاویر بیشماری در مورد بی‌عدالتی های گروههای مسلح و جنایات آنان می‌باشد. □



خانم میرزاده نماینده‌ی زنان مهاجر افغان معرفی شده از سوی «راوا» (نفر دوم از سمت راست) در کنفرانس «برنامه جنسیت و انکشاف» منعقده در تایلند از ۱۳ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۹۷

«دان»، ۲۴ مارچ ۱۹۹۷

«راوا»: حضور هئیت طالبان در کنفرانس کشورهای اسلامی ضربه‌ای به شأن و کرامت انسانی است

اسلام‌آباد ـ ۲۳ مارچ: «جمعیت انقلابی زنـان افـغانستان» (راوا) مقیم اسلام‌آباد از نمایندگان کشورهای کنفرانس اسلامی تقاضا نمود که اگر کشورهای شان از این و یا آن گروه بنیادگرا حمایت نمی‌کنند، توجه شان را باید به علت بنیادی بحران افغانستان متمرکز نمایند.

«راوا» اظهار داشت که حضور هئیت طالبان در جـلسه‌ی سـران کشورهای کنفرانس اسلامی همچون ضربه‌ی محکم به کـرامت بشـری محسوب خواهد شد.

«راوا» طی نـامه‌ای خـطاب بـه نـمایندگان کـنفرانس کشـورهای اسلامی یادآور شد که هرگونه حمایت از طالبان و یا سایر گروههای بنیادگرا در افغانستان بدترین نوع خصومت با مردم افغانستان است.

نامه از نمایندگان مصرانه خواست تا تمامی کوشش های خویش را جهت تضمین تمامیت ارضی، اعاده آزادی، دموکراسی و حـقوق زنان در افغانستان بکار برند. □

Taliban body at OIC a blow to human dignity: RAWA

By Our Correspondent

ISLAMABAD, March 23: The Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) based in Islamabad has asked the delegates of the OIC that if their governments do not support one or other fundamentalist group, must pay attention to the ...ctor of the Afghan cri- ... resence of t... the ... blow to the human dignity.

In a letter addressed to the OIC delegates, the RAWA expressed the view that rendering any support to the Taliban or other fundamentalist group in Afghanistan is the worst kind of hostility against the Afghan people.

The letter urged the delegates try their best in order to ...

DAWN March 24, 1997

«دی نیوز»، ۸ مارچ ۱۹۹۷

زنان افغان از مردم جهان خواستند تا آنان را از شر «جانوران» نجات دهند

پشاور ـ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بمناسبت روز جهانی زن که بروز شنبه برگزار گردید، توجه کشورهای جهان را بسوی رنج و اندوه زنان بی‌پناه و جنگ زده‌ی افغان که در معرض بدترین نوع سبعیت‌ها توسط عساکر مسلح گروههای مختلف قرار دارند، جلب نمود.

«راوا» طی اعلامیه‌ای بروز جمعه اظهار نمود که روز جهانی زن در ۱۹۹۷ همانند گذشته در حالی برگزار می‌گردد که نیروهای متخاصم بخصوص طالبان که بنام اسلام زنان معصوم و بی‌پناه افغان را تهدید کرده، به قتل رسانده، آنان را از حقوق بنیادی، دموکراتیک و مذهبی محروم کرده‌اند. بنیادگرایان و طالبان بی‌سواد بنام مذهب دروازه‌های مؤسسات آموزشی را بسته‌اند و زنان را در چاردیواری خانه به بند کشیده‌اند. بنیادگرایان در شریعت مـقدس اسـلامی، مذهب جدید را معرفی نموده‌اند که متکی است بر سیاست‌های ضـد زن و اعلان زن به صفت برده‌ی مرد.

«راوا» اظهار نمود که این برخورد ضد انسانی، آن دوستان طالبان را که به *آنان توانایی بخشیدند تا به کابل برسند نیز نا امید نموده است و حالا آنان مایل* نیستند تا دولت طالبان را به رسمیت بشناسند.

«راوا» افزود که با تصرف کابل، طالبان وحشیگری علیه مردم جنگ‌زده و بی‌پناه افغانستان را متوقف ننمودند و برخورد منفی شان در مـقابل زنـان و حقوق دموکراتیک و بشری، مردمِ از قبل متأثر افغان را بیشتر مأیوس نمود.

«راوا» واضح ساخت که زنان افـغان مـحض بـا رهایی از شر بنیادگرایان مـی‌توانـند از حـقوق دمـوکراتـیک و حـقه‌ی خویش پاسداری نمایند.

«راوا» بـدون ذکـر اســامی کشـــورهاو نیروهای خارجی، بـیان نمود: «بعضی کشورهای خـارجـی بسـود مـنافع شان از نوکران خویش حمایت کرده تلاش می‌ورزند تا بنیادگرایان طالبی و دوستم را بالای افغانان جنگ‌زده تحمیل کنند. این نیروها یکبار دیگر کنفرانس تهران را بی‌نتیجه گذاردند و ثابت کردند که آنان مشتاق دولت ائتلافی‌ای اند که متشکل از دست‌نشاندگان شان باشد.»

«راوا» مولوی رفیع‌الله‌مؤذن را نیز بخاطر گفتارهای اخـیرش عـلیه «راوا» محکوم نمود و اظهار داشت که هرچه باشد «راوا» بخاطر حفاظت حقوق و امتیازات زنان متأثر از جنگ، مبارزه‌اش را ادامه می‌دهد. □

Afghan women urge world to save them from 'brutes'

PESHAWAR – On the eve of Universal Women Day, being observed on Saturday, the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan has diverted attentions of the world countries towards the grievances of war-affected and helpless Afghan women who are being subjected to worst kind of brutalities by the armed soldiers of warring factions.

The RAWA in its communique on Friday states that like the past, the universal Women Day is being ob...d in 1997 when Afghan women ...eprived of their basic human, ...us rights by the ...ticularly by ...

The Nation March 8, 1997

«فرنتیر پست»، ۳ می ۱۹۹۷

«راوا» بدرفتاری با دوستانش را محکوم نمود

کراچی ـ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بدرفتاری با یکتن از همکاران فنی‌اش را محکوم نموده از دولت پاکستان خواست تا تخلفات از حقوق بشر را که توسط ملیشاهای طالبان در افغانستان صورت می‌گیرد محکوم کند.

«راوا» طی نامه‌ای به دولت پاکستان و گروهها و شخصیت‌های طرفدار دموکراسی خواست تا به حمایت از آنان علیه طالبان مافوق ارتجاعی در افغانستان صدای شان را بلند کنند.

در نامه چنین آمده است: «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به روز ۲۸ اپریل ۱۹۹۷ مظاهره‌ای را در اسلام‌آباد ترتیب داد تا بایادآوری پنجمین سالگرد روزهای سیاه ۲۷ و ۲۸ اپریل، باندهای مختلف خاین جهادی و طالبی را محکوم و افشاء کند. بعد از آنکه در ختم مظاهره تظاهرکنندگان متفرق گردیدند، یک تعداد از افرادی که در موتری سوار بودند بر بعضی از همکاران فنی ما حمله‌ور شدند. در نتیجه، آنان یکی از همکاران ما را در موتر با خود به مقام نامعلومی در اسلام‌آباد بردند و در آنجا دستها و پاهایش را بسته نموده بشدت لت و کوب می‌کنند تا او را وادارند که هویت و آدرسهای سخنگویان «راوا» را فاش کند و توضیح دهد که چگونه «راوا» جرأت نمود تا علیه طالبان که «قهرمانان اسلام» و غیره‌اند مخالفت کند. همکار ما معلوماتی را که آنان خواستار بودند نداد، بناءً بعد از چند ساعت لت و کوب وارعاب شدید او را در یکی از مناطق متروک و پوشیده از جنگل اسلام‌آباد رها کردند.

«راوا» معتقد است که این اختطاف که در قطار تهدیدهای ملارفیع‌الله‌مؤذن رئیس پولیس مذهبی دولت طالبان می‌آید، نقض فاحش حقوق بشر و قانون اساسی پاکستان است. بنابرین ما می‌خواهیم تا مرتکبین این عمل وحشیانه شناسایی گردیده و مورد پیگیرد قانونی قرار گیرند.

در گذشته، گروههای سیاسی مطرود پاکستان خواستار آن بودند تا «راوا» از فعالیت علیه گلبدین و سایر رهبران خاین جهادی دست بکشد و یا آنکه حداقل علیه آنان خط "ملایمتر" اتخاذ نماید. حالا که تمامی این گروههای جانی خود را بمثابه لکه‌های ننگ بر چهره‌های باداران شان افشاء نموده‌اند، اربابان امید شان را به طالبان بسته‌اند. آنان فراموش می‌کنند که قلب مردم افغانستان همانند سایر مردم جهان بخاطر دموکراسی، رفاه و پیشرفت می‌تپد و اینکه ملت افغان هرگز راضی نخواهد شد که زمام سرنوشتش را بدست تبهکارانی بسپارد که مکتب را «دروازه دوزخ»، رادیو را «صندوقچه شیطان» و تلویزیون را «آینه شیطان» می‌خوانند و هشدار می‌دهند که ارثیه‌ی تاریخی باارزش ما را منفجر می‌کنند و زنان را بشکل بیرحمانه و مضحک از آموزش و حق کار و حتی رفتن به حمام در شرایطی که یگانه تسهیلات ممکن صحی برای شخص می‌باشد، محروم می‌دارند. □

RAWA condemns manhandling of colleagues

F.P. Bureau Report

KARACHI — Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) has condemned the manhandling of one of its technical collaborators in Islamabad and asked the government of Pakistan to condemn the human rights abuses by the Taliban militia in Afghanistan.

In a letter to the government of Pakistan and the pro-democracy groups and individuals, the organisation has asked to give voice to ...ir support against the ultra-re...nary Taliban in Afghanistan ...letter states: "On April ...onary as

The letter further said: RAWA believe that this abduction, which comes in line with threats issued against RAWA by the Taliban governments head of religious police Mullah Rafeullah Muezzin, is a blatant violation of human rights and of the Constitution of Pakistan. We, therefore, demand that the perpetrators of this barbaric deed be identified and prosecuted.

It said: "In the past, rejected and pariah political groupings in Pakistan demanded that RAW... ...from activity aga...

The Frontier Post
May 3, 1997

امریکا حافظ عمال بنیادگرای افغانیش

ما مرتباً روشن ساخته ایم که تجاوز شوروی به افغانستان به مثابه موهبتی بود برای پاکستانِ جنرال ضیاالحق تا به نام «جلوگیری از سیل کمونیزم» به جلب کمک های بیکران از امریکا و سایر کشور های غربی موفق شود. امریکا برای زدن رقیبش اتحاد شوروی، نیاز به مزدوران و جاسوسان افغانی داشت تا مستقیماً سررشته دخالت در کشور ما را در دست داشته باشد و بنابرین ضیاالحق به یاری جماعت اسلامی پاکستان، چکیده‌ای از ارتجاع اخوانی را به سی‌آی‌ای معرفی کرد: گلبدین، ربانی، سیاف، مجددی، خالص و همدستان. البته به همگان معلوم است که در این میان گلبدین گوی سبقت را از دیگران ربوده و به مقام نازدانه ترین بچه سی‌آی‌ای نایل شد.

بر این واقعیت تاریخی، مالکان پاکستانی و امریکایی اخوان هم فراوان صحه گذارده و می‌گذارند.

جنرال میرزا اسلم‌بیگ (لوی درستیز سابق پاکستان و کسی که گفته است استقرار دولت افغانستان بدون گلبدین ممکن نیست) اخیراً بار دیگر اظهار داشت:

«پاکستان هنوز هم برای امریکا از نظر تحکیم موقعیت آن کشور در خلیج حایز اهمیت است. در دوران حکومت جنرال ضیاالحق، پاکستان به بزرگترین مقر سی‌آی‌ای در جهان بدل شده بود. از آن زمان تاکنون کمک نظامی و اقتصادی کاهش یافته است ولی از کجا معلوم که بخش اعظم سی آی ای هنوز هم در کشور موجود باشد.»

(«فرنتیرپست»، ۱۳ جنوری ۱۹۹۶)

اما آقای اسلم‌بیگ یادآور نشده که برای سی‌آی‌ای ولو هیچ منافعی هم در پاکستان باقی نمانده باشد، بخاطر مولودات جنایتکارش در افغانستان، باید حضورش را در پاکستان حفظ کند تا کار سگ و پشک شدن عمالش در کشور ما به نتیجه نهایی دلخواهش برسد. □



دستیابی باند ربانی و شرکاء به اسلحه کیمیاوی به دلالی داکتر روان فرهادی

دست‌پروردگان بیگانگان عمدتاً نه به مقتضای عقیده‌ی خویش بلکه بخاطر برآورده ساختن اهداف شوم استعماری مالکان شان بمثابه تشکلی بوجود آمده، نمو کرده و حرکت دارند، که بنابران دارای خصوصیات وعملکردهای همگون می‌باشند. اگر دیروز باندهای مزدور خلق و پرچم از «داس و چکش» مزورانه برای کوبیدن و دریدن کارگر و دهقان و سایر اقشار استفاده کردند و تا آنجا پیش رفتند که از موجودیت صرف ۲ میلیون نفر از جمعیت ۱۸ میلیونی افغانستان سخن گفتند، هیچ تعجبی ندارد اگر اکنون بشنویم بنیادگرایان حاکم بر کابل که با نام اسلام به میدان جنایت پانهاده‌اند می‌کوشند تا وسایل کشتار دستجمعی مثل اسلحه کیمیاوی را امروز برای مقابله با برادران طالبی خود و فردا برای مقابله با مردم قیام کرده‌ی ما بدست آرند.

«آیینه افغانستان» در شماره ۶۰ـ۶۱ خود به نقل از عبدالرحیم غفورزی می‌نویسد که ربانی ـ مسعود تلاش دارند تا اسلحه کیمیاوی را با استفاده از روابط شان با روسیه، هند و ایران توسط دلال معروف خود داکتر روان فرهادی بدست آورده و علیه طالبان بکار گیرند.

در این جا آنچه درخور توجه است تنها بدست آوردن یا نیاوردن اسلحه کیمیاوی نه بلکه سرشت یکسان بنیادگرایان است. این طاعون در هر جای دنیا و زیر هر نام و مذهبی که سر بلند کرده به یک شکل عمل می‌کند. آنچه دژخیمان اسلامی در افغانستان، الجزایر، مصر، سودان و... مرتکب می‌شوند، برادران بنیادگرای هندوی شان در هندوستان (انهدام مسجد بابری)، برادران بودایی‌شان با استعمال گاز سمی در جاپان و برادران یهود شان با سرکوب فلسطینیان به آن می‌پردازند.

طی چهارسال گذشته مردم ما با گوشت و پوست باربار تجربه کرده‌اند که نمی‌توان بین میهنفروشان برهان‌الدینی، گلبدینی، سیافی، طالبی، وحدتی وغیره از لحاظ مزدوری و جنگ افروزی و قساوت و بی‌ناموسی فرق گذاشت. خشت و گل اینان، همه از یک جنس بوده و «دیپلمات» های خودفروخته نظیر غفورزی‌ها، روان‌فرهادی‌ها و غیره به دست و پای جهنمی آنان بدل شده و قلمزنان تسلیم شده به اشکال گوناگون به آرایش چهره کثیف نظام و خود آنان می‌پردازند.

خون آشامی بنیادگرایان حد و حصر ندارد. برای این دراکولاها ریخته شدن اینهمه خون کافی نبوده که حالا به اسلحه کیمیاوی مجهز شوند. ولی آیا جنایتکاران مذکور تا نیل به این آرزو زنده خواهند ماند؟ □

از شوخی های وزیر خارجه امریکا

خانم آلبرایت وزیر خارجه امریکا در اول مارچ ۱۹۹۷ اظهار داشت:

«ما عمیقاً نگران هستیم که طالبان خود در کشت تریاک و قاچاق مواد مخدر دست داشته باشند»!

یک مادر و اینهمه بی‌خبری از وضع فرزندان؟

اگر روح سی‌آی‌ای و دولت امریکا از ورود و پخش صدها تن مواد مخدر در ایالات متحده خبر نیست، آنگاه طالبان هم از صدها هکتار زمینی که پیش چشم و زیر کنترل شان خشخاش کشت می‌شود و دهها کارخانه‌ی چرس و هیروئین سازی مطلع نیستند!

جالب است که خبرگزاری فرانسه در ۲۵ اکتبر ۱۹۹۷ از ملل‌متحد گزارش داد که طالبان پس از ۶ ماه مذاکره موافقت کردند تا از کشت خشخاش و تجارت تریاک جلوگیری کنند.

اگر قسمت اعظم این کشت و تجارت پردرآمد مستقیماً زیر نظر طالبان انجام نگیرد، می‌توانند ۶ ماه تمام در مورد جلوگیری از آن چانه بزنند؟

UN, Taliban agree on poppy cultivation

UNITED NATIONS, Oct 24 (AFP): The UN Dru... Control Programme on Friday announced... Taliban militia in Afghanistan had a... poppy cultivation to curb the o... The announcement was ma... chi, Executive Director o... Arlacchi told a n... ...ough...

The MUSLIM Oct.25,1997

و مطلب زیر که از سوی انگلستان ـ نزدیکترین متحد اروپایی امریکا گفته شده باید چشم خانم آلبرایت را باز کند:

انگلستان طالبان را متهم به تجارت هیروئین می‌کند

لندن (خبرگزاری فرانسه): روز چهارشنبه، بریتانیا طالبان را که دو سوم افغانستان را زیر کنترل دارند متهم به سود بری از تجارت هیروئین کرده و از ملیشاهای اسلامی خواست تا تصمیم خود را جهت پایان بخشیدن تولید مواد مخدر اعلام نمایند.

درک فاچت Derek Fatchett وزیر خارجه در مقاله‌ای در روزنامه «گاردین» نوشت: «پول از قبل مواد مخدر کیسه‌ی جنگی طالبان را پر می‌سازد. قسمت اعظم هیروئین که به بریتانیا می‌رسد از خشخاشی است که در مناطق جنوبی افغانستان تحت کنترل طالبان است، کشت می‌شود.»

آیا «ائتلاف شمال» هم قاتل را چخ کرده است؟

«فرنتیرپست» در ۴ مارچ ۱۹۹۷ از قول تیزاب پاش خاین نوشت: «هدف ائتلاف شمال عبارتست از نصب رهبر جمعیت اسلامی افغانستان پروفیسر برهان‌الدین ربانی که برای ما قابل قبول نیست.

ما با نیروهای احمدشاه مسعود و جنگ سالار شمال عبدالرشید دوستم نخواهیم پیوست و در عوض سیاست مستقلی را در پیش خواهیم گرفت.»

چنین به نظر می‌رسد که جنایتکاران شمال واقعاً «صدراعظم» و برادر قیادی وقت خود را جواب کرده اند. ولی آیا این طلاقی سه سنگه است و خاین فراری بار دیگر با ربانی، دوستم و خلیلی به حجله نخواهد رفت؟ □

«برادران» به التماس‌های خاینی منفور اعتناء نمی‌کنند

تا چند ماه پیش روزنامه‌های پاکستانی پر از عناوینی بودند مثل «حکمتیار از همکاریش به طالبان اطمینان می‌دهد». این زمانی بود که هنوز جهادی سر جنایتکار از پاکستان رانده نشده بود. بعد که در دامن ایران پناه گرفت و ایرانیان شیرفهمش کردند، عناوین اینطور تغییر یافتند: «حکمتیار از طالبان می‌خواهد از جنگ دست بکشند»!

اما در هر حال قدر مسلم اینست که این خاین کثیف دیگر برای هیچیک از «برادران قیادی» از جنس جهادی و طالبی مطرح نیست.□



افغانستان: د بشر د حقوقو د فاجعې په خاطر نړیواله ذمه‌واري

چې په کابل کې د بنسټپالو ډلو تر واکمنیدو وروسته د انسانی حقوقو په وحشیانه ډول تر پښو لاندې کولو په اړوند اسناد دی، په پښتو ژبې په ۹۰ مخونو کې خپره شوی ده. د خپلې اړتیا وړ ګڼې صرف د ډاک د بیعې په بدل کې زمونږ له پتې څخه تر لاسه کولای شی.

ا. نگارگر، شیر نری که ...

«منور» شدن شما نقش بازی کرده باشد؟

اشاره‌ی‌تان به مطالعه آثار آن افراد بیشتر به اظهار لحیه می‌ماند تا ابراز واقعیت. یک بزدلی و بی همتی و بی‌حمیتی ساده کافی بود و است که انسان‌هایی همچون شما را خاین به جنبش آزادیبخش بسازد. اگر جبن و انفعال ناشی از آن نبود پس چه بود که «دموکرات چپ» را آنچنان کور و کر و لال و فلج بسازد که حتی منحیث یک دموکرات راست، سالها نتواند علیه دشمنان مردمش گامی بردارد؟

ترجمه «فارم جانوران» رنجه کردن بسیار بی‌افتخار و بی‌ارزش وقت و قلم بود. نخست باید می‌دانستید که آن را قبلاً مترجم ایرانی خیلی باصلاحیت‌تری به فارسی برگردانده بود. دوم اینکه ترجمه کتابهایی ضد کمونیستی از آنگونه هیچ گرهی از مسایل عظیمی را که مردم ما با آنها درگیر بودند، نمی‌گشود. در رأس جنگ مقاومت نیروهایی‌قرار نداشتند که پس‌ازپایان موفقیت‌آمیزش، دولتی‌نظیرآنچه رادرسالهای ۱۹۴۰ در روسیه حاکم بود، در کشور اعلام کنند که شما ناگزیر پریشان شده و سهم تان را با ترجمه مذکور اداء می‌کردید. در زمینه نوشتن و ترجمه و پخش چنین آثاری، «سی‌آی‌ای» و دولتهای بنیادگرا مثل ایران توسط عمال ورزیده‌تر خود که شما انگشت کوچک آنان هم نمی‌شوید وسیعاً در تلاش اند. ترجمه «فارم جانوران» می‌توانست ـ و توانست ـ برای شما مصونیت و اعزاز در باند رسول سیاف، پناهندگی ممتاز با چوچ و پوچ و مادر اولادها در انگلستان و به دنبالش موقعیتی راحت و پردرآمد در آن دیار به ارمغان آرد، لیکن بهیچوجه فعالیتی آزادیخواهانه محسوب شده نمی‌تواند. اگر شما سرسوزنی شأن و شرف روشنفکری ضد ارتجاعی می‌داشتید، دست به ترجمه نوشته‌هایی می‌زدید که به مردم ما هشدار می‌دادند تا پس از سقوط روس‌ها و سگان شان، میهنفروشان شریرتری از نوع بنیادگرایان به قدرت نرسیده و در نتیجه پای استعمار منطقوی و جهانی دیگری در کشور ما محکم نگردد.

نمی‌دانم خبر دارید که اغلب سیاستمداران و ناشران انگلیسی، مخالف انتشار «فارم جانوران» در آن سالها (سالهای جنگ دوم) بودند زیرا کتاب، نظام کشوری را به سخره گرفته بود که امپراتوری «بی غروب» بریتانیا بدون وجود آن خود را در برابر آلمان هیتلری نابود شده حس می‌کرد. اکنون که شما جهت نمایش تیزی آتش «منور» شدن تان، ترجمه‌اش را به اخوان و مالکان آنان پیشکش می‌کنید غافل از آنید که جنایت‌پیشگان مذکور بی این باده‌ها مست اند و معلمان خیلی قویتر از شما دارند. در تاریخ فردای ماکه به دست کسانی غیر از حسن‌کاکرها و قاسم رشتیاها و صباح‌الدین کشککی‌ها نوشته خواهد شد، ترجمه «فارم جانوران» در ردیف کتابهایی جا خواهد گرفت که برای جلب مرحمت جنایتکاران بنیادگرا و قلاده داران شان به چاپ می‌رسیده اند، کتابهایی که صرفنظر از غرب حتی دولت‌های پاکستان و عربستان نیز از چاپ و پخش آنها در کشور خود خجالت می‌کشند و آنها را فقط شایسته سطح چاکران افغانی شان می‌دانند.☆

در مورد طوق تان هیچ نمی‌گویم جز اینکه کاش در گردن تان هر چیزی را آویزان می‌دیدیم و نه طوق تا دم مرگ پرلعنتِ بنیادگرایی را. دست بوسی طالبان نشان داد که گردن شما از چه نوع گردن‌هایی است!

یک مرتد به شهید مجید اندرز می‌دهد

۷) در همان صفحه می‌خوانیم:

> ما هر دو همین نظرات خود را به اضافه این که جناب کلکانی و هواخواهانش هرگز در ده نخواهند رفت و زندگی خود را به عنوان تروریست‌های شهری در همان شهر کابل از دست خواهند داد در ده صفحه به او نوشته بودیم و بعدها هنگامی که او بعد از چند سال تلاش مجبور شده بود که در مکروریان «کار سازمانی» کند و به دام روس‌ها بیفتد، هرگز تعجب نکردیم چونکه قبلاً این مطلب را برای او و دوستان نزدیکش گفته و نوشته بودیم و اما آنچه از زبان کلکانی درباره من نقل شده جعل مطلق است و چون او دیگر وجود ندارد و من در مراتب وطندوستی او شکی ندارم دنبال این صحبت را در همین جا رها می‌کنم.

شگفتا! شما که از جریان دموکراتیک نوین وبعد هم در روزهای سختی از گروه «جناب کلکانی» می‌برید؛ آن گونه خیره کننده در زندان «منور» شده اید؛ کمر برای «تلاشی مطلق مائوئیزم» بسته اید و موجودی هستید با استعداد مزدورِ طالبان شدن، مع‌الوصف، به آن «تروریست شهری و هواخواهانش» آنقدر حسن نظر داشتید که آنان را از خطر برحذر می‌داشتید!مرتد ورفیقی نیمه‌راه ودلسوزی به جنگاوران آزادی؟!

فرض کنیم شما جرأت کردید و توصیه‌های تان را فرستادید، آیا مجید شهید و هواخواهانش آن ده صفحه نوشته عنصری را که دستهایش را در برابر دشمن بالا گرفته بود، برویش نزدند؟ آیا آن نامدار قهرمان به یک تسلیم‌شده اجازه می‌داد «ارشاد»ش کند؟

راستی حیف که «جناب کلکانی» راهنمایی شما را نپذیرفت و مانند شما در دهات برضد روسها و دست نشاندگان نجنگید تا آسان به دام نمی‌افتاد!

شاید با استهزای «کار سازمانی» و گرفتاری مجیدکلکانی در مکروریان، بنیادگرایان و مالکان شان پر دیگری در کلاه تان بزنند، اما از یاد نبرید که افتخار او نثار خونش در مبارزه علیه تجاوزکاران روسی و میهنفروشان پرچمی، خلقی و اخوانی است لیکن افتخار شما عبارتست

☆ ـ کتابهایی که مثلاً در آن‌ها آمده: اگر شما دو کمونیست مرده داشته باشید و سه کمونیست دیگر را نیز بکشید، در مجموعه چند کمونیست مرده در دست شما خواهد بود؟(«امید» شماره ۷۶) کتاب‌های چاپ مرکز ثقافتی جهاد افغانستان و انتشارات باندهای جهادی پر از این «درسنامه»های ایدئولوژیک امپریالیستی و اخوانی است.

از این که سرتان در «بش هاوس» است و پای تان پیش بنیادگرایان! بنابرین بجا نیست اگر بگوییم شما باید با هفت جوی گلاب دهان تان را بشویید و آنوقت نام مجید کلکانی‌ها را بگیرید؟ شما که از او و مبارزه بریدید و حالا خود را برای طالبان حلال می‌کنید، چه قیمتی دارد که «در مراتب وطندوستی او شکی» کنید یا نکنید؟ اساساً به او توهین است که «منور»ی مثل شما «در مراتب وطندوستی»اش داوری نماید. آن سرفراز جانباخته کجا و شما سرخم طالبی کجا!

آنچه را از زبان مجید شهید نقل شده، چرا «جعل مطلق» می‌خوانید؟ مگر زندگی ۲۰ سال اخیر و زیارت «امیرالمومنین» غیر از آن را ثابت می‌سازد؟ چه چیزی در مضمون آن نقل قول می‌تواند غلط باشد؟ اگر «جعل» کردن از سوی آن شهید و یا ناقل مطرح می‌بود باید موضوعی گفته می‌شد کلانتر و سیاه‌تر از تناسخ تان از یک «دموکرات چپ» به یک آستانبوس بنیادگرایان.

پشت گپ نگردید آقای نگارگر که ارتباط شما با طالبان چنان عملی کثیف و خاینانه است که هیچ جعلی جایش را گرفته نمی‌تواند.

تا زمانیکه این داغ ناسور بر پیشانی شما جلوه‌گری دارد باید طعنه‌اش را هم با گشاده رویی بپذیرید که حتماً می‌پذیرید. این رسم «شیرنر»هاست!

شرف نگارگر کجاست؟

۸) در بحث «عقیده و شرف»، حکم «پیام زن» را که:

«چیزی که وی (نگارگر) بعد از مرگ انجنیر عثمان به نام به اصطلاح مرثیه با عنوان "معراج مؤمن" در نشریات مختلف به چاپ سپرد آیینه تمام نمای اثبات سه ادعای بالا و نیز سقوط، ابتذال و پوسیدگی کراهت‌انگیز روشنفکری به شمار می‌رود که چگونه وقتی از مبارزه آزادیبخش مردم بینوایش روبرگرداند یعنی در واقع از شرفش تهی شود، معمولاً چشمه‌ی استعدادش هم می‌خشکد»، اینطور رد می‌کنید:

> این جاهم همان حماقت ایدئولوژیک هویداست که انقلابیون و انقلابیات عزیز با اینگونه باد به غبغب افکندن‌ها و جز خود همه را «تهی‌از شرف» خواندن تنها جوانان ساده‌دل رامی‌توانند فریب بدهند. این حنا دیگر رنگی ندارد و کمونیست‌ها آن قدر از آن سؤاستفاده نموده اند و به شرفی که نداشته اند سوگند خورده اند که اکنون این کلمه‌ها نزد ما مردمان عادی حالت تهوع ودلبدی ایجاد می‌کند.

جای تهوع و دلبدی نیست. اکت نکنید جناب شیرنر. شما اگر آنقدر «حساس» می‌بودید که حتی از کلمه‌ها بیمار شوید، باید ـ چه بگویم آقای نگارگر از کدام کلمه استعانت بجویم؟ خواهی نخواهی لفظ دقیق «شرف» به ذهنم می‌آید ـ بلی باید شرف تان را نگه می‌داشتید و دستهایی را که خواهران و مادران و برادران سوگوار مرا هر روز بنام شریعت محمدی سنگسار و ناقص‌العضو کرده و به کیبل و دُره و تحقیر می‌بندند، نمی‌بوسیدید. و نیز اگر آنقدر «حساس» می‌بودید، مرگ را بر رهایی از زندان به ضمانت دستگیرپنجشیری، بارق‌شفیعی و سلیمان لایق، ترجیح می‌دادید.

بحث «پیام زن» بسیار مشخص است و «جز خود همه را تهی از شرف» نخوانده. روشنفکری را «تهی از شرف» خوانده که «از مبارزه آزادیبخش مردم بینوایش رو برگردانده». مگر غیر از این است؟ شما به آن «رو برگرداندن» چه نامی می‌گذارید؟ به عقیده من «تهی شدن از شرف» کمترین باری است که یکچنان روشنفکری با خود حمل می‌کند. اگر تهی شدن از شرف نه پس تهی شدن از چه چیزی در کار بوده که در سالهای «دموکرات چپ» بودن بسرائید:

...
منم دستانسرای آرمان خلق زحمتکش
که هستم رهسپار سر زمین روشنایی‌ها
چراغ شعر من
روشنگر این وادی تاریک و جانفرسا
...
سرود من،
نباشد آب و باشد «شعله جاوید»
چه آتشها
که‌اندر کاخ بیداد و ستم زین شعله افروزد
کجا شعر است
این فریاد مرغ آتشین بال است
...
سرود من
سرود رزم و پیکار است ـ پیکار رهایی‌بخش☆

و بعد از «تهی شدن» از آن گوهر، افتضاحی از نوع «معراج مؤمن» را به چاپ بسپارید که «پیام زن» به درستی آن را «آواز انداختن یک پیرزال مظلوم و بیسواد بر مرده‌ی شوهرش» نامیده است؟

فرهنگ معین را که باز کنیم، لغت «شرف»، علو، مجد، بزرگواری، بزرگی، معنی شده است. شخصیت یک روشنفکر، دارای جنبه‌های اجتماعی و روانی متعدد است اما در آن میان چه می‌تواند تعیین‌کننده‌باشد غیر از عقاید سیاسیش؟ **مثلاً در شرایط حاضر اگر فردی واجد هوشی در حد نبوغ و والاترین خصوصیات اخلاقی و حس هنری و... باشد اما علیه خیانتها و جنایتهای بنیادگرایان نجنبد، آیا اشتباه است که او را عاری از شرف بخوانیم؟ به نظر من نه. تمامی ارزش‌های آن فرد تحت‌الشعاع موضع سیاسی وی قرار گرفته به یک تفاله‌ی دشمن بدل می‌شود که هر قدر خود را «منور» شده، «دموکرات راست» یا قاری قرآن در بی‌بی‌سی جار زده یا در لابلای آیات و احادیث بپوشاند و به هر واکسین ضد انقلابی دیگر پناه برد، فایده ندارد و قادر نخواهد بود درز «شرف»اش را چاره سازد.**

خوب فکر تان را در سر بگیرید آقای نگارگر، شما با «مائوئیزم» مواجه نیستید. «انقلابیات ارجوفه سرا»، نه بخاطری که از «مائوئیزم» دست

☆ ـ «شعله جاوید» شماره ششم ۱۹ ثور ۱۳۴۷

شسته اید بلکه بخاطری که «ارجوفه کرداری» پیشه کرده و به معامله‌گری با دژخیمان نشستید، شما را محکوم نموده و حکم شان را بر اصل آزادی و دموکراسی و ضرورت مبارزه برای سرنگونی بنیادگرایان استوار می‌دانند. **شما به خطا تصور می‌کنید که تنها «مائوئیست‌ها» به‌همدستی تان با بنیادگرایان مهر خیانت می‌زنند. هیچ آزادیخواهی ضد بنیادگرا نیست که به موقف کنونی شما نفرین نفرستد. این نکته را در عرض یکسال اخیر احتمالاً خود هم دریافته اید. امتناع اغلب نشریات از چاپ نوشته شما، گوشه‌ی کوچکی از عفن گفتار و کردار سیاسی تان را نشان می‌دهد** که حتی خوش آیند برخی مخالفان «پیام زن» هم نیست.

۹) می پردازم به دو سوال شما:

سوال اول:

> هرگاه عقیده انقلابی و سهم‌گیری در به اصطلاح مبارزه آزادیبخش «شرف» شان است چند سال است که بدین «شرف» رسیده اند و قبل از این عقیده تکلیف «شرف» شان چه بوده است؟ نکند زنان معرکه آفرین و مردان حجله نشین ما در جستجوی «شرف» به سوی جنبش آمده باشند و در نهایت امر همچنان دست خالی برگردند. از سوی دیگر آن «توده‌های انبوه» مردم که یاران به اصطلاح بالقوه انقلابیون و انقلابیات استند ولی عملاً در جنبش انقلابی شان عضویت ندارند صاحب شرف می باشند یا خیر؟

به گمان قوی از همان سالهایی که شما نقد «شرف» تان را به پای بنیادگرایان سودا کردید، آنان و هزاران دیگر، آن «علو ومجد» را به مثابه صبغه اصلی هویت خود در آوردند و تا دمی که با آن وداع نکرده اند و به مبارزه در راه آزادی ادامه می‌دهند آن را دارند والا از آن «تهی» می‌شوند و لابد در موقعیت شما قرار می‌گیرند. این بر کلیه روشنفکران آگاه صادق است. ازینجاست **که به استثنای مشتی قلیل از روشنفکران که خود را به دشمن می‌فروشند یا سکوت می‌کنند، اغلب آنان به جنبش رهاییبخش پیوسته بودند و اکنون نیز علی‌الرغم آنکه بنیادگرایان با حمایت مدیران بین‌المللی خود، هر صدای مخالفی را می‌خواهند با مهر «کمونیزم»، «مائوئیزم»، «الحاد» و با تکیه بر سر نیزه و فاشیزم مذهبی در گلو خفه کنند، روند متشکل و خروشنده شدن را می‌پیمایند.** طبعاً کسانی را که امکان کسب آن «علو و مجد» برای شان مهیا نبوده و یا پای جنبش به آنان نرسیده، نمی‌توان مقصر دانست.

«پیام زن» از «شرف» به عنوان مقوله‌ای در رابطه با روشنفکران صحبت کرده و نه توده‌ها که تاریخ را می‌سازند و روشنفکران نیز بدون پشتیبانی آنان هیچ اند. این وظیفه روشنفکران است که توده‌ها را برانگیزند تا آن «بزرگی» بالقوه شان به حرکت در آمده و هرگونه سلطه‌ی ستمگرانه را درهم شکنند.

سوال دوم:

> اگر عقیده واقعاً شرف انسان باشد، پس انقلابیون و انقلابیات هم که قبل از عقیده موجود خود به حکم تربیت در خانواده‌های مسلمان اعتقاد اسلامی داشتند آیا بهتر نبود در همان «شرف» اول خود درنگ می‌کردند و آن را چنین رایگان از دست نمی‌دادند؟

«استاد»، بحث بر سر عقاید سیاسی است و نه دینی. آنچه اساساً انسانها را به مبارزه علیه ستم و نابرابریها می‌کشاند عقاید سیاسی است و نه دینی. و عقاید دینی می‌توانند فقط نقشی ممد یا مانع بازی کنند. تنها بنیادگرایان و ایدئولوگهای شان اند که اسلام را منطبق با مقاصد خاینانه‌ی خود، سیاسی می‌سازند. دیندار بودن مانع آزادیخواه بودن نیست مگر اینکه با دخیل ساختن دین در سیاست از آن (دین) استفاده سوء شود.

۱۰) در صفحات ۱۲ و ۱۳ در رد «سیاسی بودن انسان» حرفهایی دارد که نتوانستم منظورش را درک کنم. نویسنده‌ای را هم نشناختم که جمله‌ای از او در مورد سیاسی بودن انسان نقل شده است و باید «پیام زن» آن را روشن سازد. اما فکر می‌کنم ارسطو هم گفته که انسان موجودی سیاسی است. بهر حال قدرمسلم اینست که «پیام زن» هیچگاه قصد «ترساندن» شما را نداشته است. مگر آنان نمی‌دانند که کسی که از همیاری با بنیادگرایان پلید شرم نکند و نهراسد، از یک نویسنده بیچاره «بانام و نشان» یا «بی‌نام و نشان» چگونه خواهد ترسید؟

ایکاش شما از حیثیت و وجدانی برخوردار می‌بودید که اجازه نمی‌داد در برابر فاشیستهای دینی پوزک بزنید تا این گدامتکبری تان که «شعله‌ای‌ها اصولاً برای من مطرح نبوده اند» دل آدم را به هم نمی‌زد؛ ایکاش شما کرامت خود را پاس داشته و با آن عمل، آلوده‌تر از مگس نمی‌شدید که مگس نامیدن دیگران توسط شما غیر از بیشرمی معنایی می‌یافت.

معذلک روی سطوری از این بخش اجمالاً مکث می‌کنم.

> اگر انسان حتماً انسان سیاسی باشد و «خون پاک رنجبران جامعه ما هرگز با خون ناپاک ستمگران نیامیزد» پس انقلابیون و انقلابیات توده‌های کثیر «رنجبران» سیاستمدار را با خود دارند دیگر چه ضرور است که در کوچه‌های راولپندی و اسلام آباد مانند موش از این سوراخ بدان سوراخ می‌گریزند؟»

ظاهراً «استاد» مفهوم سیاسی بودن انسان را هیچ نفهمیده یا بغایت غلط فهمیده است. اگر قبول کنیم که چنانچه در «پیام زن» آمده «سیاست جز رابطه‌ی انسان با سیستم‌های دولتی-دفاع از آنها یا تلاش برای تعدیل یا برانداختن آنها نیست»، آنگاه چرا نتوان گفت که هر انسانی خواهی نخواهی سیاسی است؟

شما که خود را شاعر و نویسنده هم می‌گیرید، لازم نیست اینقدر از سیاست بترسید و آنهم ترسیدنی کبک‌وار. خود می‌نویسید:«من بر ضد

کمونیزم فراوان نوشته ام.» اگر این سیاست نیست چیست؟ دستگاههایی مثل «سی‌آی‌ای»، «ایم آی ۶» انگلستان، «آی‌اس‌آی»، «موساد»، و رژیم‌های جمهوری اسلامی ایران، سودان، ترکیه وغیره آشکارا اعلام کرده اند که رسالت اصلی شان را جنگیدن با کمونیزم تشکیل می‌دهد. اما شما در حالیکه در سپاه آنها می‌جنگید، یکباره قهر می‌شوید که «صفای خاطر خود را از سیاست مکدر یافته ام و به هیچ حزب سیاسی نمی‌پیوندم»! حاجت به یادآوری نیست که سیاسی بودن و پیوستن به حزبی سیاسی هیچگاه لازم و ملزوم یکدیگر نمی‌باشند. میتوان در احزاب بنیادگرا نبود ولی بهترین پادو آنها بود. ازینرو ترس از سیاست بطور کلی، خودفریبی و عوامفریبی است. شایسته است ترس از سیاستی که سرانجام انسان را به سیاهترین خیانتها، به سازش با طالبان می‌کشاند!

رنجبران به اعتبار خواست رهانیدن خویش از زنجیر ستم، سیاسی اند اما بر روشنفکران است که آنان را در ارتقای آگاهی و تشکل‌یابی کمک کنند. زنان و مردانِ روشنفکرِ دموکراسی خواهِ این مرز و بوم در همین سمت می‌کوشند اما شما ضمن به تمسخر گرفتن رنجبران، آن روشنفکران را «موش» می‌نامید زیرا که بنابر اطلاعات شما عده‌ای از آنان در اسلام‌آباد و راولپندی بسر می‌برند! باز مجبورم آیینه را به روی تان بگیرم آقای نگارگر. شما خواری و خیانت را تا سرحد افتادن پیش‌پای بنیادگرایان می‌کشانید اما «انقلابیون و انقلابیات» را که حرف و عمل شان به طرف چیزی کمتر از نابودی بنیادگرایان سیرنمی‌کند، «موش» می‌نامید! مردم ما به اینگونه وقاحت می‌گویند چشم پارگی!

«شعریت» یا «نریت» نگارگر؟

۱۱) در دفاع از «معراج مؤمن» خاطر نشان می‌سازد:

شما که شعریت را به دلیل سیاست از کلام این و آن سلب می‌کنید می‌توانید به من بگویید که سعدی، حافظ، مولانا، صایب، بیدل و بسیاری‌های دیگر چه موضع طبقاتی داشته اند؟ و آیا لذتی راکه در طول قرنها مردم از شعر شان برده اند به دلیل شعریت بوده است یا به دلیل موضعگیری طبقاتی شان؟ اگر یکی از رفقای همرزم شما بر یکی از شعرهای سلیمان لایق یا «واصف باختری» که شما هر دو را ازدیدگاه سیاسی یا طبقاتی مطرود می‌شمارید نام خودش را بنویسید و برای تان بخواند و شما هم نیم ساعت لب بر تحسین و تمجید بگشایید و او ناگهان فریاد بزند که انقلابیون و انقلابیات محترم این شعر که من برای تان خواندم از من نی بلکه از آقای «واصف باختری» است قیافه‌های مضحک شما چه اندازه تماشایی خواهد بود؟

امید در این باره «پیام زن» و خوانندگان وارد، اظهار نظری بکنند. من فقط گذرا به «شیرنر» توضیح می‌دهم که هیچیک از هنرمندان و شاعران بزرگ گذشته نبوده اند که تفاوتهای تلخ طبقاتی و هزار و یک بلیه اجتماعی و رنجها و ستم‌ها بر مردم و عوامل آنها را نادیده گیرند. برعکس اغلب آنان به نحوی از انحاء در آفریده‌های شان در کنار دفاع از نیکویی و زیبایی، بر ضد ستمگران عصر خود ایستاده اند و این خود از علل مهم ماندگار بودن آثار آنان می‌باشد. اگر حافظ را کسی می شناختیم که در زندگیش عادت به تأیید حاکمان وقت می‌داشت و شعر سحرانگیزش علیه قاضی و شیخ و محتسب و شحنه و صاحب قدرتان خونریز و ریاکار نمی‌بود، آیا نفوذش بین مردم به همین پیمانه می‌توانست باشد که هست؟ آیا موضعگیری‌های حافظ در برابر ناپاکان و ناپاکیهای دورانش هیچ اثری در افسون شعرش و نزدیک ساختن او به ما نداشته است؟ البته این هم احمقانه است که گفته شود مثلاً حافظ چرا رهبر جنبش‌های دهقانی نشد!

شما در این عصر و زمان از «بش‌هاوس» و از پشت کمپیوتر و انترنت برخاسته و ریش را دراز مانده عمامه و لنگی بسر در پای چارپایی «امیرالمؤمنین» برای بقا و استحکام دیکتاتوری «طلبه‌کرام» اشک ریزان دعا و درود می‌خوانید، در حالیکه حافظها در ظلمات قرون وسطی علیه امیران که بنام شریعت، شهوت مردم آزاری و خونریزی شان را اطفاء می‌کردند و علیه تفکر مزورانه‌ی مسلط، خطرها وحتی خطر مرگ را به جان می‌خریدند اما از فریاد بر ضد جلادان باز نمی‌ایستادند.

بر حافظها دست نبرید آقای نگارگر، روح آنان را اذیت نکنید. با توجه به صرفاً «شعریت» بیکران اشعار آنان و محدودیت‌های سیاه آن اعصار که حافظها رنجش را می‌کشیدند، بسیاری کمبودها در کارو زندگی آن فرزانگان قابل اغماض است. لاکن مادرِ عصر و زمان حاضر، فرزندان فساد زده و تاریک‌بینش مانند شما را نمی‌بخشد ولو شعرش به این اندازه ترحم‌انگیز فاقد «شعریت» هم نمی‌بود.

من شدیداً مخالف ارزیابی پدیده‌های هنری بر اساس فقط معیارهای سیاسی هستم و تصور نمی‌کنم «پیام زن» هم «شعریت را از کلام این و آن سلب» کند. اما شخصیت شاعر هرگز جدا از شعرش نیست. در مثال شما اگر معلوم شود که فلان شعر عالی از این و آن میهنفروش و یا تسلیم طلب بوده، قیافه‌ها تماشایی نمی‌شوند تنها انسان را تأسفی توأم با نفرت فرا می‌گیرد که چرا سرایندگان آن، دروغ می‌گفته اند و چرا در حالیکه «شعریت» اثر شان مقام بالایی دارد، خود افرادی ضعیف و دست‌آموز بیش نیستند. در کجای دنیا شعر شاعری خاین یا مرتد وتسلیم طلب، شعار مردم مبارزش گردیده است؟

اما وضع «معراج مؤمن» بدتر از آنست که با وزن «شعریت»ش ارزیابی شود. غضب شما بر «پیام زن» که گویا می‌خواهد «درمعراج مؤمن چرا احساس خود را آن طور که ما می‌خواستیم بیان نکرده‌ای»، خنده‌آور است. **«پیام زن»، «معراج مؤمن» را آنقدر حقیر و فقیر و خاصه از لحاظ «شعریت» بیمایه و سبک یافته که بحث روی آن را زاید تشخیص داده و تنها به آوردن دو سطر درباره‌اش اکتفا کرده است. یعنی اگر شما در سطح «معراج مؤمن» صد تای دیگر هم بسازید و در آنها «احساس» تان را نه بنیادگرایانه بلکه به فرمایش «راوا» بیان کنید، مطمئن باشید که «پیام زن» از آن هرگز استقبال نخواهد کرد** چراکه برای آنان در این سطح

«شعر»ها اتفاقاً با مضمون خوب سیاسی - فراوان می رسد اما به سبب «شعریت» نازل، یکی آنها روی چاپ را نمی‌بینند.

آقای نگارگر، شما باز هم اختیار دارید که به «نریت» و حتی «شیریت» تان بنازید اما از من می‌شنوید پشت «شعریت کلام» تان نگردید که آب در هاون کوبیدن است.

۱۲) می‌نویسید:

> من نه تنها خود قلم و قریحهٔ خود را اسیر دستورهای حزبی نمی‌کنم بلکه به شاگردان خود نیز یاد آوری می‌کنم که مرغ قریحه خود را در قفس تنگ سیاست و دستورهای حزبی اسیر ننمایند.

و نصیحت متواضعانه‌ی من اینست که شاید چندان دیر نشده باشد آقای نگارگر بروید و مدتی «قلم و قریحه»‌ی خداداد تان را زیر نظر یک حزب مثلاً حزب محافظه کار انگلستان قرار دهید تا انشأاله «مرغ قریحهٔ» تان بر دوره‌ی پرشکستگی و کُرک بودنش فایق آمده و بتواند شعر قُدقُد کند و پخته شعر. در یادآوری به شاگردان تان، خوب بود این را نیز می‌افزودید که در عینحال به هیچوجه نگذارند «مرغ قریحهٔ» شان زیاد به کشکلک در فضله‌ی جهادی و طالبی مشغول باشند تا مبادا روزی به نگونبختی افتادن در دام آنان گرفتار آیند!

> کدام اینان نامی از «شعله‌ای» نبرده‌ام نه بدین دلیل که برای «شعله‌ای» احترامی خاص داشته ام بلکه بدین دلیل که آنان اصولاً برای من مطرح نبوده اند و اینک هنگامی که از خانمهای معرکه آفرین و آقایان حجله‌نشین این سخنان را می‌شنوم با خود می‌خندم (...) برای من «شعله‌ای»ها حکم مگس‌هایی را داشتند که گرمای طاقت فرسای لاهور و راولپندی پروبال شان را سوخته بود و تنها می توانستند در گوشه و کنار وز، وز کنند و اگر چه این وز،وز مزاحم بود ولی آدم می‌توانست تحملش کند چنانکه امروز نیز انقلابیون و انقلابیات از طریق این وز، وز می خواهند مسئولیت شکست‌های رسوای خود را به گردن آنانی بیندازند که بیست‌وسه سال قبل عملاً و بیست‌وپنج سال قبل عقیدتاً از آنان بریده اند.

به این سبکسری‌های شما هم نمی‌خواهم پاسخ دهم جز اینکه دریغم بیاید که ایکاش شما از حیثیت و وجدانی برخوردار می‌بودید که اجازه نمی‌داد در برابر فاشیستهای دینی پوزک بزنید تا این گدامتکبری تان که «شعله‌ای‌ها اصولاً برای من مطرح نبوده اند» دل آدم را به هم نمی‌زد؛ ایکاش شما کرامت خود را پاس داشته و با آن عمل، آلوده‌تر از مگس نمی‌شدید که مگس نامیدن دیگران توسط شما غیر از بیشرمی معنایی می‌یافت.



تظاهرات «راوا» که چندبار به خاک و خون هم کشیده شده، تنها از سوی «شیرنر»هایی خم چشم که یاددارند چگونه خود از زیر پای خاینان بنیادگرا حلال کنند، به زبانی لچکانه به دیده‌ی تحقیر نگریسته می شود. «پیام‌زن»

اگر «شعله‌ای‌ها حکم مگس را داشتند»، شما را میتوان چتلی «مگس» قیاس کرد که یک ربع قرن پیش دفع شده و از یادها رفتید. بگوئید کدام سازمان، محفل و حتی فردی «مسئولیت شکست‌های خود» را به گردن شما انداخته است؟ این بیشتر از آنکه دروغگویی باشد خود بزرگ بینی‌ای رقت‌انگیز است. درست است که شما از پشت کردگان مشهور و طالبی شده‌ی جنبش انقلابی ما هستید اما خاطرجمع باشید که تا دم مرگ تان هم کسی شما را مسئول شکست‌هایش نخواهد پنداشت. برعکس به نظرم مبارزان راه آزادی، از شما به عنوان یک معلم منفی، درسهای زیادی در جلوگیری از شکست‌ها و خیانتها گرفته اند.

۱۴) نمونه دیگری از واقعیت سطح و درک و سواد و اخلاق «استاد»:

> خواهش می‌کنم مظاهره‌های تان را به عنوان پیروزی به رخ من نکشید که من این سیاهی‌های لشکر را خاصتهً هنگامی که در پیشاپیش توده‌ها زنان خوشگل باشند فراوان دیده‌ام. **(تکیه‌ازمن‌است)**

یادتان باشد آقای نگارگر که چشم هر فرد غیربنیادگرا، وقتی به این

نگارگر، معلم منفی

۱۳) گویی شبح «شعله جاوید» و «شعله‌ای» در هیچ جایی صاحب «معراج مؤمن» را آرام نمی‌گذارد که بعد از هر چند سطر «راوا» را «شعله‌ای» نامیده و سپس بر «شعله‌ای» می‌پرد:

> من بر ضد کمونیزم فراوان نوشته ام و چنانکه قبلاً اشاره کردم اثر معروف جورج‌اورل یعنی فارم جانوران را هم به دری ترجمه کردم که در مجله قلم در پشاور مسلسل چاپ شده است ولی در هیچ

هتاکی‌های اوباشانه نسبت به زنان وطن ما که نظیر آنها را فقط در نشریات خاینان بنیادگرا دیده‌ام، بیفتد، او را منحیث یک مبارز، یک افغان، یک مسلمان و یا یک هندوی ضد بنیادگرا مالامال از انزجار می‌سازد؛ از مرور نوشته باز می‌دارد؛ همبستگی او را با این زنان موجب می‌شود و حقانیت هرچه بیشتر شان را تثبیت می‌کند بی‌آنکه موجب کوچکترین همدردی با شما شود. نفی مظاهره‌های «راوا» آنهم با این زبان سخیف و اخوانی، از فردی ساخته است که واقعاً شرفش را به هر مفهومی از دست داده باشد. بنابراین از ابرازات شما راجع به «فضیلت»، «اخلاق» و گفتار مارکس، مائو و کارل‌پاپر، و «ازبین رفتن پرولتاریا» می‌گذرم چراکه شما را با آن «شیر نر» و طالب‌وار ضد زن بودن، در بحث روی «فضیلت» و «اخلاق»، صالح نمی‌دانم. و نیز مارکس و لنین و مارکسیزم و پرولتاریا مسایلی‌اند که شما به دلخواه خود آنها را در نوشته گنجانیده‌اید تا طی لعن و نفرین به آن نامها و مفاهیم، با شدت و غلظت بیشتر و مکرر در مکرر، نزد جنایت‌پیشگان دینی خط بینی کشیده و از تسلیم بودن و وفاداری خود به آن پست‌فطرتان برای هزارمین بار اطمینان دهید.

۱۵) «استاد» که نوشته اش را با آن «بیت‌های» هرزه آغاز کرد، با ناسزای لئیمانه‌ای به پایان می‌برد قسمی که اول جملات ذیل را از «پیام‌زن» نقل می‌کند:

«می دانیم، می دانیم آقای نگارگر که اگر در نیمه شبی عده‌ای کلاشنکوف در دست پاچه بلند موی دراز جمپر ابلقی به منزل تان می‌ریختند و دخترک یا پسرک نوجوانتان را در پیش چشمان بیچاره و از حدقه برآمده شما و همسر تان کشان کشان با خود می‌بردند، امروز بدون تردید به این اندازه بی باک و کراهت انگیز به دفاع از جلادان گذشته و کنونی برنمی‌خاستید...»

و بعد وجدان بیدار زنان شرافتمند را با بی‌وجدانی خود، اینطور کنایه‌زنان به ریشخندی پست می‌گیرد:

> من از حادثه ایکه بر دختر و پسر یکی از انقلابیون و انقلابیات آمده و سبب این همه کین و نفرت شان شده است بی اندازه متاثرام و هیچوقت در عمر خود قلم را به دفاع از جلادی برنداشته ام(...) اگر آقایان انقلابی وخانمهای «انقلابیه» به راستی این رنج را آزموده باشند و یکی از آن جمپر ابلقی‌های لعنتی در برابر «چشمان بیچاره و از حدقه برآمده» خود شان یا همسرشان دخترک شان را با خود برده باشند این همخونی قهراً به وجود آمده است.

ای «استاد» شیرنر، بخود نمی‌لرزی که کین و نفرت و پیکار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» مقابل بنیادگرایان را ناشی از حادثه‌ای می‌خوانی که بر فرزند یکی از آنان آمده باشد؟ اولاً یکچنین حادثه‌ای شاید برسر هیچیک از «راوا»یی‌ها یا خانواده‌ی شان واقع نشده باشد و تنها آگاهی و شرف شان است ـ چیزی که شما گم کرده‌اید ـ که آنان را به ضدیت قاطع علیه جلادان رهنمون می‌باشد و ثانیاً اگر هم حادثه‌ای موجب تقویت روحیه و اراده‌ی پولادین «راوا» علیه بنیادگرایان شده باشد، آیا این عیب و سرشکستگی است؟ آیا اینگونه طعنه دادن و به رخ کشیدن های بازاری، لکه‌ای بر دامان آنان را آشکار می‌سازد یا فرومایگی و بی‌غیرتی شخصی را که هنوز هم عوض اعلام مبارزه‌ای مرگ و زندگی با جانیان بی‌ناموس، قهقه می‌زند و پاچه زنان «راوا»یی را می چسبد؟

من برخلاف «پیام زن» از مجموع نوشته به این نتیجه رسیده‌ام که **شما از آن نوکران قسم خورده‌ی اراذل بنیادگرا هستید که نه تنها بر پسر و دختر بلکه اگر بر سر خانم و حتی خودتان نیز بلایی می‌آوردند، خم ابرو نکرده و آن را طبق نظریه‌ی «همخونی قهری»، امری خیر و مبارک در «ایجاد همبستگی ملی» دانسته و آیت و حدیثی هم در توجیه آن تیر می‌کردید،** مخصوصاً که مسئله خون پاک و ناپاک درین میان نمی‌توانست مطرح باشد زیرا خون شماوآن تبهکاران هردوازنظر شماپاک است چون هردوطرف «منور» اند!

و درهمین جابایدبه یادداشتم برنوشته‌ی کسی خاتمه‌ببخشم که‌کذب ادعایش را که «هیچوقت درعمر خود قلم‌رابه دفاع‌از جلادی بر نداشته‌ام» در عمل ثابت کرد. منتهادفاع‌ازجلادان راصرفاًباقلم‌کافی ندانسته بلکه این دین‌را با تعظیم بر پای آنان بجا آورد و بدینگونه بالاخره طوقی را به گردن آویخت که تا آخر عمر در پیشگاه مردم سرخمش نگه خواهد داشت.

نام و نشان کاملم را می‌خواهید نگارگر صاحب؟ فعلاً از سرم دست بردارید. از خودم نمی‌ترسم اما زن‌دار و صاحب شش اولاد هستم و به آنچه که شما گم کرده اید قسم که عضو «حزب شعله» هم نمی‌باشم!

بعدالتحریر:

«استاد» در جایی از نوشته‌اش عهدی می‌بندد که:

> اگر کوچکترین نشانهٔ همکاری مرا با تمام آنانی که مدعی استید در دسترس مردم نهادید و ادعای تان را ثابت کردید با همه نفرتی‌که‌ازانقلاب وایدئولوژی تان دارم همانند شیخ‌صنعان که برای دختر ترساخوکبانی‌کرد تازنده‌ام‌درآستان شما خاکروبی خواهم کرد.

و حالا که وی با رسوایی «طالبان گیت»اش برهمه‌ی ادعاها، خود صحه گذاشت، بر اوست که با شعر یا با نثر ـ دومی به نظرم بهتر است ـ باختش را شیرنرآسا بغرد تا آخر زندگی را رها از زردرویی دوچندان و عذاب نیش نگاههای نفرت مردم، سپری کند.

شکی ندارم که «راوا» هم اضافه‌تر از این طلب نکرده، بزرگواری بخرج داده و در استخدام نگارگر منحیث جاروکش یا چپراسی مکتب‌هایش اصرار نخواهد ورزید! □

بامردم علیه بنیادگرایی یا برعکس، راه سوم وجود ندارد!

گزارشی از فروش...

«راوا»، مرد گفت: «آفرین، به همین شیوه است که شما زنان **می‌توانید برای کسب حقوق تان به پیروزی برسید. من افتخار می‌کنم که زنان و دخترانی از سرزمین بخون تپیده، طالب‌زده و بنیادگرازده‌ای چون افغانستان را در حال فروش نشریه‌ی شان می‌بینم.»**

● پسرکی ۱۱-۱۲ ساله که آب می‌فروخت، وقتی من از او یک گیلاس آب خواستم، حاضر نبود پول آن را بگیرد. او از زندگی رقتبارش برایم قصه کرد و زمانیکه بروشوری از فعالیتهای «راوا» را برایش دادم، مادرش که بخاطر آوردن آب برای پسرکش رفته بود، سررسید و با دیدن بروشور به او گفت: **«آن را نگه کن که در خانه یکجا بخوانیمش.»** ضمن صحبت با زن، دریافتم که او زنی تحصیلکرده است و شوهرش را در جنگ‌های کابل از دست داده و مجبور به ترک وطن شده و فقط با فروش آب توسط تنها پسرخردسالش تأمین زندگی می‌کند.

● پلاستیک‌فروشی بادیدن کاست ها، علاقه زیادی پیدا کرد تا یکی از آنها را بخرد اما پولی که در جریان روز جمع کرده بود کمتر از قیمت کاست بود. او در حالی که دلش می‌خواست کاست را با خود داشته باشد گفت: «خاله‌جان، شما خو همین جا هستید، نروید. **کوشش می‌کنم تا شام پلاستیک ها را بفروشم و ۲۵ روپیه را پوره کنم».**

من آنقدر تحت تأثیر قرار گرفتم و دلم فشرده شد که کوشیدم از ریختن اشکهایم جلوگیری کنم.

● در اسلام‌آباد طالبکی با دیدن «پیام‌زن» خطاب به من گفت: **«شما فاحشه ها هستید، این پیام فاحشه ها است»** با شنیدن این دشنام طالبی وی، تعدادی از مردم جمع شدند ولی طالب شرفباخته که وضع را به حال خود مساعد ندید، پا به فرار گذاشته و از بازار ناپدید شد.

● پلیس پاکستان همیشه می‌کوشد مانع فروش نشریات ما در شهر پشاور گردد. طی فروش شماره ۴۶ با تهدید و اخطار دادن خواستند تا فروش را متوقف سازیم و علاوتاً نشریات ما را گرفته و با خود بردند که با رشوه دادن و پس از اتلاف یک روز توانستیم دوباره آنها را بدست آورده و فروش را ادامه دهیم. □

چون این نامه هم مربوط به فروش «پیام زن» است، آن را در همین جا آوردیم.

«خواهران، شما تنها نیستید»!

محمد حکیم - پشاور،

در نامه‌ی خویش می‌نویسد:

«خواهران شریف و بزرگوارم،

من این نامه را بعد از دیدن بعضی از شما که "پیام زن"، کاستها و سایر نشریات تان را که همه تیرهایی در شقیقه جهادی و طالبی است، در پشاور می‌فروختید، می‌نویسم. در همان روز از گفتگوی یک عنصر مخالف شما خبر شدم و وقتی فوری خود را نزد یک شما رساندم آن مزدور که شاید جهادی صحنه را ترک گفته بود.

خواهران، دلم آنقدر کوفت دارد که به چیزهای کلانی فکر کرده نمی توانم و پشت بهانه می‌گردم تا از دنیا نرفته‌ام، یک جهادی یا طالبی بی ناموس را که جرأت توهین به شما را بخود بدهد تا سر حد مرگ بزنم. در "پیام زن" اعلان کنید که اگر این جنایتکاران از بوی رسوایی ها و رذالتهای خود نمی‌ترسند جرأت کنند و بیایند پشاور و مانع فروش "پیام زن" شوند.

گلبدینی های خاین و جانی از پاکستان کشیده شدند حالا نوبت برادران شان است تا جوانان مبارز متحدانه کاری کنند که از دیدن چهره شوم این جلادان مزدور لااقل در پاکستان بی غم شویم.

در اول چندان باورم نمی شد لاکن امروز دقیقاً پی برده‌ام که "پیام زن" یگانه نشریه پرافتخار ضد وطنفروشان خلقی و پرچمی و خاینان جهادی و طالبی و دوستمی و غیره می‌باشد. متأسفانه هیچ نشریه دیگری از نظر موضعگیری قاطع مقابل چوچه هیتلرهای بنیادگرا به پای "پیام زن" نمی‌رسد. اگر دیگر نشریات چاپ اروپا و امریکا لحن صریح و آشتی ناپذیر "پیام زن" را اختیار نکنند دیر یا زود ضرورت وجودی خود را یک یک از دست می‌دهند. صرفنظر از اینکه هم اکنون نیز مجموع خوانندگان بسیاری از آنها نزدیک به ۵۰۰ نفر هم نخواهد بود.

خواهران ارجمندم، شما بناحق گفته اید که در افشاء و ضدیت با شاعران و نویسندگان خادی-جهادی تنها هستید. مطمئن باشید که صدها و هزاران هموطن ما موقف شما را بر ضد این عمال آرام یا فعال دشمن از جان و دل تأیید می‌کنند. اما فراموش نکنید که اکثر اًمثل من نه حوصله و نه حالت روحی مساعدی دارند و نه قلم که برایتان بنویسند.

طوریکه روشنفکر خاینی مثل ا.نگارگر (در نوشته‌اش به "پیام زن" که دوستی آن را به من داد) می‌نویسد که راوایی ها فقط به علت اینکه خود یا فرزندان شان شاید مورد تجاوز برادران جهادیش قرار گرفته باشند اینقدر با بنیادگرایان ضدیت می‌ورزند، باید بگویم که تا حال مادر، زن یا خواهرم مورد تجاوز آن سگان قرار نگرفته اند اما به علت اینکه می‌دانم آن جنایتکاران به ناموس دیگر مادران و خواهرکهایم دست برده‌اند، بنابرین دلم می‌خواهد اگر یکروز هم از زندگیم باقی باشد در آن روز خونم در راه انتقام از آدمکشان جهادی و طالبی این باداران جانور صفت ا.نگارگرها، به زمین بریزد. من شخصاً "پیام زن" را بیشتر بخاطر مطالب آن درباره روشنفکران خاین و اخوان‌زده، با اشتیاق می‌خوانم.

لازم نیست شما با خود با دیگاردها بیاورید. این گزافه‌گویی و تعارف میان تهی نیست. یکبار آزمایش کنید، ببینید چقدر دکانداران هموطن تان حاضر خواهند بود حتی کسب و کار خود را هما نروز گذاشته و حساب آن سگانی را برسند که قصد مزاحمت نسبت به شما را داشته باشند. جمعی از مادکانداران و بساط داران همیشه از روحیه و زحمت و انقلابی بودن تان صحبت می‌کنیم. می‌توانید بیش از نود فیصد این برادران غمزده‌ی مهاجر تان را با خود حساب کنید.

خواهرکهای گلم، امیدوارم قبول کنید که احساس دوستی و احترام من به شما کمتر از علایق قلبیم به مادر و خواهرانم نیست. شما در پیکار تان بر ضد خاینان بنیادگرا، به کلیه زنان و حتی مردان آزادیخواه وطن ما غرور و الهام می‌بخشید.» □

گزارش‌هایی از ...

مجبور ساختند نماز بخواند، با صدای بلند این طور نیت بست: «نیت کردم ادا سازم چهار رکعت نماز برای طالبان. رو آوردم....»

وقتی طالبان خواستند او را تکفیر کنند در جواب گفته بود: «من یک بار نماز را برای خدا و دوبار بخاطر شما خوانده‌ام!»

حدود نفرت مردم از لنگی و قیافه طالبی

خانواده‌ای به منزلی که تازه به کرایه گرفته بودند کوچ‌کشی می‌کند. اینان هنوز در حال جمع و جور کردن سامان خانه خود بودند که همسایه‌ها یکی پشت دیگری می‌آیند و هر یک به نوبه از این خانه بدگویی می‌کنند که این خانه دعوایی است، در این خانه کسانی کشته و دفن شده اند، این خانه آب ندارد، آینده این خانه وخیم است و ممکن بلایی بر سرتان بیاید و.... همچنان تمام خانواده‌ها با فامیل تازه‌وارد توأم با سردی و نفرت برخورد می‌کردند به حدی که وقتی برای اطفال خود آب آشامیدنی خواستند هیچ همسایه‌ای حاضر نشد به آنان آب بدهد.

بالاخره خانواده تازه‌وارد صلاح خود را در آن دید که دوباره به جایی برگردند که آمده بودند ولی برخورد غیرعادی و استثنایی همسایه‌ها همچون معمایی برایشان باقی بود تا آنکه بعدها دانستند که یکی از اقارب همین خانواده که با لنگی سیاه و قیافه طالبی در کوچ کشی به آنان کمک کرده بود سبب شد که همسایه‌ها از آنان نفرت نمایند. مخصوصاً تحقیقی که بعدها در مورد آن خانه صورت گرفت هیچ جنجال و کشیدگی‌ای از آنگونه نداشت. اما دیگر دیر شده بود.

مسئله شریعت طالبی در بس‌های شهری

طالبان با افکار و قوانین قرون‌وسطایی شان با تمدن امروز شدیداً در مخمصه هستند. چیزی که تا حال هیچ سر نگرفت مقررات رفت و آمد زنان در بس‌های شهری است. گاهی باید زنان محرم داشته باشند تا جایی بروند و گاهی هم در بس‌های خاص زنان، محرم را نمی‌گذارند که آنان را همراهی کنند.

اخیراً فرمان صادر شده که زنان قبل از سوار شدن به بس باید کرایه خود را به کلینر بپردازند زیراکه با پایین و بالا شدن کلینر در موتر زنانه که محرم شرعی هیچ یک از زنان سوار در بس نیست هر دو جانب غرق گناه می‌شوند.

زن سن و سال‌داری در اعتراض به این قانون طالبان با تمسخر گفت: «خوبست طالبان بعد از این خواهران و زنان خود را بیاورند تاکراپه ما را جمعآوری نمایند زیرا در وقت تادیه پول نیز دست ما به دستان نامحرم کلینر می‌خورد.»

در عصر طالبی نماز عصر ۱۲ رکعت می‌شود

طالبان از مردی که بخاطر ریش کوتاهش زندانی شده بود پرسیدند نماز عصر چند رکعت است او در جواب گفت ۱۲ رکعت. طالبان خواستند این فرد را بجرم کفرگویی دستگیر و جهت تکفیر و سنگسار با خود ببرند. اما توضیحات او طالبان را به سکوت واداشت وقتی گفت: «چهار رکعت را در مسجد وزیراکبرخان خواندم، چهار رکعت در مسجد حاجی‌یعقوب و چهار رکعت دیگر را در مسجد حنظله در شهرنو بالایم خوانده شد.»

وقتی طالب دیپلماسی می‌کند!

دیپلماسی‌های خام و جاهلانه طالبان مبنی بر تکذیب حضور نیروهای پاکستانی در کشور ما از پروسه‌های مختلفی گذشته است. در ابتداء سران طالب کاملاً منکر حضور این نیروها بودند. وقتی مردم موجودیت پاکستانی‌ها را در کوچه و بازار ملاحظه نمودند سران طالب گفتند که اینان پاکستانی‌ها نه بلکه طلبای افغانی‌ای هستند که در مدارس پاکستانی درس خوانده و به زبان پاکستانی‌ها صحبت می‌کنند.

اما زمانی که تعداد قابل ملاحظه‌ای از پاکستانی‌ها توسط نیروهای مخالف شان دستگیر و با کارت‌های هویت پاکستانی به خبرنگاران نشان داده شدند که به پاکستانی بودن خود صریحاً اعتراف می‌کردند، لحن طالبان تغییر کرد. بخصوص وقتی جسدهای کشته شده‌ی پاکستانی‌ها به کشور شان انتقال یافت، نمی‌شد آفتاب را با دو انگشت پنهان کرد. بالاخره آقای خیرالله خیرخواه سرپرست وزارت داخله در نهم اسد طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی چنین اعتراف کرد: «بلی، با ما پاکستانی‌ها هستند اما اینان داوطلب های جنگی‌ای هستند که در "جهادمقدس" در کنار طالبان مشغول نبرد اند.» وقتی مصاحبه خیرخواه از رسانه‌های خبری غرب پخش شد فردای آن (۱۰ اسد) سران طالب و منجمله خیرخواه درک کردند که خرابی بزرگی کرده‌اند. بلافاصله کنفرانس مطبوعاتی‌ای ترتیب دادند که ضمن آن رادیوی بی‌بی‌سی را محکوم نمودند که گویا خبر را غلط و ناقص پخش کرده‌اند و اینطور به تصحیح گفته‌های خود پرداختند:

«بلی، در کنار ما پاکستانی‌ها هستند ولی اینان همان کسانی اند که در جنگ با روسها نیز شرکت داشتند. اما تعداد شان در تمام افغانستان بیشتر از ۵۰ نفر نیست.»

آقای خیرخواه و سران طالب باید بدانند که دیگر حنای این نوع دیپلماسی‌ها نزد مردم ما رنگ باخته است. ۵۰ نفر گفتن آنان فقط دیپلماسی نوع خلقی و پرچمی های وطنفروش را بیاد می‌آورد که تهاجم نظامی روسها را «حضور قطعات محدود نظامی» می‌خواندند.

سران طالب باید به سه نکته توجه کنند:

۱ـ ملت افغانستان را بشناسند که نمی‌تواند خارجیان و مداخله آنان را به هر لباسی چه «انترناسیونالیزم» و «خدمت به خلق» باشد و چه «اسلام» و «جهاد مقدس» تحمل کنند. سیل خروشان مردم نیروی بادار خارجی و مزدور را چون خس و خاشاک هم در گذشته روبیدند و هم در آینده روبیدنی هستند.

۲ـ «داوطلب‌های جنگی» و «طلبای پاکستانی» چرا به «جهاد مقدس» شان در کشور خود نمی‌پردازند که آنجا ملتش موسیقی می‌شنود، زنان و دخترانش به مکاتب و دفاتر می‌روند، هیچ زن پاکستانی چادری‌پوش نیست، شاه تا گدا ریش می‌تراشد، لااقل در دو نوبت زن رهبری تمام کشور را داشته و همین حالا پست‌های مهم دولتی را عهده‌دار هستند، ویدیو، تلویزیون و آنتن‌های بشقابی حتی به دهات راه یافته است. جهاد طالبی در این کشور کیف می‌کند که هیچ عمل مردمش با اسلام طالبی مطابقت ندارد، نه اینکه سرزمین «کفرزده» خود را می‌گذارند و می‌آیند به افغانستانی نزار که هنوز نتوانسته زخم‌های جنگ فرسایشی قریب ۲۰ ساله خود را التیام بخشد.

۳ـ شورش مذهبیون (گروه نفاذ شریعت) در ملاکند پاکستان که در سال ۱۹۹۵ سرکوب شد و کودتای گروهی از نظامیان پاکستانی (امیرالمومنین) وابسته به ارتجاع سیاه مذهبی که در ۱۹۹۶ ناکام شد و عکس‌العمل بشدت منفی مردم نسبت به هر دو حادثه ثابت ساخت که اسلام طالبی دیگر جایی برای تطبیق بین مردم ندارد. پس نباید به عبث بکوشند تا تجربه شکست‌خورده در پاکستان را در کشور ما بیازمایند.

آقای خیرخواه و سایر سران طالب اگر خیر باداران خود را می‌خواهند بهتر است عاقلانه بیاندیشند که نه به ناحق خون پاکستانی‌ها را در کشور ما جاری سازند و نه خون افغانها را بوسیله پاکستانی‌ها.

همچنان مقامات استخباراتی و نظامی پاکستان اگر خواهان حکومت ارتجاعی و مذهبی در کشور خود نیستند نباید زباله هایشان را بر کشور ما بریزند.

رادیو کاست، باج بی‌ناموسی طالبی

شبی از خانه‌ای در قسمت اخیر تایمنی صدای موسیقی بلند بود. گروپی از دزدان طالب به همین بهانه داخل منزل می‌شوند. دزدان بعد از وارسی مکمل خانه چون آن را بیش از حد فقیر یافتند و چیزی قابل ربودن در آن گیر نیاوردند هنگامی که منزل را ترک می‌کردند رادیو کاست قراضه و کهنه‌ای که موسیقی دلنشینی از آن برمی‌خاست نیز از چنگال «امر به معروف و نهی از منکر» شان نجات یافت.

اما همین دسته دزدان به خانه دیگری واقع در قلعه‌فتح‌اله هجوم می‌برند که در حال برگزاری مراسم شب خینه بودند و با صدای بلند موسیقی می‌شنیدند.

ما زنان با هرچه متشکل شدن خود لگد محکمی بر دهان خاینان بنیادگرا کوبیده می‌توانیم!

با ورود آنان به خانه، تمام مردان از ترس به خانه همسایه فرار کرده و «لشکریان‌محمدی» که از طرف روز زنان را بخاطر «بدحجابی» لت و کوب می‌نمایند، از زنان تقاضا می‌کنند که باید یکی از آنان با طالبان به حوزه امنیتی برود.

زنان وحشت‌زده به زحمت فراوان توانستند این رجاله‌ها را متقاعد سازند تا رادیو کاست گرانبهای شان را قبول نموده و از بی‌ناموسی بر آنان دست بردارند.

«مکلفیت شرعی» طالبان

گزمه های طالبان و مؤظفین حوزه‌های امنیتی بخصوص در شهرنو به مجردی که شنیدند خانواده‌ای مراسم عروسی دارد، چندین ده نفر شان بخاطر یک شکم نان و چشم‌چرانی، از شروع مراسم تا آخرین دقایق آن بعنوان مهمان‌های ناخوانده در محفل میآسایند تا «مکلفیت شرعی» خود را انجام دهند.

سیستم رشوه‌گیری «لشکریان محمدی»

طالبان سیستم رشوه‌گیری خود را نیز «صد در صد اسلامی» و در مطابقت با «شریعت غرای محمدی» خود ساخته‌اند تا نه در این دنیا سرافکنده و گناهکار باشند و نه در آن دنیا!

آنان قربانی خود را از میان شهریان کابل نشانی و شکار می‌کنند. سپس وی را به حوزه امنیتی برده، بزور کیبل از نزدش اعتراف می‌گیرند که سلاح دارد. چون سلاح نزد «مجرم» موجود نیست ناگزیر به پرداخت بهای معادل آن می‌گردد که در این روزها ۵۰ لک افغانی است. طالبان پول را در جیب زده و در مقابل سندی به شکار می‌دهند که گویا سلاحش را به طالبان تسلیم نمود.

و با این سیستم رشوه‌گیری علاوه از آنکه در گناه را محکم بروی خود می‌بندند، تیرشان چندین هدف دیگر را نیز نشانه می‌رود:

۱ـ نزد دزدان کلان خود فرد فعالی معرفی می‌شوند که گویا قادر به

کشف و بدست آوردن سلاح اند و طبعاً پاداش را در همین دنیا می‌گیرند.

۲ـ «جرم» قربانیان خود را مسجل می‌سازند که بی‌دلیل دستگیر نشده بلکه سلاح داشته‌اند.

۳ـ اثری از رشوه‌گیری بجا نمی‌گذارند تا مبادا نزد خدا گناهکار باشند زیرا روز محشر جواب دادنی خواهند بود!

۴ـ قربانیان خود را با همان سند دلخوش می‌سازند تا بار دوم گرفتار نشوند و با این کار برای آخرت خود ثواب کمایی می‌کنند زیرا معتقد اند که: «دل بدست آوردن حج اکبر است».

دزدی به اتکای مسجد

اوایل اسد سال جاری دو تن از اهالی کابل که سوار بر بایسکل ها راهی خانه‌های شان بودند، نزدیک مسجد باغبان‌باشی توسط یک طالب مسلح متوقف شده و مجبور می‌شوند تا به نماز بروند. دو نفر هرچند اصرار می‌ورزند که چند دقیقه پیش نماز را در فلان مسجد ادأ نمودند فایده ندارد و گوش طالب‌بچه هیچ نمی‌شنود. بالاخره می‌گویند که ما بایسکل های خود را کجا بگذاریم، مبادا گم شوند. طالب مسلح می‌گوید: «مگر شما کور هستید و نمی‌بینید که در دوران حکومت طلبای‌کرام دزدی و شر و فساد از بین رفته است؟ فوراً بایسکل های تان را پیش روی این دکان بگذارید و یک بار دیگر امتحان کنید که آیا کسی پیدا می‌شود که در جوار خانه خدا و حاکمیت اسلام دزدی کند». آندو که دیدند چاره‌ای ندارند، ناگزیر بایسکل‌ها را پیشروی دکان پهلوی مسجد گذاشته و خود داخل مسجد شدند. چون آنان قبلاً نماز خوانده بودند دور از نظر طالبک خود را در مسجد دقیقه‌ای گرفتند و بعد از گذشت چند دقیقه وقتی برگشتند، متوجه شدند که بایسکل یک تن آنان که جدید بود در جایش نیست. از دکاندار پرسیدند که بایسکل چه شد؟ دکاندار گفت که همان طالب بایسکل را سوار شد و رفت و گفت تا چند لحظه دیگر بر می‌گردم!!

از جنایت‌هایی به سبک طالبی

در اوایل برج اسد ۷۶ نیروهای مسعود و دیگر مخالفین طلبه‌ها قسمت وسیعی از مناطق ولایات پروان و کاپیسا را به شمول پایگاه هوایی بگرام در یک عملیات جنگی تحت نفوذ خود درآورده و تا ۲۰ کیلومتری شهر کابل رسیدند. طالبان در این جنگ نیز همانند شکست در مزار تلفات سنگینی را متحمل شدند. تعداد کشته شده‌ها و افراد زخمی و اسیر آنان به مراتب بیشتر از طرف مقابل بود. به تعقیب این حادثه ملیشه‌های طالب با سراسیمگی خاصی برای جبران این شکست و بخاطر تبادله اسیران، موج عظیمی از بازداشت های افراد غیر مسلح ملکی را زیر نام شمالی‌وال، هزاره و تاجیک به راه انداختند. در ظرف کمتر از یک هفته شب و روز بصورت داره های مسلح به خانه‌های مردم هجوم برده پیر و جوان را بازداشت می‌نمودند. اکثر این بازداشت شدگان به ریاست‌های امنیتی (خاد سابق)، حوزه های امنیتی ۱۲گانه شهر و همچنان زندان پلچرخی انتقال داده می‌شدند. آنانی که به حوزه‌های امنیتی برده شده‌اند، چون جایی برای نگهداری وجود ندارد اکثراً در کانتینرها محبوس اند. عواقب برخورد طالبان جنایت‌پیشه در برابر این محبوسین معلوم است. در گرمای ۴۰ درجه سانتیگراد، نگهداری حدود ۲۰ـ ۳۰ نفر در کانتینرهای بدون آب و نان و هوای آزاد، به معنی زنده به گور کردن است و اگر کسی از این نوع شکنجه طالبی جان سالم برد، بعداً کیبل‌کاری شروع می‌شود تا زمانیکه اجباراً اعتراف نماید که سلاح داشته و یا با مخالفین در ارتباط است. اگر محبوس پولدار بود متناسب با وضعیت مالی‌اش باید از یک تا پنج میل و یا بیشتر سلاح تهیه نماید. قیمت هر میل کلاشنکوف ۵۰ لک افغانی است. اگر سلاح تهیه نمی‌تواند باید قیمت آن را پرداخت نماید. آنهم طوریکه آمر حوزه نمبر سلاحی راکه نزد خودش قید است بنام اسیر ثبت نموده و بعد از تأدیه قیمت آزاد می‌گردد. اگر اسیر پول نداشت (که اکثریت شان ندارند) همانجا می‌ماند تا زیر شکنجه بمیرد و یا با اسرا تبادله شود. نمونه این نوع معامله طالبی در حوزه امنیتی شهرنو و هوتل ۵۵۵ که مربوط به ریاست کشف وزارت دفاع به سرپرستی ملاستار بوده بارها بعمل آمده است.

و اما وضعیت محبوسین در زندان پلچرخی که در این اواخر آن را فعال کرده‌اند طور دیگریست. حدود سه هزار الی سه‌هزار و پنجصد نفر در این زندان اند که



پیرمردی برنج های ریخته شده از یک لاری را در یکی از سرک های کابل پایتخت افغانستان جمع می‌کند.

وتا زمانی که رهزنان خاین بنیادگرا واژگون نشده اند، آتش این رنج و تحقیر، کماکان پیر و جوان ما را خواهد سوخت.

اکثراً از اهالی شمالی بخصوص پنجشیری و تعدادی هم از ملیت هزاره و تاجیک می‌باشند. در ۲۴ ساعت فقط یک قرص نان و مقدار کمی برنج (شوله) برای هر نفر داده می‌شود. از آب آشامیدنی خبری نیست. یکی از مؤسسات ملل متحد که می‌خواست آب آشامیدنی آنجا را تأمین نماید بعد از چند روز فعالیت هایش محدود گردید. محبوسین اکثراً با تیمم نماز می‌خوانند. انواع امراض بخصوص اسهال دامنگیر اکثر آنان شده است.

اقارب زندانیان وقتی به ملاقات می‌روند باید در در ورودی زندان نام‌نویسی شوند. آنانی که به زبان پشتو تکلم نمی‌توانند از ثبت نام محروم می‌شوند. تا کنون تعداد زیاد پایواز ها زمانیکه خواسته‌اند از زندانی شان احوال بگیرند و نان و لباس برسانند خود نیز به زندان کشانیده شده‌اند. چنانچه در هفته دوم برج اسد زمانیکه تعدادی از اقارب و دوستان زندانیان برای ملاقات داخل زندان پلچرخی شدند، دیگر هرگز برنگشتند.

تحمیق‌نامه قرن بیست

تحمیق‌نامه ذیل در اکثر مساجد کابل پخش گردیده. این نامه را شخصاً از مسجد قریه خواجه‌بغرا بدست آوردم و جهت نشر به «پیام‌زن» فرستادم.

خواب هایی که انگلیس‌ها برای بچه سقاء می‌دیدند حالا بعد از گذشت ۶۸ سال آن خواب‌ها را خود انگلیس زادگان می‌بینند.

این متن صد در صد مطابق اصل است و تصور نکنید که من در نقل آن دچار اشتباهاتی شده‌ام یا اینکه نوشته از دیوانه‌ای بی‌سواد است. نه. این سطح و لحن و سبک فاشیست‌های طالبی است البته از آن بخشی که استفاده از کلمه «پروسه» را (که از قهرمانان معروف طلبه کرام عبدالمنان‌خان‌نیازی به آن رغبت فراوان داشت) هم مغایر شریعت محمدی می‌دانند!

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه حضرت محمدرسول‌الله (ص)

برادران عزیز اسلام ذریعه این وصیت‌نامه معلوم می‌شود که در مدینه حضرت شیخ‌احمد می‌فرماید که در شب جمعه قرآن کریم را تلاوت می‌کردم ناگاه در خواب رفتم که جناب حضرت محمدرسول‌الله (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود که در این زمانه زنها متابعت شوهر را نمی‌کنند، زکات نمی‌دهند. شما مردم را به نیکی راهنمای کنید ای احمد مسلمانان را خبر کن که کار های خوب را انجام دهند که قیامت نزدیک است و ستاره در آسمان پیدا می‌شود و در آن وقت دروازه های توبه بسته می‌شود و بعد از آن حروف قرآن‌شریف در آسمان می‌رود آفتاب یک نیزه پایان می‌آید جناب حضرت محمدرسول‌الله (ص) می‌فرماید که هر کس این وصیت‌نامه را بخواند و به دیگران تقسیم کند من در روز قیامت شفاعت او را می‌کنم تمام خاندان وی را به جنت جای می‌دهم و هرکس این کار را نکند از رحمت خداوند(ج) محروم می‌شود هرکس که آن را تکثیر و توزیع کند خداوند پاک(ج) او را از دولت مالامال می‌کند اگر قرضدار تقسیم کند قرضش ادا می‌گردد به هر مقصود که تقسیم کند مقصود وی برآورده می‌شود و شیخ‌احمد صاحب می‌فرماید که اگر کس وصیتنامه را دروغ باشد مرگ من همرای کفار باشد از شفاعت حضرت محمدرسول‌الله(ص) محروم باشم از عموم مسلمانان خواهش می‌شود که به حضرت محمد(ص) درود بفرستند این بود که جناب حضرت رسول‌الله (ص) به شیخ‌احمد خادم مدینه مشوره بشارت دادند که قیامت نزدیک است از گناهان توبه کنند و به روز دوشنبه روزه بگیرند نماز بخوانند و زکات بدهند هرکه این وصیت نامه ۳۰ پارچه تقسیم کرد برایش (۱۴) یوم خوشحالی حاصل می‌گردد و این تجربه حاصل شده‌است که یک نفر از وصیت نامه ۳۰ پارچه تقسیم کرده مبلغ (۲۵۰۰۰) هزار یافته است و یک نفر (۱۵۰۰۰) هزار فایده کرده است هر که زیا تقسیم کرد زیاد مفاد دارد یک نفر این را دروغ گفته است مالی و جانی برایش تاوان رسیده است کسیکه این پارچه را تقسیم نکند ضرری غم برایش می‌رسد این وصیت نامه را دیدن و تقسیم نکردن گناه است بزرگ.

وسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
وصیت نامه حضرت محمد رسول الله (ص)
برادران عزیز اسلام ذریعه این وصیت نامه معلوم میشود که در مدینه حضرت شیخ احمد
می فرماید که در شب جمعه قرآن کریم را تلاوت میکردم ناگاه در خواب رفتم که جناب
حضرت محمد رسول الله (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود که در این زمانه زنها -
متابعت شوهر را نمیکنند زکات نمیدهند شما مردم را به نیکی راهنمای کنید ای
احمد مسلمانان را خبر کن که کار های خوب را انجام دهند که قیامت نزدیک
است و ستاره در آسمان پیدا میشود و در آن وقت دروازه های توبه بسته
میشود و بعد از آن حروف قرآن شریف در آسمان میرود آفتاب یک نیزه پایان
می آید جناب حضرت محمد رسول الله (ص) می فرماید که هرکس این وصیتنامه را بخواند

تغییر نام «باغ زنانه» کابل

طالبان طی ابلاغیه‌ای از طریق رادیو نام «باغ زنانه» در کابل را به «باغ بهار» تغییر دادند و باینصورت ثابت ساختند که تا مغز استخوان ضد زن هستند و میخواهند حتی نام زن را هم از اجتماع حذف نمایند.

این اعلان در حقیقت تف سربالایی است که بروی خود طالبان می‌نشیند زیرا شهریان کابل علاوه بر آنکه این «انقلاب فرهنگی ـ اسلامی» طالبان را به مسخره می‌گیرند، بخاطر تبارز ضدیت خود به هیچصورت حاضر نیستند آن محل تاریخی خود را بنام «باغ بهار» یاد کنند.

واقعیت سرسخت دیگر اینست که هر قدرت ارتجاعی، مزدور و ضد مردم وقتی بر ارگ کابل تکیه میزند، عقل خود را نیز از دست میدهد و درینگونه موارد نه روحیه و تمایلات مردم رادر نظر میگیرند و نه موقعیت خود را بمثابه مشتی اجیر بیگانه‌ی جدا از مردم و پوقانه‌های لحظه‌ای روی آب درک میکنند.

اگر به چند مورد مشابه در گذشته نظر اندازیم بسادگی به این نتیجه می‌رسیم که رژیم‌هایی که در شوق تغییر نامهای تاریخی کشور ما می‌سوختند چطور خود را مسخره کردند. نه ظاهرشاه توانست «دارالامان» را «دارالفنون» سازد، نه خلقی‌ها توانستند شهر جلال‌آباد را «ترون شار» بسازند، نه میهنفروشان خلقی و پرچمی توانستند «ارگ» را به «خانه خلق» تبدیل نمایند و نه خاینان جهادی توانستند «مسجدپل خشتی» را به «مسجد ضیاالحق» تغییر نام دهند و...

طالبان نیز باید از همین سیلی محکم تاریخ درس عبرت بگیرند و به عبث نکوشند که نه «باغ زنانه» «باغ بهار»، نه «مکتب» «مدرسه»، نه «شاگرد» «طلبه» میشود و نه بالاخره «ملانصرالدین» «نصرالدین». علاوتاً عمر شان کوتاه تر از آنست تا ثمره این تلاشهای بیهوده اصلاحات «فرهنگی - اسلامی» را به چشم ببینند.

«مورچه که مرگش برسد بال می‌کشد»

«لشکریان اسلام» که هیچکدام حتی خر لنگی در زندگی نداشتند امروز به آخرین مودل موترهایی دست یافته اند که با تیزرانی‌های شان هر روز حوادثی می‌آفرینند. اما از همه تکاندهنده تر چشمدیدی است که نشان میدهد اینان از جنس دیگری هستند:

روزی که تازه بارندگی صورت گرفته بود طبق معمول طالبان سرمست تر از برادران جهادی شان رانندگی میکردند و موتر یکی از آنان آب کثیف جمع شده در سرک را بر روی جوانی می‌پاشد و سرتاپای بدنش راآلوده می‌سازد. جوان با نفرت و عصبانیت اعتراض کرده و برای اینکه طالب را بهتر سرعقل آورد با زبان خودش استدلال میکند که لباسهایش را بی‌نماز کردند. معمولاً درین گونه موارد اگر دریوری از تربیت عادی برخوردار باشد عذر خواهی میکند ولی طالب بچه‌ی سرمست وکم ظرف چه می‌کند؟ وی از موتر خود پایین شده و چند سیلی محکم بروی جوان میکوبد و با دندان‌خایی و قلقله حروف در ته‌ترین حصه حلقومش بلاوقفه داد میزند «خبیث، زندیق، مرتد، کافر دهری... چرا سرت لچ است؟ او ولدالزنای حرامی ملای مسجد تان کیست؟ آیا برایت نگفته که باید سرت را پت کنی؟ او بی دین لامذهب چرا تقلید نصارای لعین را می‌کنی و...»

طالب بچه بعد از این «امرالمعروف و نهی عن‌المنکر» نفسک زنان بر موترش سوار و با سایر برچه دارانش محل را ترک می‌کند.

جوان مذکور خشم سوزناک خود را فرو خورد اما عابرین به عنوان حمایت از وی بدون هراس از کسی چنین ابراز تنفر میکردند: «اینها (طالبان) سالها گدایی کرده اند، از طرف مردم تحقیر و توهین شده اند، از احترام و محبت مردم محروم بودند، امروز که قدرت را بدست دارند اینطور عقده‌های چندین قرنه خود را خالی می‌نمایند، مورچه که مرگش برسد بال می‌کشد، خدا پای ترقیده را موزه نده، روزهای آخر اینهاست، این ها همه مست دالر و کدار هستند»، «پرچم و خلق و روس نتوانست مردم را تابع خود سازند این مزدوران پاکستانی هم زیاد دوام نمی‌آورند و...» وقتی این تبصره‌های مردم را شنیدم مطمئن شدم که خشم فروخورده‌ی توده ها حتماً روزی زبانه کشیدنیست.

کاش گلبدین با طالبان یکی شود!

یکی از دوستانم با من گفت کاش گلبدین با طالبان یکی شود وقتی پرسیدمش که مردم از حاکمیت طالبان سیر آمده‌اند چطور جنایتکاری مثل او را آرزو میکنی با طالبان کنار بیاید در جواب گفت چون سیر آمده‌ام این آرزو را میکنم زیرا:

گلبدین با حفیظ‌اله امین جلاد یکی شده و باعث سقوط و مرگ آن جانی گردید، با تنی خلقی یکجا شدهمه شان را بدنام و فراری ساخت، بادوستم گلم‌جمع یکی شد از سالنگ به بالا فراری گشت، باحزب وحدت مزدور ایران یکی شد باعث مرگ مزاری و شکست آنان در کابل شد و بالاخره وقتی خود را به پای مسعود و ربانی انداخت باعث سقوط دولت آنان گردید. حال بگو، اگر خواهان برچیده شدن سلطه سیاه طالبان هستی آیا یکجا شدن گلبدین باآنان را بهترین وسیله سقوط شان نمی‌دانی؟

کتابفروشی‌های کابل در آستانه انحلال

طالبان از تمام کتابفروشی‌های شهر استحضاری گرفته اند که نباید کتابهای «خلاف شرع» را بفروش رسانند. همچنان هیأتی از سانسورچی‌ها و شلاقداران «امربالمعروف» تاحال چندین بار به کتابفروشیها هجوم برده کتابها و مجلات تصویردار، کتابهای علمی و

تاریخی را جمع‌آوری و کتابفروشان را به شدت تنبیه نموده اند. بطور مثال یکی از کتابفروشی‌ها بخاطر داشتن کتاب «قرارداد اجتماعی» ژان ژاک روسو توهین و تنبیه گردید زیرا نویسنده‌اش «نصارای گمراه و خبیث» بود.

تمام کتابفروشی‌های کابل در بلاتکلیفی بسر می برند که تا حال طالبان روشن نساخته اند که کتابهای «خلاف شرع» و «مطابق شرع» کدام ها اند. ولی بخوبی ازین فشاری که طالبان بر آنان وارد میسازد میتوان حدس زد که اینان میخواهند بساط همه کتابفروشی‌ها را در کابل جمع نمایند زیرا تمام کتابها با معیارهای «طلبه کرام» شرعی نیستند و کمتر کتابی پیدا می‌شود که یا تصویر نداشته باشد و یا نویسنده‌اش دانشمند غیر مسلمان نباشد.

در حالیکه مردم جهان در آستانه قرن بیست و یکم به بزرگترین پیشرفت‌های علمی دست می‌یابند، طالبان در کشور برباد رفته‌ی ما اینگونه به تفتیش عقاید بدتر از دوران قرون وسطی پرداخته و مردم را از داشتن ابتدایی ترین حقوق انسانی آزاد محروم می‌سازند.

کتابی به نام «قصه‌های نصرالدین»

روزی در یکی از کتابفروشی‌های شهر کابل چشمم به کتابی افتاد تحت عنوان «قصه‌های نصرالدین»، وقتی از کتابفروش توضیح خواستم گفت که منظور همان «ملانصرالدین» مشهور است.

متوجه شدم که واقعاً ملاها از شرم و خجالت کلمه «ملا» را از «نصرالدین» حذف کرده‌اند. این حقیران به اینصورت میکوشند لودگی تاریخی ملاها را که نماینده سمبولیک آن نصرالدین است از سرخود دور نمایند.

این ملانصرالدین‌های معاصر نمی‌دانند که با سانسورهایی ازین نوع مردم بیشتر به ریش شان می‌خندند و فکاهی دیگری به مجموعه فکاهیات همتای تاریخی شان می افزایند.

وقتی از کتابفروشی پرسیدم که چرا تمام حماقت‌های دنیا را به پای ملاها در سمبولی بنام نصرالدین ختم میکنند و نمی‌گویند مثلاً انجنیر نصرالدین یا داکتر نصرالدین و یا معلم نصرالدین چنین کرد و چنان کرد؟ در جواب گفت: «توکه در کابل زندگی داری نباید این سوال را بکنی زیرا هر روز نه به قصه‌های کتابی بلکه به کارنامه‌های خنده‌دارتر و در عین حال اسفناک‌تر و زنده‌ای از همین ملاها سروکار داری. این ملاها اگر سمبول حماقت و جهالت نمی‌بودند فرد نامداری بنام ملانصرالدین را تاریخ تولد نمی‌کرد.»

با این توضیحات کتابفروش قانع شدم و می‌خواستم خارج شوم که کتابفروش صداکرد: «کتاب را نخریدی؟» گفتم: «نه، چون به قول خودت طالبان کتاب زنده‌ای از فکاهیات ملانصرالدین اند و من هم قصه‌های زنده را بر قصه‌های کتابی ترجیح میدهم.»

با خود در فکر بودم که متوجه شدم طالبان عابری را از گردن گرفته و ریشش را در شیشه اریکن داخل نموده اند. چون ریش کوتاهی کرد و از انتهای دیگر شیشه برآمده نتوانست، عابر مذکور را بخاطر ریش غیر شرعی اش چند ضربه شلاق کوبیده و کشان کشان به حوزه امنیتی بردند. با این عمل طالبان خاطره ملای مستوفی در ذهنم زنده شد و هم به استدلال کتابفروش بیشتر صحه گذاشتم و قانع بودم که خوب شد کتاب را نخریدم.

— زمری

قتل اسیران هزاره

احمدشاه قومندان قوای ۱۵ زرهدار در سنبله ۷۶ از قندهار آمده و درمورد وضع زندانیان اظهار داشت که اسیران هزاره را اکثراً به قتل می‌رسانند و تاجیک ها و ازبک‌ها را بعد از استنطاق توأم با شکنجه و لت وکوب به زندان عمومی برده به کارهای شاقه می‌گمارند. به این زندانیان در مدت یکشبانه روز یک قرص نان می‌دهند، از لحاظ صحی وضع شان فوق‌العاده خراب است و لباس های بی‌نهایت چرک و ژولیده به تن دارند.

فاشیزم طالبی و مردم شمالی

در اواخر اسد حدود ۱۰۰ نفر از اهالی شمالی با عبور از خط اول طالبان از طریق کوه خیرخانه به «قره دشمن» منطقه تحت نفوذ مسعود داخل شده تا به خانه‌های خود باز گردند. ولی در آنجا از طرف طالبان مدت سه شبانه روز معطل گردیدند. بعداً موترهای طالبان سر رسیده جوانان را به جای نامعلومی برده و زنان را با قمچین لت وکوب می‌کردند. مردم از فرط بیچارگی بهر طرف پراکنده شدند و تعدادی دوباره به کابل بازگشتند.

ریش معضل اصلی دیکتاتوری طالبی

به تاریخ ۵ میزان ۷۶ ساعت ۸:۳۰ روانه وظیفه بودم. وقتی به چهارراهی محمدجان‌خان وات متصل به سفارت ایران رسیدم متوجه شدم که افراد مسلح طالبان در حدود ۲۰ الی ۳۰ نفر ایستاده و قیافه مردم را که آیا به شرایط غرای طالبی برابر است یا نه کنترول می‌نمایند. آنهم با صدایی مناسب با شرافت و تربیت طالبی مثل: «او نفر»، «هی»، «ایستاد شو»! یکی از عابرین که توقف نکرد دو طالب مسلح رفتند تا او را بیآورند. چون ریش کم داشت چند دره در دست‌هایش زدند. بعداً سیف‌الدین که در ریاست سروی معادن انجنیر است نسبت کمی ریش چند دره خورد. اگر کسی از شرایط غرای طالبی سرباز می‌زد او را به خُارنوالی می‌بردند و حبس می‌نمودند. در آن نزدیکی‌ها هرکس را که می‌دیدم با انگشتان

دست می‌کوشید ریش خویش را پراکنده و انبوه‌تر سازد. تا مبادا دره و یا زندان نصیبش شود. نفس در سینه‌ام حبس شد. اما کور شدند و مرا دیدند. بعد با خود گفتم شکر که امیرالمومنین امر نکرد که همگی باید از یک چشم محروم شوند چون خود امیرالفاسقین و رهبر رنج و عذاب دارای یک چشم می‌باشد.

قیچی زدن ریش و موی

در اوایل سنبله ۷۶ طالبی با قیچی کلان گوسفندان در سرک پنج تایمنی مقابل هوتل زرافشان ایستاده و موهای هر فردی را که غیر «شرعی» تشخیص می‌داد قیچی زده رها می‌کرد. ولی در مقابل کسی حق نداشت لب از لب بگشاید که این فرد چه کاره است و از کجا آمده. مردم می‌گویند که چون طالبان دارای عقده‌های دوران بچگی و جوانی اند بنابرین هر کدام در هر فرصتی که بدست می‌آورند به نحوی از انحا عقده هایشان را بر مردم خالی می‌کنند.

تجارت انسان

طالبان تعدادی را بنام پنجشیری، شمالی و یا هزاره زندانی می‌سازند و با لت و کوب زیاد خواستار سلاح یاپول می‌گردند. کسانیکه به عنوان پایواز به زندان مراجعه می‌کنند برایشان گفته می‌شود که بروید از مسعود فلان قندهاری یا فلان هلمندی را رها سازید، ما زندانی شما را آزاد می‌کنیم. وقتی پرسیده شود که اگر اسیر جلال‌آبادی، خوستی و یا لغمانی را بعوض بیاوریم چطور؟ جواب می‌دهند: «گم‌کو».

از قرار معلوم به استثنای طالبان قندهاری و هلمندی سایر طالبان اسیر هیچ ارزشی برای آنان ندارند. اینان حتی حاضر اند که به پایوازان اسیران چند صدلک افغانی پول بدهند تا بروند و از نزد مسعود زندانیان مطلوب آنان را خریداری کنند و بعد با اسرای خود تبادله نمایند. تا حال چندین بار این نوع معامله روی انسان صورت گرفته است.

ـــ ن.شجر

بی‌ناموسی طالبی

در حمل ۱۳۷۶ خانمی (نامش محفوظ است) برای خریداری لباس به بازار لیسه مریم در خیرخانه می‌رود. وقتی برمی‌گردد در مسیر راهش موتر داتسن حامل تفنگ بدستان طالب متوقف شده بعد از گفتگوی مختصر او را در موتر می‌اندازند.

وی از ولسوالی پنجشیر بود و در قوای مرکز که تعداد زیادی اهالی پنجشیر در آن محل بود و باش دارند، زندگی می‌نمود. شوهرش تکسی‌ران بود.



گفته می‌شود چون طالبان در مدرسه‌ها و... هرگونه شخصیت و غرور خود را باخته اند، بنابرین جنبه‌ی توهین و تحقیر کشنده‌ی این نوع اعمال کثیف شان را نمی‌توانند درک کنند.
شاید. ولی مهمتر از آن حتماً درک نمی‌کنند که این رفتار پست شان بذر چه خشم و کینه‌ای را در دل مردم فلکزده‌ی ما می‌کارد که به یقین روزی گل دادنیست!

چون زن به منزل برنمی‌گردد، فامیلش به جستجو می‌پردازند. ابتدا به شفاخانه‌ها سر می‌زنند و بعد به ریاست‌های استخبارات تا آنکه شاهدان عینی محل، قضیه ربوده شدن وی را به شوهرش می‌گویند. او بدون معطلی به وزارت داخله، صدارت و بعضی ریاست های دیگر عارض می‌شود و به داد و بیداد می‌پردازد. طالبان برای جلوگیری از رسوایی بیشتر و خاموش ساختن مرد درمانده، او را نیز زندانی می‌سازند و آنقدر لت و کوب می‌کنند که فلج می‌گردد و بعد رهایش می‌سازند. فامیلش او را جهت تداوی به پاکستان انتقال می‌دهند.

طالبان بعد از یک ماه و بیست و پنج روز خانم مذکور را با وضع بسیار فجیع به خانه‌اش آورده و با بیشرمی به خانواده‌اش اخطار می‌دهند که بعد از هفت ماه می‌آییم و طفل خود را از شما می‌خواهیم. چون خانواده مذکور آبروی خود را برباد رفته دید و نتوانستند جلو خشم خود را بگیرند، او را آنقدر لت و کوب نمودند که بعد از دو روز جان داد و جسدش را بدون کفن، به وقت نماز صبح، پنهان از انظار مردم در قبری گور کردند.

پول در برابر قلمفروشی «ادبأ»

در وزارت اطلاعات وکلتور کارمندان زن از ماه حمل به اینسو نه تنها معاش نگرفته‌اند که از تشکیل آن وزارت هم اخراج گردیدند. اما عبدالرحمان هوتکی رئیس اداری و امیرخان‌متقی وزیر می‌گویند که ما بخاطر کار زنان تجویز می‌گیریم. این از همان «تجویز» گرفتن‌هایی است بخاطر خاک پاشی به چشم زنان.

ملامتقی صاحب که مسئول جریده «شریعت» است، «نویسندگان» و

«شعرای» زن را در شعبه خود به طور جداگانه ملاقات نموده در بدل قلم‌فروشی و مداحی شان پول می‌پردازد.

خالی کردن عقده شکست بر مردم

به تاریخ ۱۶ میزان ۷۶ مردم نمی‌دانستند گناه شان چیست که حق و ناحق مورد لت و کوب و توهین طالبان قرار می‌گیرند. اما وقتی اخبار رادیو را شنیدند، فهمیدند که طالبان توسط جنبشی‌ها از بندر حیرتان رانده شده اند و به این سبب دیوانه شده عقده این شکست را بر مردم خالی می‌کنند.

همانروز طالبان دیوانه زن سرسفیدی را لت و کوب نمودند و به او می‌گفتند: «خودت که اینطور بی‌سیرت هستی به خدا معلوم که اولادت چطور باشد.»

ـــ رابعه‌لطیف

رفیق بازی طالبی

رئیس شعبه پاسپورت وزارت امور داخله، رفیق شخصی خود را که محصل پوهنتون نام نهاد کابل می‌باشد به کارمندان رسماً معرفی کرده که در صورت عدم موجودیت وی و یا زیاد بودن کار می‌تواند عرایض را احکام دهد و تمام امور را کنترول نماید.

کشتار مردم کوهدامن

در اثر جنگ‌های اخیر اکثریت اهالی کوهدامن به زور توسط طالبان از مناطق شان کشیده شده و مهاجر شدند. آنان هنگام جمعآوری محصولات جرأت نداشتند که آزادانه به منطقه خویش بروند. تعدادی برعلاوه داشتن خط راهداری از عبدالسلام‌راکتی سردمدار طالبان در منطقه، جهت جمعآوری محصولات رفتند. ولی همه به بهانه اینکه به مخالفین مهمات می‌رسانند به خطوط مقدم جنگ فرستاده شده هدف گلوله قرار گرفتند و جان های خود را از دست دادند.

شیوه طالبی تصاحب خانه

طالبان شوهر و پسر ۱۲ ساله زنی را که در یکی از لیسه‌های خیرخانه معلم بود و فعلاً در حصه اول خیرخانه سکونت دارد، به جرم پنجشیری بودن بردند و از منزل شخصی وی که دارای چندین اتاق می‌باشد صرف یک اتاق را در اختیارش گذاشته و متباقی را مهر و لاک کرده‌اند. زن مظلوم را که با شش طفلش بی‌سرپرست ساخته اند می‌خواهند بی‌سرپناه هم بسازند.

«لشکریان محمدی» هر روز او را شکنجه می‌دهند که خانه‌اش را ترک نماید. زن بی‌دفاع که جز اشک چشم وسیله دیگری ندارد، نزد وحشیان بی‌یال و دم عذر و زاری می‌کند که با اولادم اگر از خانه برآیم کجا بروم؟ سرپناه و سرپرست دیگر هم ندارم. آیا در اسلام همینقدر ظلم رواست؟ ولی این التماس های او فایده ندارد و هر روز بلاوقفه تحت فشار قرار می‌گیرد تا خانه‌اش را صاحب شوند.

ـــ میرویس

جرم پنجشیری بودن

طالبان به مسجد محاذ بل‌جبل واقع در کارته پروان هجوم برده عبدالجلال امام آن مسجد را به جرم اینکه علیه طالبان تبلیغ می‌کند دستگیر و زندانی ساختند. بعداً به منزل امام داخل شده مبلغ ۱۵ لک افغانی او را نیز دزدیدند. جرم مولوی، پنجشیری و دری زبان بودنش بود.

همچنان طالبان از منزل فرد دیگری در کارته‌پروان مبلغ ۲۵ لک افغانی را حین تلاشی زدند.

ش.ب.

تجاوز به دختر چهارساله

به تاریخ ۱۰ میزان سال جاری ساعت ۸ صبح دختر چهار ساله‌ای از مقابل منزل شان از کارته‌نو توسط طالبان مسلح موترسوار ربوده شد. فردا صبح دخترک را با حالت فوق‌العاده فجیع در نزدیک خانه‌اش رها کرده و خود فرار نمودند. پدر و اقارب نزدیک، او را به ملالی زیزنتون انتقال دادند. بعد از معاینه روشن شد که مورد تجاوز دستجمعی قرار گرفته است. سپس جهت معالجه به شفاخانه صحت طفل تسلیم داده شد که حالش وخیم است.

ـــ ش.ب.

بی‌وجدانی و بیشرمی وزیرکی طالبی

وزیر معارف طالبان سیدغیاث‌الدین‌آغا همراه با هئیتی متشکل از چند طالب مسلح جهت تفتیش به «مدرسه نادریه» می‌ریزند. در حالیکه تنها در صنوف دوازدهم این لیسه نام بیشتر از ۵۰۰ شاگرد ثبت بود. دستگیر منیر معاون تدریسی توانست حدود ۲۰ نفر شاگرد صنف دوازدهم را جهت تفتیش وزیر صاحب در یک صنف جمع نماید. معاون تدریسی برای دلخوشی وزیر ادعا کرد که این شاگردان متشکل از سه صنف الف، ب و ج دوازدهم اند. وزیر صاحب برای اینکه اکت مفتشین را کرده باشد از بی‌مضمونی فرمان می‌دهد: «حاضری صنف را بگیرید.» حاضری گرفته می‌شود فقط سه نفر دست خود را بعنوان حاضر بودن بلند می‌کنند. وزیر

صاحب با تعجب می‌پرسد: «طلبه های دیگر از کجا شدند که در حاضری نام شان نیست؟»

یکی از معلمان لیسه جواب می‌دهد: «شاگردان این صنف متشکل از تمام صنوف دوازدهم لیسه می‌باشند.» وزیر صاحب می‌پرسد: «باقی طلبه‌ها کجا هستند؟» جواب می‌شنود: «محترم وزیر صاحب، آرد درکابل فی‌سیر هفتادهزار افغانی است شاگردان همه برای پیدا کردن پول فقط نان خشک سرگردان هستند؛ مکتب کتاب نمی‌دهد و شاگردان توان خرید آن را از بازار ندارند؛ خریدن کتابچه و قلم و کاغذ از بازار شکم سیر می‌خواهد؛ شاگردان حتی توان پرداخت کرایه سرویسها را ندارند و...»

وزیر صاحب که از انحلال مکاتب کابل (این دروازه‌های دوزخ) به اینصورت غرق در ذوق و شادی نامریی بود. با شنیدن این جواب با بی‌وجدانی و بی‌شرمی تمام از صنف بیرون می‌شود و تفتیش پایان می‌یابد.

— کریم

«جشنواره های ورزشی» در قبرستان

طالبان در این اواخر سلسله مسابقات ورزشی را در شهر کابل براه انداختند تا به جهانیان وانمود سازند که گویا مخالف ورزش نیستند و افواییکه در زمینه وجود دارد غلط است!

در مسابقات فتبال که طی ماه های جوزا و اسد امسال در استدیوم ورزشی شهر کابل دایر گردید، بجای قوانین و مقررات بین‌المللی ورزشی، قوانین و مقررات طالبی تطبیق گردید. تمام ورزشکاران و مربیان آنان و حتی ریفری ها در همان گرمای طاقتفرسای تابستان با پوشش طالبی وارد میدان ورزش می‌شدند که بجز سر، دیگر تمام بدنشان را پوشانده بودند. هیچکس حق نداشت ورزشکاران را با کف زدن‌ها و ابراز احساسات تشویق کند. باید بجای آن نعره تکبیر گفته می‌شد. در وقفه مسابقه، ادای نماز عصر تحت امامت طالبی در صحن استدیوم برگزار می‌گردید. کسانی که از رعایت قوانین آن سرپیچی می‌کردند توسط تفنگداران طالب مورد تهدید قرار می‌گرفتند.

هر مسابقه را با قرائت سوره‌ای از قرآن پاک شروع می‌کردند. به تاریخ ۲۳ سرطان یک تن از سران طالب در ختم قرائت مبلغ یک دالر امریکایی به قاری بخشش داد. این لطف طالبی چندین بار از طریق سخنگوی مسابقات بمردم ابلاغ شد که هر بار با تمسخر تماشاچیان بدرقه گردید. مردم بین خود تبصره می‌کردند که واقعاً طالبان مزدوران امریکا و پاکستان اند زیرا مصارف شان بجای افغانی به دالر و کلدار صورت می‌گیرد.

از جانب دیگر در حالیکه مردم ما اکثراً نان خود را بمشکل بدست می‌آورند، ریاست المپیک طالبان تکت دخول به استدیوم را مبلغ دوهزار افغانی و نگهبانی بایسکل را پنجصد افغانی تعیین کرده بودند. تعداد زیاد تماشاچیان که قادر به پرداخت آن نبودند از راه‌های دیگر و یا از طریق کناره‌ها بدون اخذ تکت وارد استدیوم می‌شدند که با دو و دشنام و حتی دره طالبان مواجه می‌شدند. فضای استدیوم به گورستان وحشتناکی می‌ماند که مردگان متحرکی با بی‌میلی به نمایش می‌پرداختند و عده دیگری فلاکت زده‌تر از آنان نظاره‌گر بودند. سایه شلاق و تفنگ وگزمه با چهره‌های عبوس ریش و لنگی سیاه و ساختمان‌های زخم خورده و خسته اطراف استدیوم همخوانی مناسبی داشت.

شور و شعف و شادمانی در دل و لب و حنجره مردم «جراحی» شده بود زیرا فریاد و هلهله و کف زدن کار ابلیس بود و ممنوع.

در اوضاعی با این وصف براه انداختن «جشنواره‌های ورزشی» بین مردمان گرسنه و ورزشکاران بی‌شیمه کابل رذالت و عوامفریبی‌ای بیش نیست. تاسف‌آورتر از همه اینکه برخی ورزشکاران مستعد و پاکدل کابل ناآگاهانه مورد سؤاستفاده دستگاه تبلیغاتی طالبان قرار می‌گیرند.

— لطیفه

ـ «ملا صاحب بایسلکم گم شده» ـ «چرا کلاه به سر نداری؟»

در میزان ۷۶ از برکت امنیت طالبان بایسکل یکی از محصلان پوهنځی طب در داخل پوهنځی به سرقت رفت. قرار گفته طالبان امنیت در شهر کابل برقرار است و مال کسی دزدی نمی‌شود ولی تنها در داخل انستیتوت طب کابل امنیت برقرار نبود!

محصل درمانده به پوسته امنیتی طالبان مراجعه و حادثه را حکایت کرده از آنان خواستار کمک می‌شود. اما طالبان مسئول امنیت بی‌توجه به مسئله و حرف او می‌گویند: «چرا کلاه بر سر نداری و ریشت کم است؟» محصل با شنیدن آن فوری فرار نمود تا در دام بلای دیگری گرفتار نشود.

شریعت برای دیگران، عیش و خوشی برای طالبان!

محفل شیرینی‌خوری طالبی با موزیک، دایره، رادیوکاست و رقص در خانه‌ای مجلل واقع پروژه جدید خیرخانه برگزار گردید. فامیل طالب که از خیرخانه به خانه دختر در کارته‌پروان می‌رفتند در مسیر راه زنان سوار به موتر های کرولا با کف زدن و آواز خوانی پرداخته بودند و بدون هیچ مانعی از پوسته های امنیتی رد می‌شدند. زیرا محفل شیرینی‌خوری یکی از طالبان قندهاری بود.

— سحر

طالب و پولی‌تخنیک

● به تاریخ ۴ میزان ۱۳۷۶ استادان پولی‌تخنیک که از پنج ماه بدینسو معاش خود را اخذ نکرده بودند، نزد ملاعبدالرب معاون دوم دافغانستان

بانک رفته و مشکلات خود را با وی در میان گذاشتند. معاون در جواب گفت: «ما پول نداریم اگر بطور رایگان درس می‌دهید خوب در غیر آن می‌شود که دروازه های پولی‌تخنیک را بسته و شما را هم از طرف خود رخصت کنم.»

● در شروع سال جدید ۱۳۷۶ ملاعبدالقدوس آخوند سرپرست وزارت صحت‌عامه در بیانیه خود چنین گفت: «این علم نیست که در پوهنتون وجود دارد» و غرض اثبات آن خود چند مثال از طبابت و انجنیری آورد و چنین فرمود: «زمانی در هندوستان شادی‌ای مریض شد و با خوردن برگ درخت جور شد. خداوند برایش این شعور را داده که برگ را بخورد و مریضی‌اش جور شود. پس این طب و طبابت علم نیست. یک شادی هم خود را تداوی کرده می‌تواند.» و در مورد انجنیر شدن عنکبوت را مثال آورد که به چه مهارت جال می‌سازد که انجنیر نمی‌تواند آن را بسازد!

اولین سؤال در قبر

معلم علوم‌دینی در صنوف هفتم لیسه نادریه به شاگردان تبلیغ می‌کند که نه کیمیا بدردتان می‌خورد و نه بیولوژی و فزیک. و بخاطر اینکه شاگردان را بیشتر شستشوی مغزی داده باشد یکی از آنان را پیش‌روی صنف می‌خواهد و برایش می‌گوید: «فرضاً از مکتب به خانه می‌روی و ترا موتر می‌زند و فوت می‌کنی، اولین سوال از نزد خودت در قبر از نماز است و یا کیمیا و بیولوژی؟» شاگرد بلافاصله باید جواب بدهد که از نماز. بعد معلم مثل اینکه دنیایی را فتح کرده باشد نتیجه می‌گیرد که «ببینید طلبه‌های محترم، هیچکدام از مضامین ساینسی بدرد تان نمی‌خورد. شما فقط به فکر یاد گرفتن علوم دینی باشید.»

ــ ظریف

دندان تلا و طالبان

بتاریخ ۲۹ اسد ۱۳۷۶ از جلال‌آباد بکابل می‌رفتم که در قسمت پلچرخی طالبان به تلاشی موتر پرداختند. در این جریان متوجه فردی شدند که دندان تلا داشت. او را از موتر پایین کرده داخل خیمه‌ای بردند و از وی خواستند تا دندان تلایی خود را بکشد. مرد بیچاره با عذر و زاری می‌گفت: «زیر آن دندان اصلی من است و کشیده نمی‌شود». طالبک های دزد مرد را چند کیبل زده و به او می‌گفتند که همرای دندان اصلی‌اش بکشد. بالاخره مردم جمع شده و تضمین کردند که به مجرد رسیدن بکابل دندان خود را خواهد کشید.

ــ زرلښت

بی‌ناموسی طالبان پاکستانی

جنگ در شمال منطقه غوربند یکبار دیگر مردم فلکزده‌ی ما را مجبور می‌سازد که خانه و زندگی خود را رها کرده و به طرف کابل که به اصطلاح منطقه امن‌تری است پناه برند. اینبار زن و مرد و پیر و جوان از ترس جنایات باند خلیلی از غوربند تا استالف پیاده به راه می‌افتند تا به کابل فرار کنند بی‌خبر از اینکه گروه خونخوارتر از آنان سر راه در کمین اند. زمانیکه به منطقه استالف می‌رسند به موترهای ملی‌بس سوار می‌شوند. بعد از لحظه‌ای طالبان موتر را متوقف می‌سازند و از مردها که خانه و زندگی خود را رها کرده و می‌خواهند به منطقه امن‌تری برسند بیشرمانه تقاضا می‌کنند که زن های خود را امشب نزد آنان بگذارند. مردها به عذر و زاری آغاز می‌کنند و قرآن و خدا را روی دار می‌آورند ولی جنایتکاران بی‌ناموس طالبی که دین اسلام را بازیچه قرار داده اند به التماس‌های آنان اعتنایی نکرده می‌گفتند: «هر طوری که شده امشب باید زنان اینجا بمانند چون ما مدت یک ماه می‌شود خانه نرفته‌ایم و خود را "پاک" نکرده‌ایم» و از این قبیل حرف‌های بی‌ناموسانه. تقریباً دو ساعت موتر را متوقف می‌سازند. طالب پلید دیگری که قومندان همان منطقه است اجازه می‌دهد که موتر حرکت کند. اکثر طالبانی که موتر را متوقف ساخته بودند پاکستانی بودند.

تطبیق شریعت بر اهالی تایمنی

شب ۲۸ سرطان ۱۳۷۶ رادیوی ایران خبری را پخش می‌کند که گویا گروه مسعود در سر کوتل خیرخانه رسیده و طی ۲۴ ساعت داخل شهر می‌گردند و طالبان در حال فرار هستند. شب بعد یک گروه ۳۵ نفری مربوط شورای نظار و گروه خلیلی به حوزه ۱۰ حمله برده و دو نفر طالب را زخمی می‌کنند. طالبان که قبلاً تحمیق شده بودند دست و پاچه شده به سلاح پناه می‌برند و کورکورانه به فیر شروع می‌کنند. چون کسی بدست شان نمی‌آید به آزار و اذیت اهالی تایمنی می‌پردازند و مردان نواحی مختلف آنجا را با خود می‌برند. یکی از قربانیان که استاد پوهنتون بود چنین قصه کرد: «روز اول هیچ یک نمی‌دانستیم که چرا و برای چه ما را

نه اخوان نه طالبان،
قدرت بدست مردم افغانستان!

زندانی کرده‌اند. همه‌ی ما که تقریباً ۱۸۰ نفر بشمول بچه‌های خرد سال و ریش سفیدان بودیم در کانتینرها زندانی شدیم. هوا برای تنفس وجود نداشت. بعد از یکساعت در اثر تنفس ما سقف کانتینر مرطوب شده و آب به شکل قطرات باران بر سر ما می‌ریخت. برای همه سرگیجی و دلبدی شدیدی دست داد. دو نفر که هزاره بودند وضع شان به کلی خراب شده به فریاد و غالمغال و لگد زدن به کانتینر آغاز کردند. بالاخره دروازه را باز کردند و طالبی یک شاجور مرمی را به سقف کانتینر خالی کرد و دروازه را دوباره بست که در اثر فیر او یک مرمی به پایم اصابت کرد و وضعم را بدتر ساخت. هرچه داد و فریاد می‌کردیم کسی توجه نداشت. شب سه نفر را جهت «تحقیق» بردند. زمانیکه برگشتند یارای گپ زدن نداشتند و نیمه جان روی کانتینر افتادند. بعد من و دو نفر ریش سفید دیگر را بردند که بشدت لت و کوب کردند. فردای آن یکی از قومندانان طالب که قبلاً با هم آشنایی داشتیم واسطه شده و من آزاد شدم. فعلاً در خانه هستم و با آنکه مدت یک هفته از رهایی‌ام می‌شود فکر می‌کنم دست و پا از من نیست. تا حال قادر نیستم خود به تشناب بروم. بعد از دو روز خبر شدم که دو نفر هزاره که همرای ما زندانی بودند در کانتینر جان داده‌اند. این است شریعت و انسانیت طالب.»

— روشن

اخاذی به سبک جنایتکاران طالبی

سیدامین یکی از صرافان مارکیت صرافی آریانا در شهر کابل بعد از اینکه به تاریخ ۳۱ جوزای سال جاری اطلاع یافت که قیمت فروش روپیه پاکستانی در صرافی سرای شهزاده خوب و مناسب است مبلغ ۱۱۸۰۰۰ روپیه را از سیف دکان خود کشیده و همه‌ی آن را که نوت های یکهزاری بود، در جیب گذاشته راهی ده‌افغانان می‌گردد و بعد از گرفتن ۲۰۰۰۰ روپیه دیگر از نزد دکانداری نزدیک هوتل «پلازا» بطرف سرای شهزاده حرکت می‌کند. درست در نزدیکی کتاب فروشی های پل‌باغ عمومی طالبی او را صدا می‌کند: «د انگریز بچیه چیری ځی؟!» سیدامین دفعتاً به لسان پشتو جوابش را داده می‌گوید که من بچه مسلمان هستم. بعداً طالب بچه بخاطر ثبوت گفته‌ی خویش می‌گوید که اگر تو بچه انگریز نیستی پس موی سرت را چرا مثل انگریز ها درست کرده‌ای؟ سیدامین می‌گوید که موی سرم به طور طبیعی همینطور تابدار است. طالب او را مجبور می‌سازد که به پوسته‌ی سیار که پیشروی هوتل آرین قرار دارد برود. همین که سیدامین به پوسته سیار می‌رسد طالب دیگری به وی اشاره می‌کند تا در موتر ولگا که بیرق سفید طالبان روی آن نصب است بنشیند. او داخل موتر می‌گردد و می‌بیند که دونفر هزاره و یک نفر تاجیک نیز در آن نشسته‌اند. بعداً موتر با دو طالب راهی حوزه اول امنیتی شده و هر سه نفر را نزد آمر آنجا می‌برند. آمر می‌پرسد اینان کی هستند. طالب بلافاصله می‌گوید اینان همان چهار نفری اند که دیشب خانه‌ای را در ناحیه اول سرقت کرده بودند و امروز از طرف طلبه‌های مسئول حوزه اول گرفتار گردیده‌اند. سپس آمر حوزه با خشونت تمام به تلاشی جیب های شان می‌پردازد. در جیب دو نفر هزاره مبلغ ۸۰۰۰ دالر و از جیب سیدامین ۱۳۸۰۰۰ کلدار و از نفر چهارمی مبلغ ۸۰۰۰۰۰ افغانی تثبیت می‌گردد ولی پول غصب نمی‌شود. بعداً همان فردی که مبلغ ۸۰۰۰۰۰ افغانی نزدش بوده بیرون برده می‌شود، رویش سیاه می‌گردد و در یک موتر پیک‌اپ سوار و اینچنین کلمات برایش دیکته می‌شود که «هر کی خانه‌ای را دزدی نماید وای بحالش، روزش مثل من خواهد بود.» وی که از بیان آن امتناع می‌ورزید با ضربات قنداق کلاشنکوف از این طرف پیک‌اپ به آنطرف پیک‌اپ می‌افتید. این در واقع زهر چشم نشان دادن به سه نفر دیگر که مبلغ کلانی

زمونږ خلک د طالبی او جهادی بنسټپالو د ټولو ظلمونو، خیانتونو او بی‌ناموسیو پای یواځی د سیاسی ډګر څخه د هغوی له مینځه وړلو کی وینی!

در جیب داشتند بود. با نظاره این وضع سیدامین به طالبان و آمر حوزه اظهار می‌دارد که من در مارکیت آریانا دکان صرافی دارم و آندو هزاره می‌گویند که ما در مندوی چای فروشی داریم و تجارت چای می‌نماییم. لطفاً از شخصیت و هویت ما از دکانهای همسایه جویا شوید. بعداً آمر حوزه برایشان می‌گوید که مسئله شما بزرگ است. شما را بخاطر تحقیق جای دیگر روان می‌کنیم و با سرگوشی به طالبی وظیفه می‌دهد تا آنان را بجای مورد نظر ببرد. سپس هرسه نفر سوار موتر شده بعد از چند دقیقه داخل ساختمان بالاحصار شده و در آنجا به یک «ملاصاحب» معرفی می‌شوند که اینها دزدهای ناحیه اول هستند و دستگیر شده‌اند. حوزه اول آنان را بخاطر تحقیق خدمت شما فرستاده‌اند. ملا صاحب به طالب محافظ وظیفه می‌دهد که یک‌یکی را داخل روان کند تا از نزد شان تحقیق صورت گیرد. دو نفر هزاره‌ها را بیرون می‌کشد و تحقیق سیدامین شروع می‌شود. از وی پرسیده می‌شود که «تو شرم و حیا نمی‌کنی که در این جوانی دزدی می‌کنی؟» سیدامین به زبان پشتو جواب می‌دهد ملاصاحب من دزد نیستم. ملا با خشونت تمام برایش می‌گوید: «پس طالبان ما دروغ

می‌گویند و شما را به ناحق اینجا آورده‌اند؟» و در همین حال با عجله به تلاشی جیب‌هایش می‌پردازد و مبلغ ۱۳۸۰۰۰ روپیه را از جیبش بیرون کشیده می‌گوید این چه است؟ سیدامین فریاد می‌کشد که بخدا قسم که من کار و بار اسعار می‌کنم، دزد نیستم ملاصاحب. ملا، طالبی را صدا می‌کند و برایش می‌گوید که این دزد را در تهکوی بیندازید و نفر های دیگر را بخاطر تحقیق بیاورید. سیدامین به تهکوی های بالاحصار می‌افتد. بعد از یکساعت فردی نزد وی مراجعه کرده و برایش می‌گوید که ترا ملاصاحب خواسته است. ملا از او می‌خواهد تا واقعیت را بگوید که چه کاره هستی تا برایت کمک کنیم. سیدامین می‌گوید که من در میدان هوایی خواجه‌رواش پیلوت هستم و از اینکه معاش کفایت زندگیم را نمی‌کند چند نفر پیلوت ها پول خود را برایم داده‌اند تا کار صرافی کنم. پولی را که از نزدم گرفته‌اید پول چند نفر می‌باشد. بعداً ملاصاحب برایش می‌گوید از اینکه آدم خوب هستی ترا رخصت می‌کنیم به شرطی که برای هیچ کس چیزی نگویی. سیدامین می‌گوید خوب است برای هیچ کس نمی‌گویم. لطفاً پول هایم را بدهید. ملاصاحب می‌گوید که اگر از پول یاد کردی زندگیت در خطر می‌شود. حرکت کن و عقبت را نه‌بین. سیدامین از اینکه زنده مانده است از چنه زدن بخاطر پول صرفنظر کرده راهی خانه خود می‌گردد.

تصادفاً بعد از سپری شدن چند روز او یکنفر از همان هزاره ها را می‌بیند و جویای نفر دومی و پول شان می‌گردد که به این خبر تکاندهنده و هولناک مواجه می‌گردد: «نفر دیگر برادرم بود که بخاطر ندادن پول استخوان هایش زیر لت و کوب سیاه می‌گردد و بعد از سه روز حالت کوما فوت می‌کند.»

فردای آن روز سیدامین نزد دوستانی که در وزارت داخله داشت می‌رود و چند و چون قضیه را به آنان در میان می‌گذارد. وقتی آنان به حوزه امنیتی نامبرده می‌روند برایشان گفته می‌شود: «ما این چنین افرادی را نه دیده‌ایم و نه می‌شناسیم، روزانه صدها نفر اینجا می‌آیند و می‌روند ما نه می‌توانیم و نه وظیفه داریم که به قضایایی از این نوع رسیدگی کنیم.»

وقتی افراد وزارت داخله به بالاحصار می‌روند با خشونت برایشان جواب داده می‌شود که: «بالاحصار در قضایای جنایی هیچ دخالتی ندارد. این کار مربوط حوزه های امنیتی است. و افرادی که شما از آنان یاد می‌کنید در این جا اصلاً وجود ندارند.» ضمناً به آنان توصیه می‌کنند که بی‌جهت به طالبان برچسب دزد نزنند و وقت خود را به این کارها تلف ننمایند.

— شیما

شریعت، شونیزم یا پول؟

بتاریخ ۱۱ سرطان ۱۳۷۶ در مکروریان ۴ بلاک ۱۷ ساعت ۱۲ شب در حالیکه فامیلی فلم ویدیویی می‌دیدند، طالبان متوجه شده دزدانه از راه کلکین داخل اتاق می‌شوند. یکی از طالب ها با عصبانیت و تهدید می‌گوید: «مگر نشنیده‌اید که دیدن فلم و شنیدن کاست مخالف شریعت اسلام است؟» طالب‌ها می‌خواهند که ویدیو و تلویزیون را با خود برده و به لت و کوب آنان بپردازند ولی در این اثنا یکی از زنان فامیل که پشتون بود به آنان می‌گوید: «ما هم پشتون هستیم و شما هم. اگر ویدیو و تلویزیون را ببرید و یا لت و کوب کنید فردا همسایه‌های ما که تاجیک هستند ما را طعنه می‌دهند.» طالبان بخاطر آنکه «آبروی» پشتون ها را حفظ کرده باشند و هم جیب شان پر شود خواستار ده‌لک افغانی می‌شوند. بالاخره ماجرا با اخذ پنج و نیم لک افغانی پایان می‌یابد. یکی از طالب بچه ها هنگام خارج شدن می‌گوید: «حالا می‌شود تا صبح فلم تماشا کنید.»

— مرغلره

«تلخی تحقیر لت و کوب بیشتر است و یا توبه کشیدن در برابر جاهل؟»

به تاریخ ۱۵ سرطان ۱۳۷۶ ساعت یازده بجه قبل از ظهر در نزدیکی وزارت شهدا و معلولین واقع شهرنو می‌رفتم که ناگهان طالبی که کیبل سفید بدست داشت در مقابلم ظاهر شد. من که سراپا حجاب شرعی را مراعات کرده بودم در حیرت شدم که چه جرمی را باید مرتکب شده باشم. طالب به زبان پشتو از من پرسید که: «این جراب را که پوشیده‌ای جالی است یا نه؟» گفتم است. گفت: «چرا جراب دبل نمی‌پوشی؟ در روز آخرت چه جواب خواهی داشت؟ در آتش دوزخ خواهی سوخت.» با عجز برایش جواب دادم که اشتباه شده دوباره تکرار نخواهم کرد. بعداً گفت: «قلم، سبق، نوشته یاد تان نمی‌رود، حجاب شرعی یاد تان می‌رود، اشتباه می‌شود؟» دیدم که با آدم بسیار «طالبی» روبرو هستم، خاموشی اختیار نمودم. او که دیگر بهانه نیافت برایم گفت که: «زود توبه کن که بار دیگر جراب جالی به پا نمی‌کنی.» من هم در حالیکه همه‌ی مردم ناظر این صحنه بودند ترجیح دادم توبه بکشم تا اینکه در محضر عام شلاق‌کاری شوم. شاید تا مدت های طولانی با تحقیری از این نوع احساساتم جریحه‌دار باشد.

تا حال با خود در مجادله بوده‌ام و نمی‌دانم که آیا تلخی تحقیر لت و کوب در محضر عام بیشتر است و یا توبه کشیدن در برابر شلاق‌داران مزدور و جاهل؟

نوعی شریعت، نوعی اسلامیت!

بتاریخ ۲۶ ثور ۱۳۷۶ در قسمت شمالی پارک حصه اول خیرخانه‌مینه از کنار مغازه نمبر۳ ارزاق زن جوانی پیشبند چادری خود را کمی بالا کرده با کودکش از سرک فرعی می‌گذشت. در این اثنا دو طالب که سلاح هم بدوش نداشتند یکی رو به دیگرش کرده گفت بیا که این زن را لت کنیم. همراهش موافقت نکرده راه خود را گرفته و رفت. طالبی که قصد

لت و کوب را داشت اولاً به زن نزدیک شده از پشت سر موهای او را گرفته و به صدای بسیار بلند فریاد می‌زد که چرا پیشبند چادری را بلند کرده‌ای. زن نیز متقابلاً به مقابله پرداخت و به سختی با سنگ در پایش کوبید. طالب پیوسته دو و دشنام می‌داد و از مویش گرفته سرش را به زمین می‌زد که توبه بکش. در مقابل زن همچنان مقاومت می‌کرد که همه مردم از شهامتش در حیرت بودند. زن در برابر هر ضربه و یا فحش طالب به وی، جواب متقابل می‌داد. آخرالامر طالب که در بین مردم بسیار خجالت‌زده و تحقیر شده بود از منتهای بیچارگی به دکان خوراکه فروشی حمله برده و خواست تخته های دکان را که دکاندار ترکاری خود را بالایش گذاشته بود بکند و زن را بوسیله آن لت و کوب کند. دکاندار و سایر مردم به شکلی مانع عمل طالب شدند.

طالب بعد از لحظه‌ای درنگ باوحشیگری بی‌مانندوباره‌به زن مذکور حمله کرد و چادری‌اش را پاره پاره نمود. زن هم بدون ترس و تشویش پیشبند پاره شده را از روی خودش بالا کرد و گفت: «دستت خلاص! هیچ رویم را نمی‌پوشانم.» طالب تحقیر شده راهش را گرفت و رفت. مردم در حالیکه از شهامت او به وجد آمده بودند بین خود می‌گفتند: «لعنت به این طالب ها، این چه نوع شریعت است، چه قسم اسلامیت است، آخر اسلام خو نگفته که به جسم و جان یک زن نامحرم دست اندازی شود، با دُره و یا قمچین و چوب بزند، آخر در کدام کتاب گفته شده که مثل درنده به یک زن حمله کو؟ کجای این عمل شرعی است و....»

ــ شفیقه

سیمای کابل در چنگال طالبان

با ظهور طالبان فقر و گرسنگی دامنه‌ی خود را در کشور ما هرچه بیشتر گسترده است. کسانیکه در شهر کابل زندگی می‌نمودند اگر سطح اقتصادی خوب داشتند نادار شده‌اند و آنانی که زندگی متوسط داشتند دچار چنان فقر شده‌اند که به نان شب و روز خود حیران اند و آنانیکه از قبل وضع اقتصادی شان خوب نبود با هزاران فلاکت و بدبختی دست و گریبان اند.

نمونه متبارز این مصیبت همگانی ازدیاد سرسام‌آور فقرا و گدا های که شامل زنان و مردان کهن سال اند می‌باشد که از صبح تا شام عقب دروازه ها، بازار ها، دکان ها، موترها، جاده‌ها و غیره دست به تگدی می‌زنند. در این جمله دختران نسبتاً نوجوان خانواده‌ها هم شامل اند که از منتهای مجبوری به گدایی رو آروده‌اند.

این گدا ها از مردم و مردم از آنان بکلی به تنگ آمده‌اند که چقدر آخر به کدام آنان باید کمک کرد در حالیکه خود نیز در همین وضع قرار دارند.

کودکان، جوانان و نوجوانان که باید در این دوران زندگی شان کسب تحصیل می‌نمودند بار سنگین نفقه فامیل را بدوش دارند.

طالبان ماموران ادارات دولتی را به بهانه های مختلف از کار شان برطرف می‌کنند. معاش وجود ندارد. استادان، معلمان، محققین، متقاعدین همه و همه روزگار بسیار تلخ دارند. طالبان نه تنها به حل مشکلات مردم نمی‌پردازند بلکه هر روز برایشان مشکلات جدیدی را بوجود آورده، و روزی ناچیز را از ایشان می‌گیرند. آنان زندگی را برای مردم کابل زندان ساخته اند.

رشوت ستانی و دزدی روز به روز اوج می‌گیرد. طالبان اندازه‌گیری ریش مردان و حجاب زنان و لت و کوب آنان را یگانه وظیفه خود می‌دانند و بس.

تعداد بیوه زنان و دخترانی که نان‌آور فامیل ها بودند و از طریق کار در ادارات دولتی، مؤسسات تعلیمی و خارجی با فامیل های شان امرار معاش می‌کردند، اکثراً از معاش ماهوار خود محروم شده‌اند. بجز کارکنان زن که در بانک ها معاش دریافت می‌دارند متباقی همه از وظیفه منفک گردیده‌اند.

دخترکی گدا در یکی از خیابانهای مزدحم شهر کابل.

گدایی و مرض و ریش و کثافت و ماتم و... ارمغان جنایتکارانی است که پنجسال است با شعار «اسلام» و «شریعت» بر مردم ما خیانت و استبداد روا می‌دارند.

ــ نسیم

دره‌زنی وظیفه مقدس طالبان

در منطقه بی‌بی‌مهروی شهر کابل به بهانه‌های مختلف مردم را شلاق می‌زنند. گروه‌های تاریک‌اندیش و احمق طالبان خانه به خانه می‌روند از مردم استفسار می‌کنند که چرا به نماز جماعت حاضر نمی‌شوند و با سخنان توهین‌آمیز حرمت و کرامت آنان را به تمسخر می‌گیرند. آنانی که در خانه نماز خوانده یا نخوانده اند باید دُره‌های طالبان را تحمل کنند و آه از جگر بیرون نکشند. شکنجه‌گران وحشی طالب به اصطلاح متهمان را در کنار چاه آب برده و بر سرشان آب می‌ریزند و سپس با دُره‌ها بر سرو

روی شان می‌کوبند و احمقانه خوشحالی می‌کنند که گویا دستورات شرع را جاری و نافذ ساخته‌اند!

بی‌ناموسی طالبی

یکی از معلمان لیسه عایشه‌درانی که جهت گرفتن معاش ماهوار خویش به مکتب رفته بود پهره‌دار یعنی جناب طالب او را خواسته که بیاید داخل مکتب و معاش خویش را اخذ نماید. معلم مذکور که چادری نیز بسر داشت به شعبه معاشات در منزل دوم می‌رود. درین اثنأ طالب بی‌ناموس سوی معلم دست دراز می‌کند. معلم از اینکه دیگر راه و چاره‌ای نمی‌بیند، با رها کردن چادری خویش دویده و از مکتب خارج می‌شود. قضیه را در بیرون با مردم در میان می‌گذارد و زمانیکه دوباره با جمع مردم به مکتب داخل می‌شود، طالب مذکور فرار می‌کند.

ـــ وفا

جنایت نوع طالبی

خانمی از اهالی چهلستون مهاجر در مکروریان اول از شدت فقر و تنگدستی به اجازه شوهر خویش دست به دروغی زده خود را بیوه معرفی نموده و مقدمات بیوگی را تکمیل می‌نماید. وی به اداره بخش رسیدگی به بیوه‌ها مراجعه و با آمر هرزه طالب مواجه می‌گردد که برایش می‌گوید: «تو خانه‌ات را نشانی بگو من مواد را به خانه می‌فرستم.» زن بیچاره که وی را «مرد خدا» می‌پندارد، خانه رانشانی می‌گوید. چند روز بعد چند نفر بوجی آرد، برنج و کمی لوبیا و یک پیپ روغن را به منزل وی می‌آورند. او بعد از دعای زیاد مواد را می‌گیرد و چند صباحی شکم فرزندان خویش را سیر می‌کند. هنوز یکی دو هفته نمی‌گذرد که آمر طالب با یک مولوی و تعدادی تفنگدارانش به منزل خانم مذکور می‌روند. ولی اینبار دروازه را شوهر آن خانم باز می‌کند و متعجبانه می‌پرسد چه می‌خواهند؟

آنان نیز که انتظار ندارند مردی رادر آن خانه ملاقات کنند می‌پرسند ما خانم فلانی را کار داریم. مرد جواب می‌دهد چه می‌خواهید من شوهرش هستم. ناگهان مولوی صاحبان به غضب شده او را زیر لت و کوب می‌گیرد که تو دروغ می‌گویی و آن خانم بیوه است. شوهر که از دروغ خانم آگاه بود متوجه شده به وارخطایی می‌گوید «بلی من دروغ گفتم وی خانمم نیست خانم برادرم است که شهید شده.» با شنیدن این حرف لت و کوب را بس نموده داخل خانه می‌شوند و می‌گویند خانم در پشت پرده حاضر شود. آمر هرزه به شخص پهلوی خود امر می‌کند که مولوی صاحب خطبه را بخوان و آن مولوی فرومایه نیز شروع به خواندن خطبه نکاح می‌کند. درین اثناء شوهر خانم که می‌بیند موضوع جدی شده غالمغال می‌کند که من شوهر او هستم و شما چنین حقی را ندارید. باز وی را در اتاق دیگر زیر لت و کوب می‌گیرند و خطبه را خلاص نموده خانم رابه زور به موتر شیشه سیاه سوار و به طرف نامعلومی برده و شوهر راکه از شدت ضرب و جرح بیهوش شده تنها می‌گذارند. روز بعد شوهر بیچاره به حوزه عارض می‌شود البته چون مستقیم نمی‌تواند جریان را قصه کند می‌گوید که چند نفر از لباس «طلبه‌ی کرام» استفاده کرده چنین کاری را مرتکب شدند و آمر صاحب حوزه به او اطمینان می‌دهد که بزودترین فرصت آنان را دستگیر خواهد نمود. ولی تا کنون آمر صاحب طالبی دستگیر نشده است.

از اعمال دژخیم بی‌سواد موسوم به ملانجیب‌اله آخند

چندی قبل ملانجیب‌اله‌آخند رئیس شفاخانه ستوماتولوژی داکتری را که نخواست اسمش فاش گردد در حضور چند داکتر، نرس و باغبان آن شفاخانه کف‌پایی برداشت. قضیه ازین قرار بود که داکتر مذکور در یکی از جمعه‌ها نوکری داشت و نسبت مریضی به نوکری حاضر نشده بود. رئیس شفاخانه ملا نجیب‌اله‌آخند (به علاوه اینکه ریاست شفاخانه‌ستوماتولوژی را عهده‌دار است معاون حوزه دوم امنیتی نیزمیباشد و پدرش در دستگاه طالبان پست حساس دارد) به قهر آمده قسم یاد کرد که فردا داکتر مذکور را نزد همه پرسونل شفاخانه کف‌پایی خواهم برداشت. فردا داکتر به شفاخانه آمده و توسط رئیس احضار و به همه پرسونل نیز احوال داده شد که بیایید و تماشا کنید. چند نفر پاهای داکتر را بسته کرده و جناب رئیس با قمچین کیبلی خویش که در حوزه از آن استفاده می‌کند و همیشه در کمرش آویزان است، شروع به زدن داکتر نمود و آنقدر زد که از حال رفت و بعداً رهایش کرده نفس زنان گفت: «هر کس که به نوکری حاضر نشود جزایش همین است.»

ـــ سمندر

طالبان او مرزان

د زمری د میاشتی په لومړیو ورځو کی طالبانو د کابل نومیال‌مرزبازان غفور، خلیل، لعل‌الدین او د دوی نور ملګری راغونډ او په نهمه حوزه کی یی له سهار څخه تر مازدیګر پوری بندی کړل. د دوی مرزان یی هم په یوی کڅوړی کی واچول او د حوزی د آمر کوټی ته یی یوړل. مرزبازان یی مازدیګر د ډیرو وهلو او ربړولو وروسته خوشی کړل، او د کرکانو کڅوړه یی هم بیرته هغوی ته وسپارله، کله چی دوی د کاه‌فروشی په کوڅه کی کڅوړه پرانیستله څو هرڅوک خپل کرکان بیرته واخلی، ګوری چی یو څو بګیل مرزان پاتی او نور ټول وتلی‌مرزان د حوزی آمر او طالبانو اخیستلی دی. په دی ډول طالبانو وښودله چی د «حرامو» شیانو د مخنیوی په پلمی خپلی هیلی او ارمانونه ترسره کوی.

«د خره مینه لغته ده»

د وری د میاشتی په لومړیو ورځو کی یو ځا کترد نهی‌المنکر یا

دخلکو په ژبه د «عبدالمعروف بی‌نیکر» د گروپ د ړیری له تلاشی سره مخامخ شو چی ږیره یی د طالبانو له نظره وړوکی وه طالبانو ډا کترته وویل: «لاسونه دی ونیسه چی خپله جزا تیره کړی.» ډا کتر وویل: «په دی لاسونو می تر اوسه پوری لږترلږه دوه سوه طالبان عملیات کړی او زخمونه می ورته گنډلی دی نو باید تاسی ما ونه وهی او په تیره چی لاسونو می د طالبانو خدمت کړی دی!» په دی وخت کی یو بل طالب غږ وکړ: «چی لاسونو یی خدمت کړی نو اوس یی په کوناټیووهی‌ځکه چی د طالبانو خدمت یی ندی کړی.»

د طالبانو ځناورتوب

څو ورځی د مخه د طالبانو یو موټر د کلوله پشتی په سرک کی یو بایسکل‌سپور وواهه او لری یی واچاوه، بایسکل یی ورته نژدی شل متره تر خپلی سینی لاندی په سرک کی کش کړ. کله چی طالبان د خپل موټر څخه را کښته‌شول په ډیری بی‌پروایی سره یی د موټر بانټ پورته او په کتلو یی بوخت شول او هغه خوارکی چی حالت یی له مړی څخه هم بد وو په سرک پروت وو، چی وروسته د هغه ځای دکاندارانو او لارویو په تکسی کی روغتون ته بوته.

«خره او میخی په یوه اخور نه تړل کیږی»

په دی ورځو کی په هر وزارت کی طالبی کمیسیونونه ټا کل‌شوی دی چی د خلق او پرچم او د جهادیانو د دوری مامورینو سوانح ولولی څو دهغوی له نظره ناسم کسان او جهادیان پیدا او بیایی له دولتی وظیفو څخه گوښه کړی. په دی اړه د یو فرمان په ذریعه وزارتونو ته لاربښوونه شوی ده. په مکتوب کی راغلی دی، هر هغه چا چی د خلق او پرچم گوند پوری اړه لرله باید له وظیفی څخه منفک شی. او هم هغه چاچه د وطن گوند اوحکومت له خوا د ښه خدمت مډالونه اخیستی وی او یا ورته فوق‌العاده ترفیع ورکړ شوی وی، هغه کسان چی په داوطلبانه توگه جنگ ته تللی وی او هم هغه کسان چی په پخوانی شوروی اتحاد کی یی زده کړه‌کړی وی او بیا د خلق او پرچم گوند ته تللی وی او هم هغه کسان او افراد چی د خلق او پرچم د وخت د اتحادیو ریاست یی کړی وی خصوصاً د صنفی اتحادیی رئیسان، او هم هغه کسان چی د ځینو تنظیمونو په جهادی تصدیق سره یی بیرته دولتی دنده ترلاسه کړی وی پیدا او له وظیفی څخه منفک کړی او هغه کسان‌هم چی تحصیلات یی په هند، دموکراتیک آلمان، او ایران کی سرته رسولی وی له وظیفی څخه منفک دی.

د اوبو او بریښنا وزارت کمیسیون کله چی د انجنیر حبیب‌گل سوانح گوری هک‌پک پاتی کیږی ځکه چی حبیب‌گل پرچمی دی او څو کاله د کابل پوهنتون منشی وو، بیا د یوه پوهنځی رئیس بیا څو موده د نجیب په وخت کی د کابل ښاروالی مرستیال او له هغی وروسته د نجیب په قلابی پارلمان کی دستوری وکیل تعیین شوی او صلاحیت‌لرونکی وظیفی یی ترسره کړی او مډالونه یی اخیستی دی چی تراوسه پوری هم د اوبو او بریښنا وزارت د تنظیم په ریاست کی انجنیر دی. د نوموړی سوانح له لوستلو وروسته بی‌له ځنده عبدالهادی آخوند ته چی د اوبواوبریښنا وزارت د سرپرست کفیل دی وړی او هغه هم حبیب‌گل راغواړی او ورته وایی چی ته خو پرچمی یی او تا خو ډیر بد کارونه کړی دی. انجنیر حبیب‌گل چی د جهادیانو له خیانت څخه خپل خیانت کم گڼی، وایی «موږ خلکو او هیواد ته خدمت کړی‌او د هیوادپرستی احساس لرم» په دی لحظه کی د عبدالهادی آخوند حوصله سرته رسیږی او ورته وایی چی وطن‌فروش د وطن پرستی احساس نلری او سم له مخی په څپیړو او لغتو سره په وهلو شروع کوی او بیایی بادی گارډانو ته امر ورکوی چی تاسی یی ووهی ځکه چی وهل او مرگ یی ثواب لری. اوس حبیب‌گل په روغتون کی بستر دی او له وظیفی څخه هم گوښه کړل شوی دی.

د ږیری پلټنی پوستی یو ځوان وواژه

یو ځوان افغان چی ږیره یی خریلی وه له پاکستان‌څخه کابل ته راتلو د جلال آباد په لاره کی کله چی موټر د ږیری تلاشی لپاره د طالبانو لخوا درول کیږی. بی له کومی پوښتنی او ځواب څخه د طالبانو لخوا چپه او سخت وهل‌ټکول کیږی چی هلک له حال څخه وځی. وروسته بیا هغه له لاسونو او پښو څخه نیسی او موټر کی یی اچوی. دلاری په‌اوږدوکی‌نوموړی په‌ډیری سختی‌سره‌یواځی دومره سپرلیو ته ویلای شی چی‌ما دکابل سمنت‌خانی ته‌ورسوی‌او وروسته له څو شیبو یی د لاری په اږدو کی سترگی له دنیا څخه پټی کړی.

کله‌چی چلوونکی د هغه مړی سمنت خانی ته ورساوه دوستانو او همسایگانو یی وپیژاند او بیایی وزیرا کبرخان مینی ته یووړ او د هغه کورنی ته چی د جگړی له امله یی کور په سمنت خانی کی وران شوی او وزیرا کبرخان مینی ته کډه شوی وو وسپاره.

ــ ن.ا.

دکابل په پوهنتون د طالبانو یرغل

د روان کال د لړم د میاشتی په اوومه نیټه د پنجشنبی په ورځ د سهار په لسو بجو په هر وژونکو او ځیرونکو وسلو سمبال طالبان په عصری موټرو کی د کابل پوهنتون انگړ ته راغلل او په پوهنتونیانو یی خپل زړه یخ کړ.

لومړی هغوی په دی نوم چی مولوی صاحب خبری کوی محصلین یی راټول کړل. «جناب» یو څو دقیقی گډی وړی وویلی او زیاته یی کړه چی موږ د «علیه‌السلام امت یو، که زموږ ویښتان وی،

هغه به زمونږ شفاعت څنګه وکړي؟ دا پوهنتون د اسلامي دولت لخوا ا کماليږي‌باید د دولت حکم ومنو...» او بيايي د خپل خوی له مخې د «امربالمعروف او نهي‌عن‌المنکر» ګنو چريکانو ته اشاره وکړه، هغوی فوراً راغونډ شوی محصلين کلابند کړل او بيا د نهو لسو ځوانو محصلينو سربيره پردې چې رېږي يې هم درلودې ويښتان يې مخې ته ږيرې کړل او پاتې محصلين په تيښتې سره د دوی د وهلو نه خلاص شول او په دی توګه طالبانو د کابل پوهنتون کې د وحشت نوی ريکارډ ټينګ کړ.

ــ هـ.ن.

د پاکستاني طالبانو ډله‌ايزه زناکاري

د کابل د ښار د پوليسو د اتمې حوزې د يوه مسئول د ګزارش له

برتولت برشت

مردم بیچاره:
به برادران تان حمله می‌کنند و شما چشم‌های تان را می‌بندید
او را می‌زنند و به صدای بلند ناله می‌کند و شما خاموش هستید؟
آن جانور در پی شکار می‌گردد، قربانی خود را بر می‌گزیند.
و شما می‌گویید: او از ما چشم پوشیده است
چون ما ابراز نارضایتی نمی‌کنیم.
این چگونه شهری است؟ شما چگونه مردمی هستید؟ آنگاه که
بی‌عدالتی در شهر روی داده می‌بایست کاری کرد. در غیر اینصورت
بهتر است که شهر پیش از آنکه شب فرا رسد
در آتش ویران شود!

مخې د ۱۳۷۶ په نولسمه نېټه د ماښام په وخت څلور تنه پاکستاني طالبان د کارته نو په سيمه کې د يوې افغاني ښځې سره ونيول شول. دا هغه جګړه‌ماران دي چې د خپلو بادارانو لخوا په جګړې کې د طالبانو د مرستې لپاره ليږدول کيږي. دوی نه يوازې په سپيڅلي جګړو کې بوخت دي بلکه د هيوادوالو د اقتصادي ستونځو څخه په ناوړو ګټې اخيستلو، د هغو توربختو ښځو سره چې خپل سرپرستان يې له لاسه ورکړي او تيار دي ځانونه د يوې مړۍ ډوډۍ لپاره خرڅ کړي،په عياشۍ هم لګيا دي.

د دوی څلورو کسانو د کارته‌نو په سيمه کې يو کور چې لږ څه د را کټوپه مرميو خراب شوی هم وو ظاهراً د استوګنې لپاره نيولی وو چې هر ماښام به له يوې ښځې سره هلته ننوتل او خپل ناولي حيواني شهوت به يې ترسره کاوه.

د چنګاښ په ۲۰ نېټې کله چې دوی د يوې ښځې سره د موټر څخه را کښته‌کيږي او کورته ننوځي پوليس هم لږ وروسته کورته وراوړي چې ښځه له يوه طالب سره په بربنډ حالت کې ځای پرځای نيسي او درې نور طالبان چې د تښتيدلو هڅه کوي هم لږ وروسته نيول کيږي. او حوزې ته يې بيايي. ښځې په حوزې کې داسې وويل: «زه د پکتيا ولايت د ځاځيو څخه يم او څلور ورځې کيږي چې دی کورته راځم». هغې زياته کړه چې «د دريو نورو طالبانو نوبت د لمانځه له ادا کولو وروسته ټا کل‌شوی وو».

د خيرخانې مينې بمباري

۱۳۷۶ کال د چنګاښ په ۲۹، د نجات اسلامي جبهې جتونو څو واری د کابل په ښار برید وکړه، دا برید د غرمې په دولسنيمو بجو د خيرخانې مينې (۱۱ ناحيې) د قلعه‌نجارانو سيمه کې د خلکو په استوګنځايونو ترسره شوه سيمه‌ايزو خلکو ته يې ځاني او مالي تاوان ورساوه.

لومړی بم يې د استاد منان په کور ۲-۱ نمبر وغورځاوه چې خپله منان او ښځه يې زخمې د لوټو څخه راوايستل شول او يوه لور او ځوی يې مړه شول. دده د کورشاوخوا د ګاونډيانو کورونه‌هم خراب او ګڼ شمير خلک يې ډير سخت ټپيان شول.

دويم بم يې د نومړي ځای څخه يونيم سل متره لرې، په يو کور واچاوه چې يوازې څلور ديوالونه‌يې پاتې شول او نور ټول په خاورو بدل شو، د بم د دروس له امله د شاوخوا کورونو ټولې کړکې او دروازې ټوټې او ماتې شوې. په همدغه کور کې پروسږکال د ګلبدين له خوا هم يو را کټ‌لږيدلی وو چې د کور مالک يې وواژه او له هغه وخته د کور سرپرستي د مشر زوی په غاړه چې همايون نوميږي ولويدله. چې د بمبارۍ په وخت کې له دوه ماشومانو ورونو سره خپل د چپلک فروشۍ دوکان ته تللی وو. ددې حملې په ترځ کې د همايون

مورد ځلورو نورو کسانو سره په شهادت ورسیده او نوري خویندي یي ټپیاني شوي، د همایون د کور شاوخوا ته نور کورونه هم خراب او کوروالایي ټپیان شول.اویوي پا کتري‌ښځي خپل اعصاب له لاسه ورکړل.

ـ سلما

«کارغه مرداري خوري
مښوکه څنډي»

د غبرگولي د میاشتي په نهمه، د شپي په ۸:۳۰ بجو د کارته پروان په سیمه کي د بهارستان د بریښنا برج ته مخامخ له وسله‌والو کسانو څخه ډک دوه ټیوټا موټري د یوه سودا گرد کورمخي ته ودریږي او د کور دروازه ټکوي کله‌چي یو ماشوم د دروازي شاته ورځي، پوښتنه کوي چي څوک یي؟ یو تن ځواب ورکوي ستاسي گاوندي یم لږ سړي اوبه غواړم. ماشوم بیرته ستنیږي خپل پلار او ورور ته وایي چي زمونږ همسایه دي د یخچال اوبه غواړي، کله چي د کورني مشر ځوي دروازه خلاصوي په دي وخت کي دوه کسان‌دروازه ټیله کوي او غواړي چي په زور سره انګړ ته ور دننه شي. د کور خاوند چي حالت بل ډول احساسوي هڅه کوي چي دروازه بیرته وتړي. په دي وخت کي د دوي په شور او ځوږ سره د کور نور کسان هم مرستي ته ورځي او دروازه تړي. د کور نارینه ځوانان د دیوالو له لیاري د خپلو گاوندیانوکورونو ته اوړي. یو تن ځلورمي امنیتي حوزي ته ورځي او بل تن د خپل گاونډي د کور له بام څخني د خپل کور د حالاتو څارنه کوي گوري چي یو وسله وال سړي د دروازي په سر د گراج بام ته پورته کیږي، شاوخوا گاوندیان هم د سودا گرد کورني او ماشومانو د شور او فریاد په اوریدو سره د خپلو کورونومخي ته راوځي خو وسله‌وال کسان یي په کلاشنکوفونو باندي ویروي او ورته وایي مونږ تلاشي کوو هیڅ څوک حق نلري چي له کور څخني بهر ووځي. په دي وخت کي دکور هغه څښتن چي ځلورمي حوزي ته تللی وو له دوه کسو وسله والو طالبانو سره د

پیښي ځای ته راځي، په لمړي سر کي دغه دوه تنه وسله وال طالبان چي خپل ځان د نورو په وړاندي کمزوري ویني په سوله ایزه توگه له هغوي څخني غوښتنه کوي چي اوس د کور له تلاشي کولو څخه صرف‌نظر وکړي ځکه د فرمان له مخي د شپي تلاشي د طالبانو له خوا منع شوي   دي او که کوم راپور یا اشتباه لري نو غوره داده چي سبا د ورځي به د ځلورمي حوزي د یوه نماینده گدون دغه کور تلاشي کړوځکه چي دا کور د ځلورمي حوزي په مربوطه سیمه کي موقعیت لري. وروسته له لنډ مقاومت څخني هغه سړي چي د گراج د بام له لاري حویلي ته کښته شوي وو او د هغه نور ملگري په کراره، کراره راټول شول، د هغوي دري تنه په دي پلمه چي خپل قوماندان ته خبر ورکوي او له هغه څخني د بیرته ستنیدو که اجازه غواړي د پیښي له ځایه تیښته



گورستانی به نام کابل

کوي،پاتي کسان په خپلو موټرو کي کښیني چي په دي وخت کي د ځلورمي حوزي څخه زیات سله‌وال کسان رارسیږي او سمدلاسه هغه نور کسان محاصره کوي، وسلي ورڅخه اخلي او بیایي خپلي حوزي ته وري. پلټني په لړ کي معلومیږي چي دا وسله‌وال کسان د خوشحال مینی پنځمي حوزي پوري مربوط طالبان وو چي د تاجر د کورد لوټ کولو او یرغل نیولو په نیت گمار لی وو.

وروسته بیا د پنځمي حوزي د «امنیت» قوماندان ځلورمي حوزي ته راځي خپل پاره ماران خلاصوي او د ځلورمي حوزي مسئولینو ته

وابستگی به قدرتهای خارجی + ارتجاع + تروریزم + زن ستیزی + جهالت = بنیادگرایی

وعده ورکوی چی بیا به د دوی په سیمه کی غلا او ور نکوی، دکورخاوند ته هم پرا ورکوی چی وروسته له دی به دی څوک نه حوروی خو په دی شرط چی بل مقام ته شکایت ونکړی. د یادولو وړ ده چی په نوموړی سیمه کی د چنگابښ په میاشت کی دوه نور کورونه هم د همدی پول وسله والو کسانو له خوا غلا شوی چی د هغوی قیمتی شیان لکه د ښځو گانی، نقدی پیسی او قالینی یی وړی دی. لاتر اوسه پوری د دغو غلو پته معلومه شوی نده.

د طالبانو په امنیتی حوزو کی څه تیریږی؟

د چنگابښ میاشتی په نیمایی کی د کابل ښار د څلورمی حوزی امنیتی کسانو یو تنکی ځوان هلک چی په یوی نانوایی کی شا گردوو

کله چی دمخابراتو وزارت ته ورسیدم دالیک می هلته ولید، چی ټکی په ټکی می دټولو بی‌سوادی سره چی پکښی وه، ولیکه اوتاسوته می دروا‌ستوه.

د افغانستان د طالبانو لپاره یوه عظیمه خوشخبری

زه فقیر محمد ولد محمدامین ساکن مردان غاموشین او د کوچی آباد د جامع مسجد پیش امام یمه. ما د شوال د میاشتی په دیارلسمه شپه چی د زیارت یا د پنجشنبی شپه وه یو خوب ولیده. زه د رسول‌الله روضی مبارکی ته لاړمه د رسول‌الله قبر مبارک د صندوق په شان د ځمکی په سر پروت وی او چی کله ما د صندوق سر پورته و په صندوق کی بستره خوره وه او د رسول‌الله ذات مبارک موجود نه وو. نو ما د قبرمبارک په غاړه سرکینبوده او په ژړا شومه او ځان سره می دا بیت تکراروه چی زما جانان خو تللی دی خپل جانان ځانته بللی دی. په دی وخت کی یوه ډله کسان راغلو چی معزز کسان وو. ماته وایی ولی ژاړی ما ورته وویل زه د رسول الله(ص) ملاقات ته راغلمه او هغوی موجود نه دی. هغوی راته وویل چی رسول‌الله (ص) خو افغانستان ته تللی دی هلته د طالبانو شهیدانو ته دعاکوی او بل د طالبانو د جنگ قومنده په غاړه لری. هغه ځای نه افغانستان ته راغلمه چی گورم رسول‌الله (ص) په یو میدان کی ولاړ دی او گیرچاپیره تری طالبان ولاړ دی او طالبانو ته امرکوی چا ته وایی ته فلانکی ځای ته ولاړ شه او چاته د بل ځای د تللو امرکوی خو چی هر کله چاته امر ورکری نو هغه ډله د باد په شان هغه ځای ته رسیږی او طالبان چی په هره لاره ځی نو استقبال ته یی خلک ولاړ وی. طالبان خلکو ته اسلام علیکم وایی او خلق ورته و علیکم السلام وایی. بیا په بل مقام کی گورم چی رسول‌الله (ص) په کټ کی تکیه وهلی ده او داسی سپینی جامی اغوستی دی چی د ډیر سپینی‌والی په وجه سترگی بریښوی. ماورسره مصافحه وکړه او ټپوس می تری وکړ چی یارسول الله(ص) تاسو څنگه تشریف فرمایاستی نو رسول‌الله را ته وفرمایل چی یو څو علماکامیاب شوی دی د هغوی مبارکی له راغلی یم او بل می دا خبر راوړی دی چی قیامت قریب را روان دی بیدار اوسی چی غافل ترینه نه شی. بیا زه راویخ شوم.

وخت د شپی ۲:۳۲ فقط ـ دینه معلومیږی چی طالبانو په ظاهره کوم عمل او فعل اختیارکړی دی. دا خو دښمنان هم منی چی طالبانو په افغانستان کی په صحیح معنوکی قانون الهی نافذکړی دی او په خپل ځان یی اول تطبیقوی نو د رسول‌الله(ص) ملگرتیاد طالبانو سره دا خبره ثابتوی چی طالبان څرنگه د خدای قانون د خدای په ځمکه نافذکول غواړی نو باطن کی هم صادقان دی او په رښتیا سره په افغانستان کی د خلفای راشدینو دور ژوندی کول غواړی. نو ددی مبارک خوب په وجه زه گنهکارټولی نړی مسلمانانو ته او خصوصاً د افغانستان مسلمانانو ته د درخواست کومه چی د طالبانو سره خپل ملاتړ د زړه په مینه او اخلاص سره څرگند کړی او که څوک هغوی مخالف او جنگ ته ملاتړی نو عین د خدای(ج) ته او رسول‌الله (ص) جنگ ته ملاتړل دی. العیاذ بالله.

د رسول‌الله(ص) په خوب د لیدلو دلایل ډیر دی خو زه په دی یو حدیث اکتفاکومه. «قال ابوهریره سمعت رسول‌الله(ص) یقول من راءنی فی‌المنام فقدرایی خفاً فان الشیطان لاتمثیل بی ـ الحمدالله وکفی وسلام علی عبادالذین المصطفی ـ اما بعد دا خوب طالبانو مجاهدینو ته یو بشارت دی ـ لم یبقی من‌النبوة الاالمبشرات.

زما مخلص شاگرد باعمل عالم دین متقی و مخلص فی اشاعة‌الدین مولوی فقیرمحمد صاحب چی کوم خوب د محمدرسول‌الله(ص) افغانستان ته د راتللو او طالبانو مجاهدینو ته د جهاد راهنمایی کول او د هغوی قومنده په غاړه‌لرل د طالبانو په حق کی بشارت دی. او د قیامت متعلق کوم اشارت کړیدی بالکل صحیح ارشادات دی او ددی بشارتونو نه معلومه ده چی طلبا د افغانستان په جهاد کی او په دفع د فساداتو کی بالکل په حق سره دی او حضرت محمد په خوب کی لیدل او په خوب کی د حضرت بیان مومن صالح انسان ته بالکل صحیح دی او د لیدونکی په حق کی هم یو لوی بشارت دی او دلیدونکی په صحیح ایمان دلالت کوی اله تعالی دی طالبانو په کابل کی په خپلو ارادو کامیاب کړی او اله تعالی د په افغانستان کی د طلباؤ او علماؤ د صحیح حکومت مع‌الشریعته الاسلامیه قایم او دایم اولری او قیامت هم عنقریب راتلونکی دی. الله تعالی زمونږ سره نیک عمل توفیق راکړی.

تصدیق کننده

شیخ القرآن والحدیث حمدالله جان داکی

شیخ القران و الحدیث مولانا عبدالرزاق عفی عنه‌مدرش مدرسه فیض الاسلام

لیدونکی‌دی‌خوب صالح‌او عالم دی او دا خواب د مبشرانو نه دی زمونږ په دی خوب ډیر اعتقاد دی چی الله تعالی جلاشانه به طالبانو ته فتح ورکړی.

حضرت مولانا، عبدالاسلام پیرسباق عفی عنه.

نامعلوم جرم په تور حوزی ته بیایی او هلته یی په یوی کوټی کی بندی کوی.په دی ورځو کی چی د کابل په شمال کی د طالبانو سخته جګړه له شورای نظار او ائتلاف سره روانه وه، یو مابنام د نوموړی حوزی ټول کسان د جګړی لمړی لیکی ته استول کیږی. او یواځی دوه تنه چی یو یی کندهاری او بل یی لغمانی طالب وو د پهره‌داری او ساتنی لپاره په حوزه کی پاتی کیږی. په دغی شپی کی کله چی د پهری نوبت کندهاری‌طالب ته رسیږی د بندی شوی هلک کوټی ته ورننوځی او وروسته له ... هلک په کوټی کی وژنی او بیا تښتی. کله چی سبا د حوزی ځینی مسئولین د جګړی له لیکی څخه راستنیږی د هلک له وژنی خبریږی او سمدلاسه لغمانی بندی کوی، او تر وهلو ټکولو لاندی یی نیسی خو کوم جرم پری نه‌ثابتیږی. وروسته بیا د حوزی مسئولین د تښتیدلی طالب په لټه کی لویږی، او څو ورځو کی هغه هم پیدا کوی او حوزی ته یی راولی. هغه د تحقیق په لړ کی اعتراف کوی او وایی چی نوموړی هلک زما د پهری په وخت کی غوښتل وتښتی نو ځکه زه مجبور شوم ړزی پری وکړم او وی وژنم. ددی لپاره چی خبره په عدلی طب کی غټه او رسوا نشی او د وژنی په اصلی علت خاوری واچول شی، د حوزی «قضایی» محکمه پریکړه کوی چی د هلک کورنی ته دی ۰۰۰ ۳۵۰۰۰افغانی خون‌بها ورکړای شی او د هلک کورنی‌حق نلری چی پرته د محکمی له فیصلی کومه بله خبره یا تبصره وکړی. په دی ډول د طالبانو شریعت د لوطی طالب د سپینځلتیا او فتحی فتوا ورکوی.

بلخ

جریان مختصر تبانی و سپس سگ‌جنگی طالبان و عبدالملک

ــ فاخره ــ

راز پنهانی عبدالملک و طالبان

دو ماه قبل از کودتای ملک علیه دوستم‌بای، گزارشها حاکی بود که کشورهای ترکیه و ترکمنستان بین ملک و طالبان میانجی شدند، تا این دو جناح ضد مردمی و میهنی را باهم نزدیک و متحد بسازند که در نتیجه توانستند این مزدور (ملک‌بای) و اجیران پاکستان (طالبان) را طبق پروتوکول هایی (تقسیم منطقه، خلع‌سلاح نکردن نیروهای ملک خان، عدم مداخله در امور امنیتی و نظامی مناطق تحت تسلط ملک، سهیم بودن طالبان فقط به کارهای فرهنگی و اداری، از بین بردن حزب وحدت توسط طالبان) متحد سازند. در ضمن شایع است که ملک باگرفتن دوصد ملیون دالر سمت شمال را به طالبان فروخته که مبلغ صدملیون آن را قبلاً دریافت داشت و صدمیلیون دیگر آن را قرار بود بعد از تسلیم نمودن کل منطقه تحت سیطره‌اش در سویس دریافت کند.

کودتای ملک علیه دوستم

به تاریخ ۲۵ ثور ۱۳۷۶ ملک جمعی از سران جنبش از قبیل مجیدروزی، گل‌محمدپهلوان، غفارپهلوان، ایشان‌کمال، شیرعرب، دوستم‌بای و تعدادی از پهلوانان دیگر را به میمنه دعوت نموده جلسه‌ای را دایر می‌کند. تمام افراد حاضر می‌گردند جز دوستم، که برحسب تصادف از مرگ نجات می‌یابد. دوستم قبل از حرکت به میمنه با زینی‌پهلوان تماس مخابروی گرفته و به او وظیفه می‌دهد که امنیت جلسه را بگیرد. زمانیکه زینی با تعدادی از افراد خود وارد منطقه می‌شود فوراً از طرف ملک خلع سلاح شده به اسارت می‌رود. در این میان یکی از عساکر زینی فرار می‌کند و خود را به یکی از پوسته های امنیتی راه رسانده مستقیماً با خود دوستم در میدان هوایی شبرغان ارتباط گرفته می‌گوید: «قوماندان صاحب، حرکت نکنید. زینی را خلع سلاح و اسیر نموده‌اند.» دوستم از میدان برگشته به مقر خود در شبرغان برمی‌گردد. از گفته شاهدان عینی چنین بر می‌آید که ملک می‌خواست دوستم را بنابر خصومت های دیرینه شخصی و سیاسی‌ایکه داشت اسیر نموده به سرنوشت نجیب میهنفروش دچار سازد.

موضع ملک علیه دوستم

ملک‌بای دو روز بعد از کودتا، رسماً به نفع طالبان تغییر موضع داده پرچمهای سفید آنان را در میمنه، بلخ و تاشقرغان بلند کرده و شعار های ضد دوستم را سر می‌دهد.اسماعیل‌خان را تسلیم طالبان می‌کند و از دوستم می‌خواهد هرچه زودتر خود را تسلیم نماید. ولی دوستم می‌خواست با سیاستهای «مسالمت‌آمیز» و فرستادن هیأتی از ریش سفیدان به سرپرستی والی مزار (مولوی عثمان سالک‌زاده) ملک را دوباره از خود بسازد که مؤفق نشد. بناءً گلی(گل‌محمد) پهلوان (برادر ملک پهلوان) با نیروهای جنگی خود از میمنه و غفارپهلوان از سرپل بطرف شبرغان حرکت می‌کنند. اندخوی را تصرف کرده و در ده کیلومتری شبرغان در اولین کمربند با نیروهای دوستم به مقابله می‌پردازند. طالبان نیز از موقع استفاده کرده با افراد جنگی خود علیه دوستم وارد جنگ می‌شوند. این جنگ از ساعت ۴ صبح الی ۱۱ قبل از ظهر ادامه یافته و نیروهای دوستم شکست می‌خورند. همزمان با این زد و خورد حیدر جوزجانی می‌خواهد لال (لعل)پهلوان یکی از قومندانان مهم دوستم را در شهر شبرغان ترور کند. ولی او نمرده، فقط زخمی می‌شود که به تاشکند انتقال می‌یابد.

گریز دوستم

وقتی جنگ بین دوستم و ملک در ساحه شبرغان در می‌گیرد دوستم خود نیز در آنجا می‌باشد. او به نیروی هوایی دستور می‌دهد تا ساحه نیروهای ملک را بمباردمان کند. طیاره از میدان هوایی مزار پرواز کرده بمب خود را بالای نیروهای دوستم می‌اندازد و مستقیماً در میدان هوایی کابل می‌نشیند. دوستم به میدان هوایی مزار تماس گرفته می‌گوید: «چه کار می‌کنید؟ بمب را روی نیروهای خود ریختند.» و نیز با معاون خود (محقق) تماس می‌گیرد که «همه جا را از دست داده‌ایم.» محقق در جواب می‌گوید: «من گیج شده‌ام، نمی‌دانم چه کار کنم». این بمباردها و زخمی شدن لعل‌پهلوان توسط حیدرجوزجانی، به اصطلاح ستر جنرال صاحب را بشدت بیچاره و دست و پاچه می‌سازد و او مثل تمام برادران خاین جهادیش که فقط به فرار و دالر هایشان می‌اندیشد با ۱۷ نفر از بادیگاردهایش و چند بکس دیپلمات پر از دالر به طرف میدان هوایی شبرغان می‌گریزد. از این میدان پرواز نتوانسته بطرف میدان هوایی مزار می‌آید که از آنجا نیز استفاده نتوانسته با موتر از بندر حیرتان خارج گردیده و یکی دو روز بعد از ترکیه سر بیرون می‌کند.

حمله و گریز طالبان از شبرغان و مزار

بتاریخ اول جوزای ۱۳۷۶ بعد از شکست و فرار دوستم، ملک‌بای با مهمانان طالبش وارد شبرغان شده، «امنیت» شهر را بدست گرفته به چور و چپاول اموال دوستم و طرفدارانش می‌پردازد.

بیش از یک روز از تصرف شبرغان نگذشته بود که اختلاف بین‌پهلوان و برادرش گلی‌پهلوان بخاطر خلع سلاح شدن شان از طرف طالبان بروز می‌کند. گلی به ملک می‌گوید: «این دیگر چه کاری است که طالبان بحق ما می‌کنند و ما را نیز خلع سلاح می‌نمایند.» ملک به برادرش جواب می‌دهد: «چه فرق می‌کند حالا دیگر سلاح بدرد ما نمی‌خورد.» گلی به برادر خود ملک: «هر کاریکه از دست ما برآمد بحق این مردم نمودیم. از کشتن، غارت، زنده بدریا انداختن، تجاوز به ناموس شان دریغ نکردیم. به مرد، زن، خرد و بزرگ شان رحم ننمودیم، حالا که اینها ما را خلع سلاح کنند مردم ما را آرام نمانده همه را از بین‌می‌برند.» ملک چندان توجهی به گفته‌های برادرش نمی‌کند. گلی به ملک می‌گوید: «من سلاح خود را تسلیم نمی‌کنم، تو راحت را برو و من راهم را.»

قبل از آمدن طالبان به مزار بتاریخ اول جوزا، قومندانی بنام گدگدی با افرادش که از پشتونهای بلخ و از طرفداران ملک‌پهلوان می‌باشد، دوبار خانه، دکان و سرای های مردم را در شهر مزار مورد غارت و چپاول قرار داد و توسط افراد همین قومندان و افراد «امنیتی» «کفایت مارکیت» چور و اموال مردم تاراج گردید. البته در این چور و چپاول افراد «حرکت اسلامی» (محسنی) به قومندانی سیدحسین‌شاه‌مسرور و پسرش سیداسد نیز بی‌بهره نماندند، آنان بعد از غارت مردم و دستیابی به ۲۲ اراده موتر باربری پر از اموال و تیزرفتار به سوی مقر اصلی‌اش (چهارکنت) فرار می‌کنند. وقتی گدگدی در مزار بالای خانه های مردم حمله کرد، حزب وحدت (محقق) بطرف شولگره گریخت که بعد از سقوط طالبان به تاریخ ۷ جوزا دوباره از شولگره به مزار بازگشت و دو روز بعد از تار و مار

شدن طالبان، به دزدی و وحشیگری پرداخت.

قبل از آنکه پای طالبان به مزار و شبرغان برسد، تلویزیون دوستم تبلیغات وسیعی را برضد طالبان براه انداخت. سر بریدن‌ها، اعدام‌ها، شکنجه و اعمال ضد زن طالبان را بنمایش می‌گذاشت و میتنگ هایی در پوهنتون بلخ و روضه علیه شان برپا می‌کردند تا ضمن آنکه طالبان را در اذهان مردم زده، ستمگری های قومی و ملیتی دار و دسته دوستم را بپوشانند. ولی با آنهم عده‌ای از مردم به ویژه ملیت پشتون از طالبان جانبداری کردند. چنانچه همزمان با آمدن طالبان به شبرغان تعدادی از اهالی پشتون‌نشین این شهر نزد آنان آمده مسلح شدند. طی چار پنج روزیکه طالبان در این شهر بودند افرادی از ملیت پشتون بنام اینکه دیروز ازبک ها ما را چور و چپاول کردند و امروز روز ماست، با پشتیبانی طالبان به قریه‌جات ازبکها حمله کرده رمه های گوسفند خود را به مزارع گندم شان رها کردند و هرقدر توانستند دست به دزدی و غارت زدند. بعد از آنکه طالبان شکست خورده و فرار کردند، افرادی از ملیت ازبک بخاطر انتقام‌گیری عین عمل را علیه ملیت پشتون انجام دادند.

بتاریخ سوم جوزا طالبان وارد مزار گردیدند که در شهرداری، محبس، کمیته امنیتی (مقر قادر دوستم)، میدان هوایی و مراکز دیگر جا گرفتند و با عجله فراوان دست به خلع سلاح کردن قوماندانانی مثل مجیدروزی، شیرعرب، ماما ابراهیم☆ و غیره زدند و همزمان با خلع سلاح کردن این افراد به ملک نیز اعلان می‌کنند که وظیفه‌اش ختم است و باید به کابل برود. در این گیر و دار دو هزار نفر نیروی جنگی دیگر خود را نیز از طریق هوایی در مزار پیاده کردند. مجیدروزی و شیرعرب نزد ملک رفته اعتراض کنان می‌گویند که: «اینها ما را نیز خلع سلاح می‌کنند که این کار در قرارداد ما گنجانیده نشده بود. ما سلاح خود را تسلیم نمی‌کنیم و می‌جنگیم.» خلاصه اخطار گلی‌پهلوان به ملک در شبرغان، اعتراض قوماندانان در مزار، فرستادن خود ملک به کابل، اینها همه زنگ خطری بود برای ملک که باعث تغییر موضع او مقابل طالبان گردید.

جنگ در مزار

یک روز قبل از جنگ، ملک و قوماندانانش نقشه‌ی جنگ علیه طالبان را می‌ریزند. تاکتیک آنان طوری بود که اول باید مسئولان طالبان را اسیر نموده میدان هوایی را تصرف و بعد جنگ را شروع کنند. به اسارت گرفتن رهبران طالبان بدوش ملک‌خان و مجیدروزی گذاشته شد. مسئولیت حمله به میدان هوایی به «حرکت اسلامی» به قوماندانی سیداسد و وظیفه‌ی آغاز زد و خورد را ماما ابراهیم بعهده گرفت. هنگامیکه ملک و مجیدروزی به دستگیری سران طالبان موفق می‌شوند، دستور حمله به میدان هوایی را می‌دهد. با اسیر نمودن سه صد تن از افراد طالبان در میدان هوایی مزار، ماما ابراهیم حمله‌ای را بالای کاروان طالبان که معلوم نبود کجا می‌رود، آغاز نمود. همزمان با این حمله ملک دستور زدن طالبان را در تمام ساحه شهر صادر می‌کند که «در هر جاییکه طالبان را می‌بینند، حمله کنند!» بدینترتیب جنگ در شهر مزار از ساعت ۴ عصر روز سه‌شنبه ۷ جوزای ۱۳۷۶ شروع شد که تقریباً ۲۴ ساعت ادامه یافت.

در این جنگ صد ها نفر طالب کشته، تعداد زیادی اسیر و متباقی فرار نمودند. در میان کشته شدگان احسان‌اله رئیس بانک ملی در کابل و در جمع اسیران ملاعبدالرزاق والی سابق هرات که بعنوان مسئول کل سمت شمال تعیین شده بود و ملا هاشم شامل می‌باشند.

در طول ۲۰ سال جنگ در افغانستان، شهر مزار شاهد چنین سگ‌جنگی شدیدی نبود.

جنگ شبرغان

بعد از شروع جنگ در مزار، ملک با گلی‌پهلوان در شبرغان به تماس شده می‌گوید: «نیروهای ما در مزار علیه طالبان در نبرد اند و شما نیز در آنجا طالبان را غافلگیر و همه را خلع سلاح و اسیر کنید.» بتاریخ ۷ و ۸ جوزا ساعت ۱۰:۳۰ شب، نیروهای گلی‌پهلوان در شبرغان حمله را علیه طالبان آغاز نمودند که تا ۶ صبح ادامه یافت. گفته می‌شود که تعداد نیروهای طالبان در شبرغان به هزار نفر می‌رسید که از آنجمله دوصد نفر اسیر و متباقی کشته شده و یا فرار نمودند.

از گروپهای ده نفری افراد گلی در جنگ، ۶ نفر آن با طالبان می‌جنگیدند و ۴ نفر دیگر دکانهای مردم را باز و اجناس قیمتی و خوب را با خود می‌بردند.

فعلاً تمام اسرای جنگی طالبان در سمت شمال، به میمنه انتقال داده شده‌اند.

سومین ازدواج محقق در جنازه «وحدتیان»

بعد از شکست طالبان در مزار، نیروهای ملک، حزب وحدت و حرکت اسلامی بدنبال طالبان به پلخمری لشکرکشی می‌کنند. در یکی از عملیات حزب وحدت بالای طالبان در مسیر ولایت سمنگان و پلخمری یک سرویس ۳۰۳ به کمین طالبان برابر شده، ۴۱ نفر سرنشین سرویس کشته می‌شوند. در بین کشته شده‌ها سه تن از قوماندانان سرشناس از جمله آقامحمد اخلاقی مسئول سوق و اداره حزب وحدت و قوماندان میثم شامل بودند. مرده ها را به مزار انتقال می‌دهند. ۲۱ نفر از کشته شدگان را در مزار دفن و متباقی را به زادگاه هایشان می‌فرستند. در همین گیر و دار که هنوز فاتحه‌گیری قربانیان این جنگ انجام نشده و ماه محرم که مخصوصاً برای شیعیان یک ماه مقدس است به پایان نرسیده بود، آقای محقق دختری بنام وحیده را که محصل سال چهارم پوهنځی ادبیات در

☆—ماما ابراهیم یکی از لومپن های مزار است که در دوره نجیب گاو توسط برادرش غلام‌حسین به خاد معرفی شد و کندک قومی را ایجاد کرد. بعد از سقوط دولت پوشالی به جنبش دوستم می‌پیوندد و مدتی با لعل‌پهلوان بود و از یکسال بدینسو در خدمت بچه سیدکیان (سیدمنصورنادری) قرار گرفته است.

پوهنتون بلخ است، با شیربهای ۵۰۰۰ لک افغانی و جواهرات و تلای عربی بیشمار به عقد خود در آورده و برای سومین بار «داماد» می‌شود. محصلان پوهنتون دختر را همواره به تحقیر می‌گیرند که چرا قومندانی جنایتکار و در سن و سال بزرگتر از پدرش را انتخاب کرده است.

نفرت مردم از حزب وحدت

در اواخر جوزای سال جاری حزب وحدت به منطقه سیدآباد مزار مردم را جمع و اعلان می‌کند: «بیایید سلاح بگیرید تا در آینده از گزند طالبان مصون باشید.» ولی مردم این منطقه در جواب مسئولان حزب اظهار می‌دارند که: «ما سلاح گریزی ها را نمی‌گیریم، در روز جنگ کجا بودید که امروز حامی ما شده، سلاح توزیع می‌کنید؟ بگذارید طالبان بیایند و همه‌ی ما را از دم تیغ جلادی شان بکشند. ما مرگ را می‌پذیریم ولی جنگیدن به نفع شما را نه!»

ـ ک.ر.

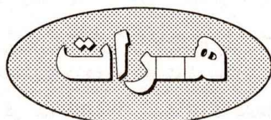
قتل حیدرجوزجانی

به تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۷۶ جنگ شدید میان نیروهای ملک و افراد غلام‌حیدرجوزجانی یکی از قومندانان مشهور وی در شهر مزار درگرفت. حیدرجوزجانی تصمیم می‌گیرد تا مردم میمنه را از شبرغان خارج کند. گل‌محمدپهلوان برادر ملک در مقابل حیدرجوزجانی سنگر گرفته و جنگ شدیدی میان آنان در می‌گیرد که تقریباً مدت سه روز دوام می‌یابد. وضع طوری بود که نصف شهر بدست گل‌محمدپهلوان و نصف دیگر تحت کنترول حیدرجوزجانی قرار داشت. در این میان تعداد زیادی از مردم بی‌گناه توسط نیروهای دو جنایتکار کشته و زخمی شدند. در جریان همین جنگ ملک به غلام‌حیدر احوال می‌فرستد که به شهر مزار بیاید تا موضوع را از طریق مذاکره حل نمایند. غلام‌حیدر فریب خورده راهی شهر مزار می‌گردد. وقتی آنجا می‌رسد افراد ملک او را دستگیر کرده و به دستور ملک به قتل می‌رساند.

جنگ و غارت و تجاوز در مزار

بتاریخ ۸ میزان ۱۳۷۶ بعد از آنکه طالبان مناطق پل‌حیرتان، بلخ، کودبرق و قلعه‌جنگی را تصرف و شهر مزارشریف را محاصره کردند جنگ سختی بین طالبان و مخالفین شان درگرفت که در اثر آن تمام مناطق علی‌چوپان، کارته آریانا، کارته صلح و منطقه تصدی تخلیه شده و اهالی آن مناطق با یک جوره لباس نیمه شب به طرف مرکز شهر فرار نمودند. تعدادی از خانه های مردم توسط نیروهای حزب وحدت، حرکت اسلامی، جمعیت ربانی و فرقه ۵۱۱ که مربوط ملک می‌باشد چور گردیدند. مهاجران کابل که کمپ شان از هر دو جانب در معرض راکت‌پرانی قرار داشت، روزهای بدتر از جنگ کابل را تجربه کردند و همه‌ی شان کلبه‌های خود را ترک و در روضه و مکاتب داخل شهر پناه بردند. مرمی‌های سلاح ثقیله پیهم در شهر منفجر می‌گردید. تعداد زخمی‌ها بیشتر از گنجایش شفاخانه‌هابود. از یک طرف جنگ و از طرف دیگر چور و چپاول داخل شهر، سرای‌ها، دکان‌ها و منازل و بی‌ناموسی بیداد می‌کرد.

در مناطقی که مردم مهاجر شده بودند کرایه یک کمپل برای یک شب مبلغ ۵۰۰۰۰ افغانی و یک تنور نان (که صرفاً یکبار می‌شد در آن نان پخت) مبلغ ۱۰۰۰۰۰ افغانی بود.



ـ عباس رضایی

طالبان بنگله‌دیشی

به تاریخ ۱۳ سرطان ۱۳۷۶ در قطعه ۶۱۳ ترانسپورت هوایی در شمال شهر هرات به تعدادی ۲۵ نفر بنگله‌دیشی و ۱۳ نفر پاکستانی در انتظار اعزام به خط اول جبهه مروچاق ـ میمنه روز شماری می‌کنند.

شلاق جزای استمداد

تعدادی دزدان مسلح بتاریخ ۱۵ سرطان ۱۳۷۶ به منزل حاجی محمدصادق تاجر در بکرآباد (محله‌ی شیعه نشین) می‌ریزند. چون قبل از ۱۲ شب بود و هنوز افراد خانه بخواب نرفته بودند یکی از اعضای فامیل به بام رفته چیغ کشیده طلب کمک می‌کند که دزدان مجبور به فرار می‌شوند. صبح شماری از اعضای خانواده بجرم داشتن سلاح زیر شلاق می‌روند و پس از تنبیه مفصل رها می‌شوند.

● حدود ۱۲۰ نفر از متنفذان و روحانیان شیعه مرکز هرات به زندان انداخته شدند که معروفترین آنان عبارت اند از شیخ‌حسن‌وثیقی مسئول مدرسه صادقیه، روحانی شیخ‌رجب‌جبریلی، فاضلی، حاجی‌باقر ۸۰ ساله و مریض، توفیق‌کاکه‌زاده‌مغازه دار «امید مارکیت» و مالک مارکیت کاکه‌زاده، میرویس‌کاکه‌زاده مغازه‌دار، ج.کاکه‌زاده که ایشان را در باغ فرامرز خان نگهداری می‌کنند. داوودکاکه‌زاده، حاجی‌حبیب‌عزیزی معروف به حبیب‌سوز مالک چند مارکیت و حمام و کوتی، حاجی‌همایون و محمدزاهد مغازه‌دار «عزیزی مارکیت» و «امید مارکیت»، حاجی‌ناصرجان و تعدادی دیگر بموقع به ایران گریختند. توفیق‌کاکه‌زاده با داماد و برادر زاده‌اش با دادن ۱۳۰میلیون افغانی رشوه رها شدند.

● شنبه ۲۴ جوزا ۷۶ نثاراحمد (رحیم) تلا فروش فرزند سرمعلم

محمدعوض‌خان را بدون دلیل زندانی و بعد از جزای مفصل اسلامی که منجر به معیوبی موقت نامبرده شد در بدل بیش از چار میلیون افغانی، تحفه و هدیه و فدیه به امنیت قومندانی څارندوی هرات رها شد.

خشم مردم و اضطراب طالبان

مردم در روز جمعه ۱۶ جوزای ۷۶ در بادمرغان، چارراهی زمانجان و در آخر جاده لیلامی فروشی نزدیک مسجد جامع خرسکهایی از پنبه کهنه و تکه و کاغذ پر نموده بشکل آدمک درآورده به نمایش عابران قرار داده بودند که یک چشم آن کور، عصایی به یک دست و قوطی‌نسوار در دست دیگر داشت.

● طی هفته‌ی اخیر جوزای ۱۳۷۶ اقلاً در سه نقطه پالحیصار، چارسوی کهنه، پیشروی «خراسان مارکیت» در شمال شهرنو کاست های تبلیغی علیه «طلبه کرام» در تیپ هایی بالای بایسکلها تعبیه گردیده که بصدای بسیار بلند علیه طالبان و سرکردگان شان شعار دادن ثبت شده بود. تکرار این عمل اضطراب فراوانی را بین طالبان بیار آورد.

لت وکوب زنان هزاره

به تاریخ ۲۱ اسد ۷۶ حدود پنجاه زن از ملیت هزاره که در شهرک جبرئیل نزدیک گمرک جدید مسکون اند، با اطفال خود جهت رهایی بستگان شان به دروازه‌ی قومندانی امنیه رفته بودند. طالبان قومندانی از آنان با قمچین استقبال کرده و تعدادی را زیر لگد گرفته و به تیله و تنبه از آنجا بیرون کردند.

مسدود شدن حمام های مردانه

به تاریخ ۱۲ اسد ۷۶ به سلسله بستن حمام های زنانه از طرف اداره مرکزی امربالمعروف، حمامهای عمومی مردانه شهر و حومه که نمره نبودند نیز مسدود گردیدند.

— جمیل

دامن کی بالاست؟

لیلیه پوهنځی طب هرات اتاق های بسیار کوچکی داشته و در هر اتاق چهار یا پنج محصل زندگی می‌کنند که از هیچگونه امکانات رفاهی برخوردار نیستند. از چند ماه به اینسو تنها از طرف شب برای چند ساعت برق دارند و بس. محصلان مجبور اند طی همین چند ساعت غذا بخورند، نماز بخوانند و همچنان به حرف‌های عقل‌خان که از طرف رئیس فاکولته به حیث سرپرست و نماینده محصلان تعیین گردیده است، گوش دهند. عقل‌خان محصلان را تهدید و تحقیر و توهین می‌کند و از آنان می‌خواهد هرچه زودتر به مسجد لیلیه که قبلاً لابراتوار بود حاضر شوند. وی در یکی از شب ها چنین سخنرانی نمود: «باید همه‌ی تان در اسرع وقت به خاطر ادای نماز صبح در مسجد حاضر باشید در غیر آن چشمان تان را از حدقه بیرون می‌کنم.» فردای آنروز که موصوف طبق معمول دیرتر از همه به نماز حاضر شد، مورد تمسخر محصلان قرار گرفت. عقل‌خان محصلی را که دیرتر به ادای نماز می‌آید و یا به علت مریضی در نماز جماعت حاضر شده نمی‌تواند به کسی تشبیه می‌نماید که دامن مادر خود را چند مرتبه بالا کند.

ولی عقل‌خان و همدستان پلیدش نمی‌دانند که تاکنون با اعمال غیر انسانی شان دامنی برای مادران و تنبان و پیراهنی برای خود نمانده اند که بالا کنند.

— دهقانتبار

بی‌ناموسی رئیس پوهنځی طب‌هرات

در اواسط ۷۶ ملامحمدناصر آخند رئیس پوهنځی طب هرات شبی به لیلیه محصلان سر می‌زند. وقتی متوجه می‌شود که در یکی از اتاقها تیپ بلند می‌خواند و نیز محصلان با سر های برهنه نشسته اند، همه را دو و دشنام داده و صاحب تیپ را شدیداً لت و کوب کرده به محافظین خود هدایت می‌دهد که مویش را قیچی و خودش را زندانی کنند. چند روز بعد که یکی از اقارب ملا زخمی می‌شود به محصلان رجوع کرده از آنان خون می‌خواهد که عده‌ای به آن پاسخ مثبت می‌دهند. بعد از سپری شدن چند روز محصلان اطلاع می‌یابند که زخمی خوب شده و در اتاق رئیس صاحب بستر است. همه دستجمعی به عیادت مریض می‌روند. وقتی می‌خواهند داخل اتاق شوند می‌بینند که دروازه اتاق باز و رئیس با بچه‌ای کم سن و سال یکجا همبستر است و مریض در گوشه دیگر اتاق افتاده است. همه خود را عقب می‌کشند و دروازه را می‌کوبند. رئیس می‌گوید: «راشی.» وقتی محصلان داخل اتاق می‌شوند، ملا ظاهراً با خجالت از حرکت آن شب خود معذرت خواسته می‌گوید: «اعصابم به علت دیگر خراب بود و شما به دامم افتادید.»

اما بی‌ناموسی آن شب خود را اصلاً به روی نیآورد.

آدرس مکاتباتی:
RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan
پست الکترونیک: rawa@geocities.com

سایر ولایات

ـ خ.ل. ـ فراه

رذالت و جنایت والی فراه

به تاریخ ۲۵ جوزای ۱۳۷۶ روشن دختر معلم محمدانور باشنده قریه دارآباد فراه که نمی‌خواست به ازدواج تحمیلی تن دهد، با پاشیدن تیل بر سرش، خود را آتش می‌زند. پدر و اقارب نزدیکش وی را در شهر فراه نزد داکتر می‌برند. داکتر بعد از معاینه می‌گوید که فیصدی سوختگی بسیار زیاد است هرچه زودتر وی را جهت تداوی به ایران انتقال دهید در غیر آن تلف می‌شود. بستگان غمدارش جهت اخذ اجازه نامه نزد والی فراه مراجعه می‌کنند تا طالبان در مسیر راه مزاحم آنان نگردند. والی از دادن اجازه نامه خودداری کرده و با کلمات توهین‌آمیز به پدر روشن می‌گوید: «شما زنان خود را به خاطری به ایران می‌برید که ایرانیان در بغل آنان بخوابند.» فامیل دختر با دیدن رذالت مابقی والی ناچار مریض را به هرات انتقال می‌دهند. روشن ناکام نارسیده به هرات جان می‌دهد.

ـ بهادر ـ فراه

گدایی طالبی

در حالیکه مردم ما با آمدن طالبان حتی از بدست آوردن نان خشک هم محروم گردیده‌اند، شعبه زکات امسال اعلان نمود که تمام مردم اعم از زمین‌دار، دهقان، دروگر، ترکاری‌فروش وغیره عشر و زکات را به ملاهای قریه‌ها نداده به شعبه عشر و زکات تحویل دهند.

به این وسیله طالبان براداران ملای شان را از طفیلی‌خواری محروم می‌سازند تا همه چیز را در خدمت سگ‌جنگی با برادران خاین جهادی خود بگیرند.

رشوه ستانی پیر آغای طالبی

به تاریخ ۱۵ حمل ۱۳۷۶ افراد خاد طالبان به قریه یزده هجوم برده پسران صفدرخان، قربان و سرورخان را به جرم داشتن سلاح دستگیر و زندانی می‌نمایند. بعداً پدران آنان نزد پیرآغا معاون خاد مراجعه کرده و هر یک در بدل پرداخت پول پسران شان را آزادمی‌نمایند. طی این معامله‌ی نهی از منکر صفدرخان ۸۰ لک افغانی، قربان ۷۰ لک افغانی و سرورخان ۴۰ لک افغانی به معاون خاد فراه پرداخته اند.



از صنوبر ـ شاعر ایرانی، ارسالی ف.افسان ـ کانادا

سرگیجه‌ی زمان

تقدیم به زنان افغانستان

۱
پیچیده در برقع شبم
روز چگونه است؟
چکاچک شمشیر
برق حضور ستم.
در آسمان شهرم
شرم.
تنها پرنده است.
۲
خون در پیاله‌ی شراب
تصویر طالبان را می‌رقصاند.
باور منسوخ تاریخ
پیکر آزادی را
بر دار بلند دین می‌خشکاند.
زمان سرگیجه می‌گیرد.
انسان امروز
باورهای کهنه را استخراج می‌کند.
در امروز افغانستان
زندانی مذهب منم
زیرا که زن هستم.

۱۴ اکتوبر ۹۶

ـــ حمزه ـ فراه

توفنده‌تر باد خشم بر طالبان!

به تاریخ ۵ سنبله ۷۶ سه طالب تحت قومندانی ملاداوود آمر میدان هوایی فراه به دکان نظرخان می‌آیند و می‌خواهند پسر وی محمد را به اتهام داشتن سلاح با خود ببرند. نظرخان هرقدر به آنان می‌گوید که سلاح ندارم طالبان بی‌مغز قبول نمی‌کنند. بالاخره وی به خشم آمده با چهار پسر خود طالبان را خلع سلاح و مفصلاً لت و کوب می‌کنند. در این اثنا موتری پر از «طلبه‌کرام» سر رسیده نظرخان را با چهار پسرش به ولایت برده زندانی می‌نمایند. همان روز اهالی محل اعتراض می‌کنند و تمام دکان های شهر بسته می‌شود. موسفیدان و اعتراض‌کنندگان به مقام ولایت می‌روند و خواهان رهایی نظرمحمد می‌شوند. سرانجام در اثر پافشاری و اعتراض مردم آنان بعد از سپری نمودن ۵ روز زندان و شکنجه های جسمی، آزاد می‌شوند.

ـــ سلیمی ـ فراه

افزایش انتحار دختران

در این اواخر فیصدی انتحار دختران و زنان در سمت غرب بخصوص در ولایت فراه و هرات بالا رفته است. در حوت ۷۵ دختر عارفی یکی از تاجران ولایت هرات با ریختن تیل خود را آتش زده جان سپرد. علت خودسوزی او این بود که می‌خواست با جوان مورد علاقه‌اش ازدواج کند ولی عدم رضایت پدر و مسدود بودن سایر راه‌ها منجر به خودکشی وی گردید.

● راحله دختر خواجه‌محمد باشنده قریه ذهکن ولسوالی انادره به تاریخ ۶ جوزای ۷۶ با ریختن تیل بر سرش، خود را آتش زد. وی نارسیده به نزدیک‌ترین مرکز صحی جان سپرد. علت خودکشی‌اش تا هنوز بطور دقیق معلوم نیست.

ـــ ظریف ـ ننگرهار

«خدای پاک چیرته دی؟»

د وری د میاشتی په شپږمه نیټه د جلال‌آباد ښار په چوک تلاشی کی‌ځو تنه د دین تکه داران ولاړ وه او د خپلی وخت تیرونی لپاره یی زمونږ بیچاره خلک ځورول او له هر ځوان، ماشوم او سپین‌ږیری څخه یی د دینی مسائلو په اړه پوښتنی کولی. په چا به یی ملنډی وهلی او ځوک به یی د وهلو او ټکولو لاندی نیول، په دی جریان کی چی د خلکو گڼه گونه زیاته وه او د دوی وحشیانو ننداری ته هم راټول شوی وو د یو ځوان هلک نه یی داسی پوښتنه وکړه چی «خدای پاک چیرته دی»؟ هغه ځوان چی ډیر په غوڅه شوی وو په ځواب کی وایی چی خدای په عربستان کی دی. د ځواب ورکولو نه وروسته وهل او ټکول ورباندی شروع شو تر هغه چی هلک په ځمکه پریوت او په سختی یی خپله ساه ایستله. وروسته طالبانو په خپله په لوړ آواز سره وویل ولا مونږ هم نه پوهیږو چی خدای پاک چیرته دی!

«کړه خوله په سوک سمیږی»

د وری میاشتی په اوولسم ماښام د ننگرهار په ولایت کی سخت باران او ږلی وریدله چی نږدی ۱۵۰ کورونه یی وران کړل او خلک نه پوهیدل چی څه وکړی، د چا دیوال چپه کیده او د چا کالی د اوبو لاندی کیدل. د باران شدت ساعت په ساعت ډیریده او ټول خلک لگیاوو چی خپل بچیان او کالی خوندی کړی. په دی وخت کی څو تنه پا کستانی د کمپونوپه سیمه کی د خلکو د کورونو شاته ولاړل د هغوی په بی عزتی او وهلو ټکولو یی شروع وکړه چی ولی جومات ته د لمونځ لپاره نه دی راغلی، او چی زړه یی په دی هم یخ نشو نو ویی غوښتل چی خلک په زوره ځان سره ویسی. څو چی د هغوی ظلم د خلکو قهر او احساسات راپاروی او پر طالبانو برید کوی تر هغه چی پرته د دوه طالبانو چی په ختوککړ پر ځمکه ولیدلی وو او سره د یو پا کستانی تبلیغی چی سر یی مات شوی وو نور ټول تښتی. د خلکو دی عمل ثابته کړه چی کړه خوله په سوک سمیږی.

«چه پوزه‌یی خاخی بلاتری پاخی»

په ۱۳۷۶ کال د وری میاشتی د اتمی نیټی د ماښام په اوه‌نیمو بجو یو سپین‌ږیری سړی د حضرتانو په سیمی کی د بریښنا څانگی «علی خیلو» ته ورغی او له مظفو کسانو څخه یی پوښتنه وکړه چی برق څه وخت راځی، په دی وخت کی یو بد شکل سړی راپورته شو په یو لاس یی سپین ږیری سړی د یو غوږ څخه ونیو او په بل لاس یی یوه کلکه څپیړه پرمخ ورکړه او وی ویل: «اوس پوه شوی چی برق څه وخت راځی.» وروسته څرگنده شوه چی دا بی رحمه او ظالمه طالب د ننگرهار د بریښنا رئیس، مولوی عبدالقدیر وه.

ـــ ش.ر. ـ فیض آباد

بی‌ناموسی وهابی‌ها

وهابی‌های باند سیاف در حمل ۷۶ پسر ۱۲ ساله‌ای را از منطقه زردیو ربوده مورد تجاوز قرار می‌دهند. شب که پسرک می‌خواهد فرار نماید در اثر اصابت گلوله وهابی‌ها کشته می‌شود.

فراد صبح قاتلین، مردم را به جنازه دعوت کرده و بی‌شرمانه می‌گویند که پدرش در زمان نجیب یک میل راکتی راکه از دشمن گرفته بود به ما نه بلکه به افراد ربانی تسلیم کرد. چون او را بدست نیآوردیم پسرش را اعدام کردیم.

بعداً معلوم گردید که خاینان تجاوزکار بخاطر کتمان جنایت خود وی را به قتل رسانده‌اند. مردم از این واقعه سخت به خشم آمده به دفتر سیدامین به اصطلاح والی بدخشان هجوم بردند تا هرچه زودتر دفتر وهابی‌ها از شهر جدید فیض‌آباد برچیده شود.

● در اواخر سرطان ۷۶ زمری‌خان، وکیل‌عبدالرسول و ایشان‌اولیا از متنفذین بدخشان مربوط جمعیت ربانی جهت انتقال سه موتر مملو از مواد ارتزاقی از مزار به فیض‌آباد به حیث هیأت تعیین گردیدند. آنان به مزار رفته بعد از گذشت چند روز دست خالی بر می‌گردند و گزارش می‌دهند که موترها در جریان جنگ طالبان چور گردیدند. وقتی جریان تعقیب مسئله به مولوی خردمند قومندان حارندوی محول گردید، روشن شد که مواد را در شهر تالقان به فروش رسانده‌اند.

— فرید ـ کاپیسا

ستمگری شرعی طالبان

بعد از غصب مناطق پروان و کاپیسا بار دوم ساعت ۹ صبح دلو ۱۳۷۵ طالبان، ملاغلام باشنده قریه دهقاضی ولایت پروان را که معلول و سنش بالاتر از شصت سال می‌باشد از خانه کشیده با خود به قرارگاه برده توسط کیبل مورد لت و کوب قرار می‌دهند تا حدی که خون از تمام بدنش جاری شده بی‌هوش می‌گردد. سپس موصوف را به خانه‌اش آورده و از فامیلش می‌خواهند تا جای سلاح و موترسایکل را نشان دهند ورنه دست بردار نخواهند بود. وقتی چیزی عاید شان نمی‌شود مجدداً پیرمرد را در قرارگاه کیبل‌کاری کرده و بعد به حالت نیمه جان رهایش می‌نمایند.

● «طلبه‌ی کرام» با دومین بار مسلط شدن بر ولایت پروان و کاپیسا به آزار و اذیت مردم پرداختند، تا جاییکه آب را نیز به اساس فتوای خویش بالای مردم پروان قطع کردند که درنتیجه بهار مناطق سرسبز پروان به خزان مبدل گردید. این وضعیت تا زمانی دوام داشت که مردم محل دست به مقاومت زده پوزه‌ی آنان را به خاک مالیدند.

شونیزم ضد هزاره‌ی طالبان

مردم هزاره که زندگی را در شهر کابل دشوار دیده و هرآن مورد مجازات طالبان قرار دارند می‌خواهند از شهر فرار نموده به سایر ولایات پناه برند. در منطقه پلچرخی و سروبی طالبان افراد این ملیت را از موترها پایین کرده و به زندان می‌فرستند. تعدادی از آنان به ریاست آریانا مراجعه نمودند تا از طریق هوایی به جلال‌آباد و از آن جا به پاکستان بروند. ولی در این اواخر به تکت فروشی داخلی آریانا دستور داده شد که از انتقال مردم هزاره خودداری ورزند.

— ش.ی. ـ غزنی

قاچاقبر مشهور قومندان امنیه

طالبان ارسال مواد غذایی را به مناطق هزاره‌نشین تحریم کرده‌اند و اگر کسی یک کیلو روغن یا برنج و غیره مواد را داشته باشد شدید مجازات می‌شود. به تاریخ ۱۴ اسد ۱۳۷۶ سه موتر حامل مواد غذایی که به منطقه هزاره‌جات می‌رفت توسط افراد والی ولایت غزنی متوقف گردید. بعد از تحقیق که معلوم گردید وسایط از حاجی‌ملا قومندان امنیه ولایت غزنی می‌باشد به آنها اجازه حرکت داده شد. حاجی‌ملا که شخص اعتمادی ترابی وزیر عدلیه می‌باشد قاچاقبر مشهور هیروئین است که در حال حاضر چند اراده موترش که توسط اشخاص مسلح حمایه می‌شوند به انتقال هیروئین در سرحد ایران و افغانستان وظیفه شرعی طالبی را انجام می‌دهند.□

قتل عام زنان و کودکان به اتهام طرفداری از حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) در «بزرگترین دموکراسی دنیا»

در سوم دسامبر ۱۹۹۷ در ولسوالی «جهان آباد» ایالت بیهار (هندوستان)، حدود ۱۰۰ مرد، زن و کودک متعلق به کاست پائینی («نجسها») در حال خواب به اتهام طرفداری از حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) به دست مالکان ارضی منطقه قتل عام شدند.


زنی که توسط نیروی زمینداران کشته شده است.

با پوزش از خوانندگان عزیز متأسفانه شماره ۴۶ «پیام‌زن» غلط های فراوان چاپی داشت.

لطفاً عمده‌ترین آنها را قرار ذیل تصحیح نمایید:

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۴	۱	۴	آنهم	آنهمه
۴	۲	۱۵	امیرالمؤنین	امیرالمؤمنین
۵	۱	ازآخر۳	واعظی و احمق	واعظ احمق
۶	۲	ازآخر۹	«دپودرون»	«دیودرون»
۷	۲	ازآخر۹	بنیادگرایان	بنیادگرایی
۸	۱	۱۵	ما نیست	نیست
۱۰	۲	۱۵	پوسترهای‌رهنمایی‌طبی	پوسترهای‌رهنمای‌طبی‌که
۱۲	۲	۳	آنرا را	آنرا
۱۳	۲	۲۳	نیز	نیز که
۱۳	چوکات	۸	غرق	غرق و
۱۵	چوکات	ازآخر۲	تغیر	تغییر
۱۹	۱	۵	۱۹۷۰	۱۹۷۵
۱۹	۱	۱۱	نرنتیر	فرنتیر
۱۹	۱	۱۱	استخدام	احضار
۱۹	۱	۱۳	۱۹۷۰	۱۹۸۰
۱۹	۲	ازآخر۸	جمعیت	جهت
۲۲	۲	ازآخر۱۵	پوڅ	پوځ
۲۷	۱	۷	می‌دهد	می‌دهند
۳۱	۲	۱۷	متمدانه	متمدنانه
۳۶	۱	آخر	می‌زنند	می‌زنند تا
۳۷	۱	۱۰	یم	متشکریم
۳۷	۲	ازآخر۶	گذار	گزار
۳۹	۱	ازآخر۸	امیداوریم	امیدواریم
۳۹	۲	۷	می‌نوشته اند	نوشته اند
۴۷	۱	ازآخر۴	حاده‌ی	حادثه‌ی
۴۷	۲	۱۵	تعقیب	تعصب
۴۹	۱	۳	برگزار کرده بود	حذف شود
۴۹	۲	۱	زنان که	زنان برگزار کرده بود که
۴۹	۲	۱۰	عمل قطعنامه	قطعنامه عمل
۵۲	۱	۲	روشنکران	روشنفکران
۵۲	۱	ازآخر۱	تسط	تسلط
۵۲	۲	۵	جنشهای	جنبشهای
۵۳	۱	۱۰	قال	قابل
۵۳	۱	ازآخر۲	لو رته	لو رفته
۵۳	۲	۲۲	تازه‌گی	تازگی
۵۴	۱	۱۲	می‌کرند	می‌کردند
۵۴	۱	ازآخر۹	ملیی	ملی
۵۵	۱	ازآخر۶	عراده	اراده
۵۶	۱	۲	قصی‌القلب	قسی‌القلب
۵۷	۱	ازآخر۲	بکند.	بکند؟
۵۷	۲	۱۰	مردم	مرد
۶۰	۲	۱	فتانه را گیلانی	فتانه گیلانی را
۶۳	۱	ازآخر۸	موسی	عیسی
۶۳	۲	عنوان	ریرونه	ړیرونه
۶۳	۲	۱۷	خان	ځان
۶۴	۲	۵	میلیتونو	ملیتونو
۶۶	۲	۱۱	وه‌تنه	اوه‌تنه
۶۷	۱	ازآخر۱۲	بد آیند و	بد آیند
۶۹	۱	۱۵	ظاهر	ظاهراً
۶۹	۱	۲۱	ضرب و نهاری	حزب و نهادی
۶۹	عکس		«امیرالمونین»	«امیرالمؤمنین»
۷۳	عناوین «شورش اهالی دشت برچی» و «زن باردار قربانی فاشیزم طالبی» جابجا شوند			
۷۳	۲	۹	شونحی	سوونحی
۷۶	۱	۱۴	زیرمینی	زیرزمینی
۷۶	۱	۹	برای شان بدهند.	بدهند.
۷۷	۱	۳	حل	مُحل
۷۸	۲	۱۰	منکرات	منکر
۷۸	۲	۱۶	اصل	اصلی
۸۰	۱	۱۲	آنجاچه	آنجا
۸۰	۲	۳	می‌زندند	زده‌می‌شد
۸۰	۲	ازآخر۳	فوزیه داکتر	داکتر فوزیه
۸۰	۲	ازآخر۳	استفراق	استفراغ
۸۲	۱	۲	عکش	عکسش
۸۳	۱	ازآخر۷	اینوع	این‌نوع
۸۴	۲	۱۸	شهید و رئیس	و شهید رئیس
۸۶	۲	۱۵	گذار	گزار
۸۸	۲	۱۵	مال ر	اموال
۹۰	۱	۲۸	مخکلی	مخکی
۹۲	۲	پاورقی	دروه	دوره
۹۳	پاورقی	آخر	قهارعاصی،	قهارعاصی»،



«راوا» براساس کمک مالی عده‌ای از دوستان در اروپا، کانادا و امریکا بروشوری رنگه حاکی از مواضع و فعالیتهایش انتشار داده است.

خوانندگان ما می توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آن راکه خواست باشند، تقاضا نمایند.

RAWA,P.O BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

کربلایی داکتر موسوی،...

هنرمندان درگیر با اشغالگران و حکومت‌های دست‌نشانده، «بااصلی‌ترین مسایل فکری اجتماع، با اساسی‌ترین مشکلات انسانی (...) سروکار» نداشت. شعرش ساطور[۶] نه بلکه التماس های ترس‌آلود در مقابل میهنفروشان پرچمی وخلقی وعذرتقصیربه درگاه‌جانیان بنیادگرابود و بس.

داکتر موسوی از منبر مقاومتی نامیدن قهار عاصی پایین شدنی نیست:

> عاصی شاعر، با تمام وجودش، نه تنها در یک مقاومت هنری و فرهنگی، که در یک رستاخیز مردمی فرا ایستاده و در برابر رژیم دست نشانده ی تا دندان مسلح بی‌باکانه دست به شورش زده است. تعجب این جا است که آن همه «رفقای‌شاعر» یا «شاعررفیقان» که ادعای شعری شان کم صدا تر از ادعای سیاسی شان نبود، چگونه این همه شورشگری و اعتراض و مقاومت و عصیان را نمی‌دانستند و اگر که مثلاً می‌دانستند، چگونه هیچ‌کاری نمی‌کردند!
>
> عاصی شاعر، در تمام دوره‌ی حاکمیت «حزب دموکراتیک خلق»، راوی صادق، دیدبان تیزبین و فریادگر بی‌باکی را می ماند که بر بلندترین قله‌ی هندوکش نشسته است و سراسر قلمرو مرز و بوم وکشور و مردمش را پاسداری می‌کند.

سپس شعر «مرثیه‌ای برای سال ۱۳۶۸» او را می‌آورد که به مناسبت خروج تجاوزکاران روسی گفته شده و روس‌ها را «مظهر شقاوت و تاریکی» وغیره خوانده است.[۷] ولی محقق ما نمی‌داند که گورباچف هم به مذمت از تجاوز به کشور ما سخن گفت و نجیب خان هم که مدتها قبل «گلاسنوستی» شده بود. پس نوشتن شعری در «هجو» «چشم سربی»ها در هنگامی که از کشور گم می‌شوند، چندان کمال و جسارت نمی‌خواهد. و این ثابت شد زیرا قهارعاصی اگر نه بخاطر «فریادگر»یهای «بی‌باک» و «فراایستادن در رستاخیز مردمی»اش، بخاطراین «نظاره‌گری از باروی بلندقرن و تاریخ»، آیا مورد کوچکترین اذیت و بازخواست قرار گرفت؟ یا اینکه سلیمان لایق، الهام، عبداله‌شادان، ظاهرطنین، لطیف‌پدرام، عبداله‌نایبی و دیگر پلیس‌های «فرهنگی» رژیم آنقدر خر و خل بودند که نفهمیدند شعر مذکور نه بر ضد عساکر روسی بلکه در وصف کوچ پرندگان و ابرهاست؟



وحدت قوام یافته باخون هزاره و پشتون و سایر ملیت ها را باند های تبهکار بنیادگرا از جنس سنی وشیعه به یاری مخصوصاً جیره‌خواران روشنفکرخودمی خواهندنابودکنند

آقای موسوی، **اگر شما و یاران خون هم گریه کنید که قهارعاصی «شورشگر» و «مقاومتگر» بود مردم اعتنایی نخواهند کرد چون بسادگی جای شاعران انقلابی و دشمن میهنفروشان پرچمی و خلقی را می‌دانند که کشتارگاه پلچرخی بود یا آوارگی و دربدری ولی بهرحال نمی‌توانستند در انجمن نویسندگان رژیم عضو باشند؛ هرقدر دلشان می‌خواست کتاب چاپ کنند و آواز شان از وسایل ارتباط جمعی رژیم پخش گردد.**

توسل به «بزرگمرد نام آور»[۸] کار را خرابتر می‌کند

موسوی حین به غلیان آمدن برای قهارعاصی، به رسم کلیه «فرهنگیان» خادی و جهادی پنجسال اخیر، نقل قول آوردن از واصف باختری را ناغه نمی‌کند:

> شعر عاصی تاریخ است، گاهنامه است، یادگذاره است، محفل سور است، مجلس ترحیم است، عشق است، نفرت است، هر دله و به یک سخن، سعی میان «صفا» و «مروه»، اشراق شاعرانه و هبوط بدین جهان خاکی است.

اما این تکیه به «صاحبدل واصف»، لنگیدن پای استدلال محقق ما را چاره نمی‌تواند. «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره»ی کی و چیست؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» دهها هزار شهید و منجمله شاعران شهید؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» جلادیهای هولناک پرچمی‌ها و خلقی‌ها مثل اعدام ۱۳هزار نفر؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» زنده بگور کردن‌ها در پولیگونهای پلچرخی؟ «تاریخ و گاهنامه و یادگذاره» زندگی و چگونگی شهادت روشنفکران انقلابی ما توسط پوشالیان و بنیادگرایان خاین؟

صحیح است، شعر عاصی تا دلتان بخواهد «محفل سور» است در انجمن نویسندگان یا همراه «عاشق ترین عاشق دنیا» در شب‌زنده‌داری های خانقاهی یاخادی وشب شش وسنتی نوزادانِ قلندران یا خادیان! و درست به همین دلیل عاصی محکوم‌است که در «محله شهدا»[۹] به «محفل سور» می‌نشیند.

شعری برای صابرشکیب دارد که کاش اورامی‌شناختیم تا دانسته می‌شد بخاطر کی «مجلس ترحیم» برپا کرده. اما تعداد نوحه‌های تکیه‌خانه‌ای عاصی کم نیست و آیا «صاحبدل» آنها را می‌ستاید؟ «عشق» عاصی رابه «میهن عزیزش» و«فرهنگ متعالیش» در«پیام‌زن» شماره۴۴ دیدیم. یک «عاشقانه» دیگر ایشان را از نوشته داکتر جاوید مجدداً بخوانیم:

> به به چه قیامتی به من می‌آیی/ گل چادر سبزه پیرهن می‌آیی/ از پیش من ای نسیم بانوی بهار/ گل گل رفتی چمن چمن می‌آیی

یک شاعر جدی و با متانت باید از نوشتن چنین اراجیفی آنهم در بحبوحه جنگی بزرگ، از مردم عذرخواهی کرده و آنها را باطل اعلام دارد.[۱۰] در شعر عاصی «نفرت» از کی پیداست؟ از پوشالیان؟ اگر این «نفرت» او را می‌آزرد، ممکن نبود حشر و نشر گرم روزانه با فرومایه‌ترین خادیها مثل نایبی‌ها، پدرام‌ها و اسداله حبیب ها و... را تاب بیاورد و به مقاومت نپیوندد. و نیز اگر از بنیادگرایان «نفرت» می‌داشت، باید «هزارمرتبه جان و دلش فدای مجاهد» در زبانش جور نمی‌آمد. اما «هردله (هروله؟) و به یک سخن، سعی میان "صفا" و "مروه"، اشراق شاعرانه و هبوط به این جهان خاکی»، ازآن‌لفاظی‌های پوک، متظاهرانه، فاضل‌نمایانه و اخوان نوازانه است که جز ابراز انزجار به چیزی نمی‌ارزند.

نویسنده گفتار واصف باختری را توضیح می‌دهد:

> اما تاریخ شدن، گاهنامه شدن، یادگزاره شدن، محفل سور و مجلس ترحیم شدن، عشق و نفرت و چه و چها شدن به معنی این نیست که عاصی شعر را تا حد نقالی و روایت و تقویم زمان و چه و چهاپایین‌آورده‌است،بلکه به‌این مفهوم‌که در زمانیکه زنده گی همین ها است و جامعه و انسان روزگارعاصی سردچار همین چیزها، هنرعاصی‌اینست که این هاراتاحد شعر بالابرده است.

خیر داکترصاحب، «زنده‌گی همین‌ها» و «جامعه و انسان روزگار عاصی سردچار همین چیزها» نبود. تنها یک آدم عامی یا شیرِپرچم وخلق خورده یا روشنفکری که آستین‌ها را در خدمت به تبهکاران اجیران وغیره کشورها برزده باشد، زندگی را آن سان می‌بیند. زندگی، خون

عاصی «شورشگر و عصیانی» همانند نوذرالیاس، واصف باختری، ا.نگارگر، رازق رؤین وغیره از برابر خون رستاخیزها، مجیدکلکانی‌ها، بشیر بهمن‌ها، لطیف محمودی‌ها، داکترصمدها، داکتراسدها، داوودسرمدها، داکترفیض احمدها، سعیدها، انجنیراقبال‌ها، قیوم‌رهبرها، میناها، اشرف‌ها، حیدرلهیب‌ها، انیس آزادها و صدها قهرمان دیگر بی‌اعتنا گذشت و چشم کلوخی‌اش شراره‌های قلب شکافته‌ی آن فرزندان برومند میهن ما را دید و هیچ دگرگون نشد. علاوه بر قهار عاصی، جمیع شاعران و نویسندگانی که به آن چکیده‌های رزم و شرف و غرور مردم ما توجهی در خور نشان نداده اند، شاعران و نویسندگانی اند که نه «بربلندترین‌قله هندوکش» که بر پست‌ترین نقطه ایستاده و «سراسر قلمرو و مرز و بوم و کشور و مردمش را پاسداری» نکرده بلکه در تحلیل نهایی نوکران سربزیر دیروزِ پوشالیان و امروز بنیادگرایان محسوب می‌شوند

هزاران هزار شهید، رنج جانفرسای هزاران هزار اسیر در پلچرخی، فریاد و آخرین ناله‌های هزاران هزار مبارز زیر شکنجه‌ی روسها و سگان شان، نبرد قهرمانانه‌ی توده‌ها و انقلابیون و از پشت خنجر زدن باندهای بنیادگرا

آیا از واصف باختری چیزی بنام وقار و شخصیت دوستی مانده که امروز نه فقط از شعرها بلکه از کل همزیستی بیست ساله‌اش با رژیم‌های پوشالی و اخوانی اظهار ندامت و شرمساری نماید؟

به آنان، دست‌درازی لاشخواران جهانی و منطقوی به وطن ما، و بالاخره دستگیری و شکنجه و تیرباران دهها شاعر و هنرمند بدست روسها و رژیم پوشالی بود. اگر قهار عاصی شاعر مردم و مقاومت ضد پوشالیان و ضد



جناب موسوی، مگر این از «پائینی»های بسیار منزجرکننده‌ی شخصیت عاصی «نابغه» به حساب نمی‌آمد که حاضر بود با خیانت نامه‌های سوپرمبتذل دست‌نشانده‌گان به گفتگو بنشینند؟ درعینحال چرا «نابغه» از بین آنهمه آوازخوان باید با خواهرزاده‌ی میهنفروشی بدنام مثل جمیله پلوشه «دوروح دریک‌بدن» می شد؟ آیا عاصی تضمینی داشت که خواهرزاده، خاله جان را عاق کرده است؟

بنیادگرایان می‌بود، در او جز آن اسطوره‌ها، مرارت ها و امید و ایمان‌توده‌ها سروده نمی‌شد.

عاصی «شورشگر[11] و عصیانی» همانند نوذرالیاس، واصف‌باختری، ا.نگارگر، رازق‌روئین وغیره از برابر خون رستاخیزها، مجیدکلکانی‌ها، بشیر بهمن‌ها، لطیف‌محمودی‌ها، داکترصمدها، داکتراسدها، داوودسرمدها، داکترفیض‌احمدها، سعیدها، انجنیراقبال‌ها، قیوم‌رهبرها، میناها، اشرف‌ها، حیدرلهیب‌ها، انیس‌آزادها وصدها قهرمان دیگر بی‌اعتنا گذشت و چشم کلوخی‌اش شراره‌های قلب شکافته‌ی آن فرزندان برومند میهن ما را دید و هیچ دگرگون نشد. علاوه بر قهار عاصی، جمیع شاعران و نویسندگانی که به آن چکیده‌های رزم و شرف و غرور مردم ما توجهی در خور نشان نداده اند، شاعران و نویسندگانی اند که نه «بربلندترین قله هندوکش» که بر پست‌ترین نقطه ایستاده و «سراسر قلمرو و مرز و بوم و کشور و مردمش را پاسداری» نکرده بلکه در تحلیل نهایی نوکران سربزیر دیروزِ پوشالیان و امروز بنیادگرایان محسوب می‌شوند با حقارتی در آن حد که در سایه‌ی حاکمیت پوشالی، آرزوی اعمار «دل‌آباد»ها را در دل بی‌درد و دنیای کوچک شان می پروراندند.

بنابرین تنها «نسبت به حال و هوا و چند و چون اوضاع و کیفیات وکمیات آن جمع و جامعه حساسیت و عکس‌العمل» داشتن تعیین کننده نیست؛ چگونه حساسیت و عکس‌العمل نشان دادن معین خواهد کردکه شاعر «در کجای دنیا ایستاده است، بسته به کدام دسته و فرقه است»؟ □

بقیه را در شماره آینده می‌خوانید:

- **بی‌ایمانی ملامت است یا جامعه؟**
- **سطح درک سیاسی داکتر موسوی و ممدوحش**
- **چرا عاصی. منصوروار بر دار نشد؟**
- **قهارعاصی «نابغه» می‌شود!**
- **مقایسه «شورشگر» با سهراب سپهری**
- **عاصی. «شورشگری نابغه» یا ملنگی خانقاه نشین؟**
- **عاصی چرا عبدالاله رستاخیز نشد؟**
- **«نابغه» و قتل‌عام افشار**
- **«نابغه» طرفدار ترور سلمان‌رشدی**
- **«نابغه طرفدار خفقان و سانسور**
- **تملق «نابغه» دربرابر شاعران پوشالی و اخوانی**
- **عاصی. مبلغ دوست داشتن پوشالیان و بنیادگرایان**
- **عاصی «غزلی» یا مقاومتی؟**
- **آرزو های عاصی با فاجعه ۸ ثور برآورده شده بود!**
- **«بزرگمردنام‌آور» و تفویض «نبوغ» به عاصی**

یادداشت ها

۱ - تمامی نقل قول ها کاملاً مطابق اصل متن آن می باشند.

۲ -آقای موسوی در نشان دادن خود به عنوان مرید سرسپرده ی اخوان ثالث اینطور بیتابی می نماید: «رند رندان خراسانی، نجیب شریف فرزانه، روان شاد زنده یاد جاودانه، خدایگان شعر و شعور، حضرت مهدی اخوان ثالث که یادش همیشه بادو همیشه تر باد!»

علاوتاً ایشان برای «اثبات» بی رقیب بودنش در پیروی از اخوان ثالث، در سراسر نوشته ی کمتر از ۵ صفحه اش لااقل ۵ بار کلمه «چه و چها» را می آورد. و می دانیم که «چه و چها» وردکلام شاعر فقید بود. مخصوصاً در گفتگوی او با ناصر حریری فراوان به «چه و چها» بر می خوریم. راستی که سبکی و ابتذال نویسندگان خنثی یا نوکر بنیادگرایان تا چه حد زشت و غم انگیز است.

۳- به این جمله پردازی توجه کنیم: «عاصی توانسته است که با چیره دستی تمام به ماندگار ترین و خیال انگیز ترین گونه در شعرهایش (واقعی ترین اجتماعیات زمان و جامعه و مردم خودش را) بسراید و شعرش و هنرش را در خدمت ایمانش و مرامش قرار دهد و از قیام و جهاد مردمش حماسه هایی بسازد و بسراید که ظاهرش به تخیل یک غزل زیبا می ماند و باطنش صدای رسای شورش و عصیان» (!)

۴-برای آگاهی ازین کارروایی ها و غیره نکات دلچسپ مراجعه شود به مقدمه مجموعه «از آتش از بریشم» زیر عنوان «شاعر مردی بنام آزادی» نوشته ی فرهاد دریا این به زبان داکتر جاوید «عاشق ترین عاشق دنیا» مراجعه شود. هر جای دیگری هم که به او اشاره رفته منظور همین منبع است.

۵ -عاصی در مجموعه «مقامه ی گل سوری»:

آنقدر هم که تو پنداشته یی /من تنکباور هر یاوه نیم / کو؟ کجاست؟ /نه سرو چککیست /نه جرسکاری آهنپوشی

۶-احمد شاملو می گوید: «بعد از آن که نیازت را کشف کردی و دانستی که این نیاز شعر است یا نقاشی است (...) تاریخ آن هنر را بیآموزی و آنگاه تفکر و بینشت را تا هر جا که بتوانی وسعت می بخشی و تازه می پردازی به آموختن یا ابداع شگردهایی که به اثرت -در هر زمینه که هست -قوت فرود آوردن ساطور را بدهد.» («گفتگو با احمد شاملو، محمود دولت آبادی، مهدی اخوان ثالث» از محمد محمد علی)

۷-این شعر را یک کودک مستعد مکتبی هم می تواند بفهمد که درباره خروج روسهاست، اما داکتر صاحب قضیه را چنین کش می دهد:

«"مرثیه ای برای سال ۱۳۶۸" به نظر من به خاطر خروج نیروهای شکست خورده ی ارتش سرخ از افغانستان سروده شده است. سال ۱۳۶۸ خورشیدی می شود ۱۹۸۹ میلادی.»

۸ -لقب اهدایی فرهاد دریا به واصف باختری (مقدمه ی «از آتش از بریشم»)

۹ -تعبیری از نعمت میرزاده (م. آزرم)

۱۰ -در سالهای «دموکراسی تاجدار» که روزنامه «کاروان» شعری از واصف باختری را در مدح ظاهرشاه به چاپ رسانده بود، «صاحبدل» متعهد و با وجدان آن دوران را بلافاصله به واکنش واداشت. او طی نامه ای به نشریه یاد شده، مدیحه اش را مردود اعلام داشته و به «کاروان» بخاطر چاپ بدون اجازه آن اعتراض کرده بود. آیا از واصف باختری چیزی بنام وقار و شخصیت دوستی مانده که امروز نه فقط از شعرها بلکه از کل همزیستی بیست ساله اش با رژیم های پوشالی و اخوانی اظهار ندامت و شرمساری نماید؟

۱۱ -داکتر رنگین دادفر سپنتا (مشهور به احسان طبری وطنی خلموک) نیز زمانی هوس کرد و بر سینه ی شاعری فراری، مرتد و دروغگو لقب «شورشگر کوهستان سوخته میهن» را تاپه کرد که دیدیم شاعر بیقرار بعلت «شورشگری» های متعددش در آلمان همراه «نسیم های تازه» و آموزش رباب و طبله و دلقک بازیهایی در باب گِل پخسه ای و غیره فعالیت های «تقتکی»، کارش به بی آبی غریبی کشیده و مداح ساده اش را نیز برای همیشه شرمسار ساخت.

غفورزی سوخت، جایش را کدام خاین خواهد گرفت؟

عبدالرحیم غفورزی، روشنفکری وزارت خارجه‌ای که خود را به بنیادگرایان فروخته بود و پس از رانده شدن «پرزیدنت» ربانی از کابل، به ننگ قبول «صدارت» نیز گردن نهاده بود، با سقوط طیاره‌اش مرد. او همانند «صدراعظم»های پوشالیان، بی‌اختیار و نام نهاد بود لیکن بار ننگی که به علت همکاری با جنایت پیشگان بنیادگرا برشانه‌هایش سنگینی می‌کرد کمتر از بار «صدراعظم»های دست‌نشاندگان مسکو حساب شده نمی‌تواند. عنوان «وزیر» و «صدراعظم» بروکراتهایی حقیر مثل او را به رقص درمی‌آورد ولی این فرصت‌طلبان دون‌مایه نمی‌دانند که با هرگونه سازش و همدستی با فاشیستهای مذهبی، خود را در ردیف اول پلیدترین محکومان قرار می‌دهند که اگر در جریان سگ و پشک شدن‌های خود کشته نشوند، در محکمه‌ی مردم ما به یقین شایسته اشد مجازات تشخیص می‌گردند. بعد از سوختن رحیم غفورزی، خاینان جهادی و شرکاء، در خلاء «صدارت» شان گیر کرده اند. اول قرار بود داکتر غفور روان فرهادی را «صدراعظم» بسازند ولی داکتر روان از آن دسته بروکرات-جهادی‌های بی‌شرم و راحت طلب بشمار می‌رود که فقط حاضر خواهد بود در اروپا و امریکا یوغ پست خدمت به بنیادگرایان را به گردن نهد و نه در افغانستان ویران. به هر حال اگر «اتحاد» خاینان جهادی با پهلوان دوستم باقی ماند، باید دید جنایتکاران، کدام روشنفکر خود فروخته‌ی دیگری را موفق خواهند شد برای «مقام صدارت» جلب کنند.□



بناغلی غفورزی با سکرتر شان
اگر این مسجد باشد این ملا حال مردم بیچاره ما که هویداست

گویا فیصدی «مسلمانی» غفورزی هم چندان با معیارهای بعضی «برادران» جور نبود. این عکس را نشریه «دعوت» آورده با شرح ذیل:



آیا عبدالملک به آرزویش رسیده؟

سگ جنگی بین جنایتکاران گلم جمع پدیده تازه‌ای نبود اما شاخ به شاخ شدن دوستم و عبدالملک به تضاد خونی بین آن دو، بعد تازه‌ای بخشید که تا زمان نابودی یک طرف حل نخواهد شد. وقتی دوستم به خارج گریخت، قابل پیشبینی بود که اربابانش هنوز به او نظر دارند و به این زودی وی را زیر پای مزدور تازه نفس قربانی نخواهند کرد. حال که دوستم با اطمینان از حمایت امریکا و روسیه برگشت و دوباره حاکم شد و عبدالملک گریخت، او را نیز نباید کاغذ تشناب دور انداختنی صاحبانش تصور کرد. ملک تا مدتی بر سر انگشتان بادارانش مورد استعمال خواهد داشت.

ولی یک نکته مسلم است و آن اینکه آقای عبدالملک به معراجش رسیده: از سطح یک جنایتکار معمولی گلم‌جمعی به «وزیرخارجه»ی خاینان جهادی مسما شد؛ سفرهای «رسمی» به نام «وزیرخارجه» به ایران و کشورهای آسیای مرکزی کرد و نیز به سبب ازدواج و طلاق یکشبه‌ی مرگبارش با طالبان، در دنیا مشهور شد که این همه برای رهزنان جنگ پرست و جنایتکار حداعلای «افتخار» محسوب می‌شود.

یکی از عوامل «نیرومند» به نظر رسیدن فاشیستهای بنیادگرای پاگلین و همدستان خاین شان، تبلیغات رسانه‌ها برای آنان است. اگر نرسیدن دالر وتفنگ به معنی مرگ مفاجات این جلادان است، از عدم توجه رسانه‌ها هم اگر نفس‌های آخر را نکشند لااقل نیم جان می‌شوند. گلبدین تیزاب پاش مثال نمونه‌ای است.

باری دلچسپ خواهد بود ببینیم که آیا ایران دست این مزدورک نو را به دست گلبدین خاین خواهد داد یا خیر.□



این دو خاین غرق غصه‌ی غفورزی اند یا
درماندگی دریافتن «تکنوکرات» فرومایه دیگری که به جای او بنشانند؟

در شماره آینده

از شهر اسیر و غمین و خونچکانم
گزارشی از کابل

نوشته‌ی بر دیوار
از عبدالاله رستاخیز

پیشواز
شعری برای ا.نگارگر، واصف باختری، بیرنگ کهدامنی،
فاروق فارانی، لطیف ناظمی، رازق روئین و...

«ادبیات کودکان» و کودکان ادبی
در باره مقاله‌ی «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» از محمدآصف‌معروف

کفتاران در «خانه‌ی عقاب»
گزارشی بر اساس فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان) با شرکت ظهور رزمجو، لطیف‌پدرام
و دیگر خاینان خادی ـ جهادی

«شهر پنج ضلعی» پنبه‌ای به روایت منتقدی پوشالی
نگاهی بر ستایش نامه‌ی حسین‌گل‌کوهی بر مجموعه‌ی شعر «تا شهر پنج ضلعی آزادی»
از واصف‌باختری

بزرگ علوی، نویسنده‌ای بزرگ که تا آخر بزرگ نماند

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان
۱۳۵۶

PAYAM-E-ZAN *(The Message of Woman)*

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.47, December 1997



رجوع شود به صفحه ۲۱

عبدالوهاب سکرتر اول سفارت طالبان در پاکستان، در برابر عکس دیانا در منزل سفیر انگلستان کتاب تسلیت را امضا می‌کند.

دیانا، خوبست نمی‌توانی ببینی که سبع‌ترین دشمنان آزادی و زن نظیر طالبان که خواهران و مادران ناکام مرا در وطنم به کیبل می‌بندند و در زندگیت نتوانستند آزادی و عشقت را با چوب شریعت شان «تقبیح» کنند، اکنون در برابر عکس بی‌حجاب و «بی‌سترت» زانو زده و سالوسانه و نفرت‌انگیز در کتاب تسلیت، امضاء می‌نهند و بدینترتیب به کثیفترین نوع ممکن به خاطره‌ات توهین روا می‌دارند. اینان همان‌هایی‌اند که شرف و عزت و «مردانگی» شان را در آن می‌دانند که روزانه به ریش و زیر ناف مردان ما دست برند و زنان تیره‌بخت ما را به شلاق تحقیر ببندند.

قیمت این شماره ۸۰۰۰ افغانی (۲۵ روپیه)